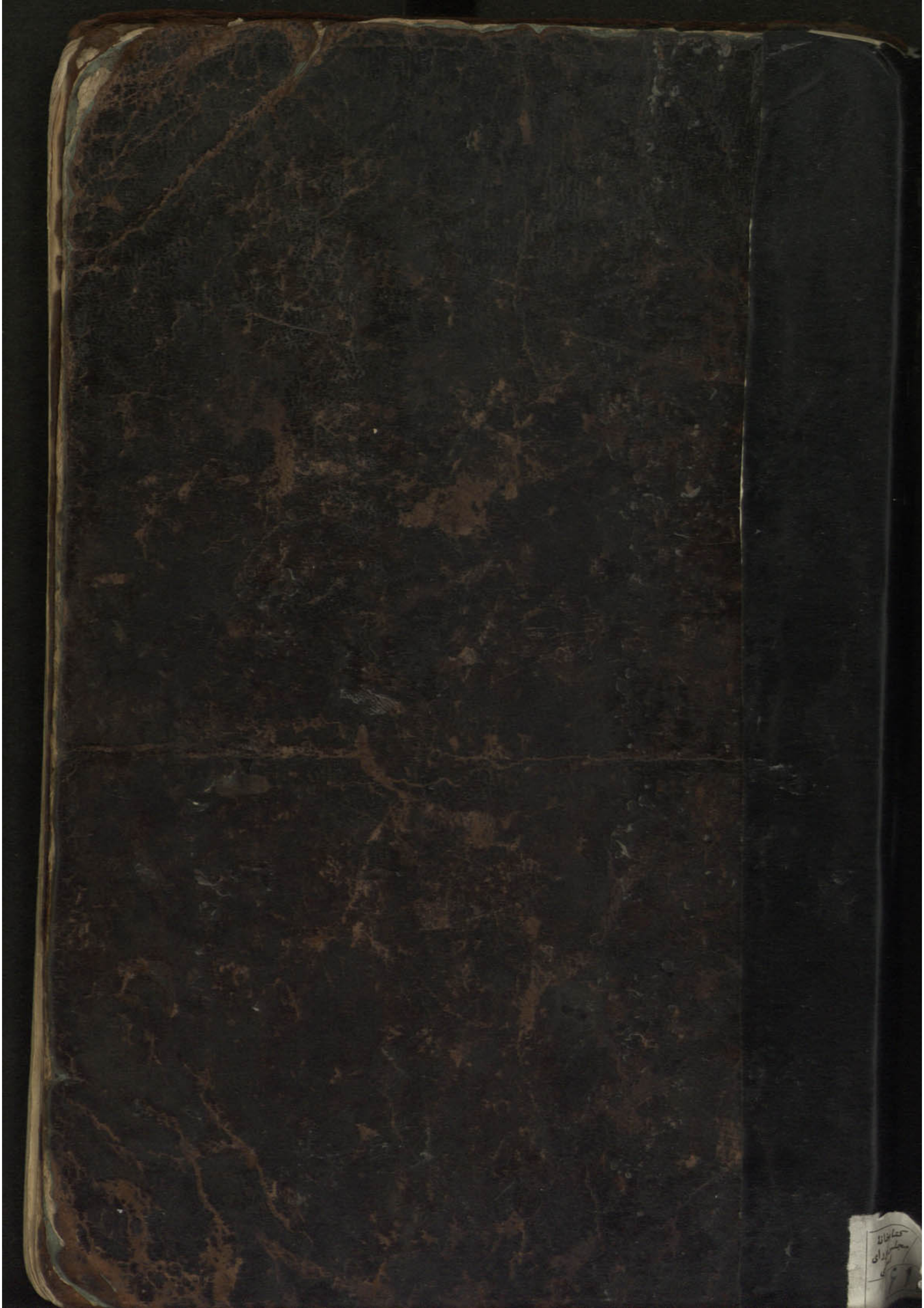
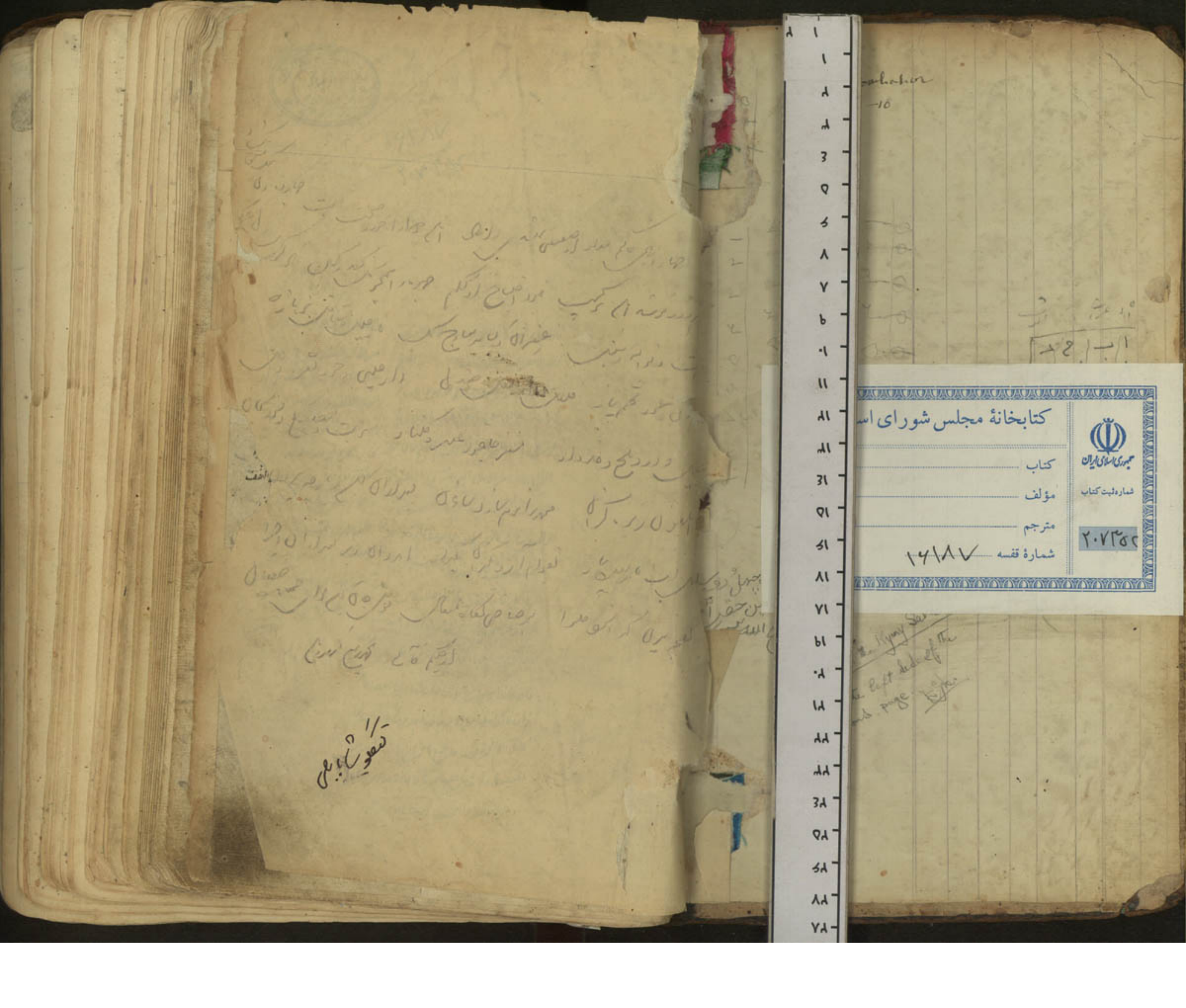

كتابخانه



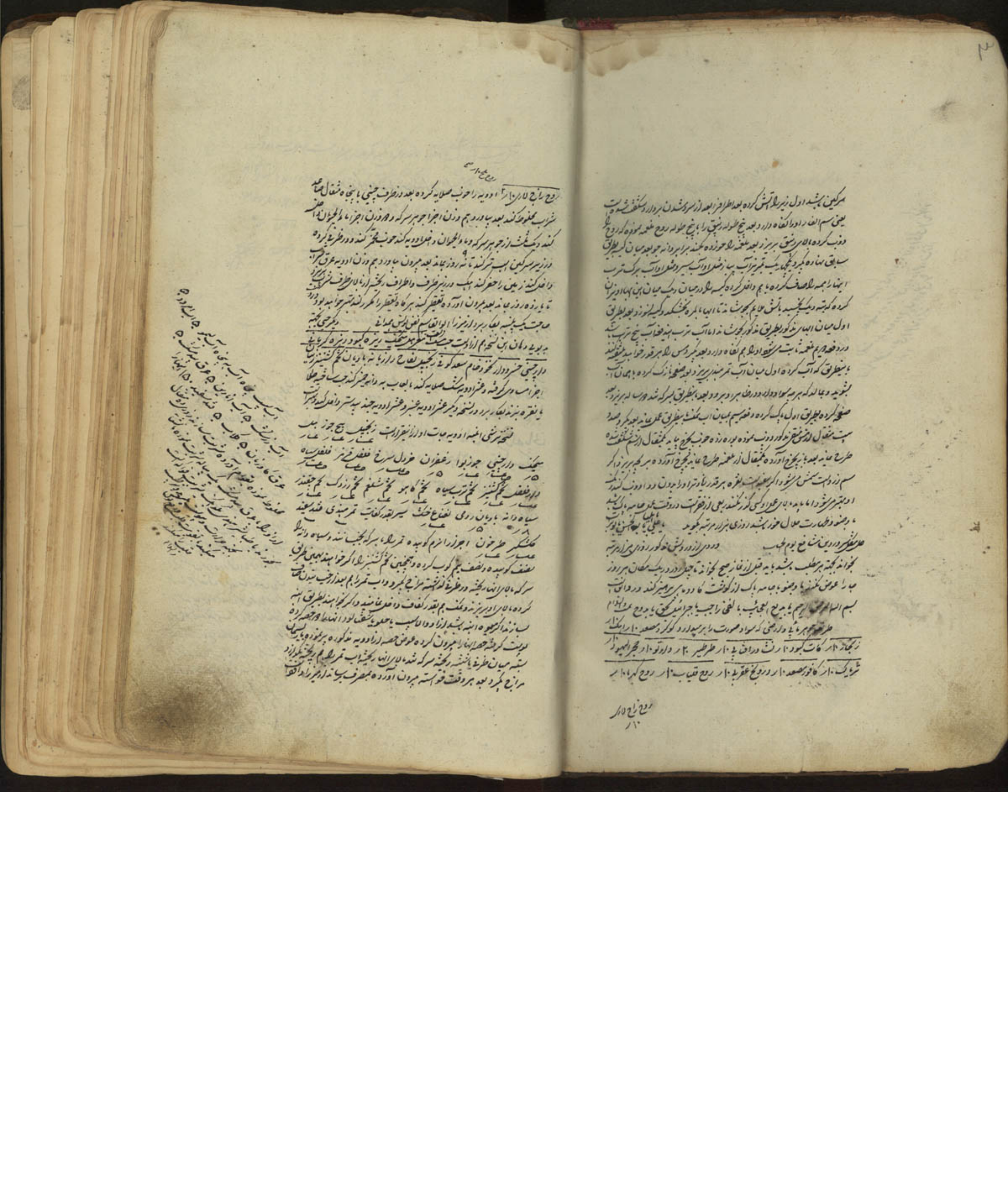
کتابخانهٔ مجلس شورای اس
جمهوری اسلامی ایران
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۱۸۷
شماره ثبت کتاب
۲۰۷۴۵۲


23 -11-16
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۱۸۷
شماره ثبت کتاب
۲۰۷۳۵۲
133
About the Hymn
In the left side of the
page


١٦١٨٧
٢٠٧٣٥٢
کتابخانه مجلس شورای اسلامی





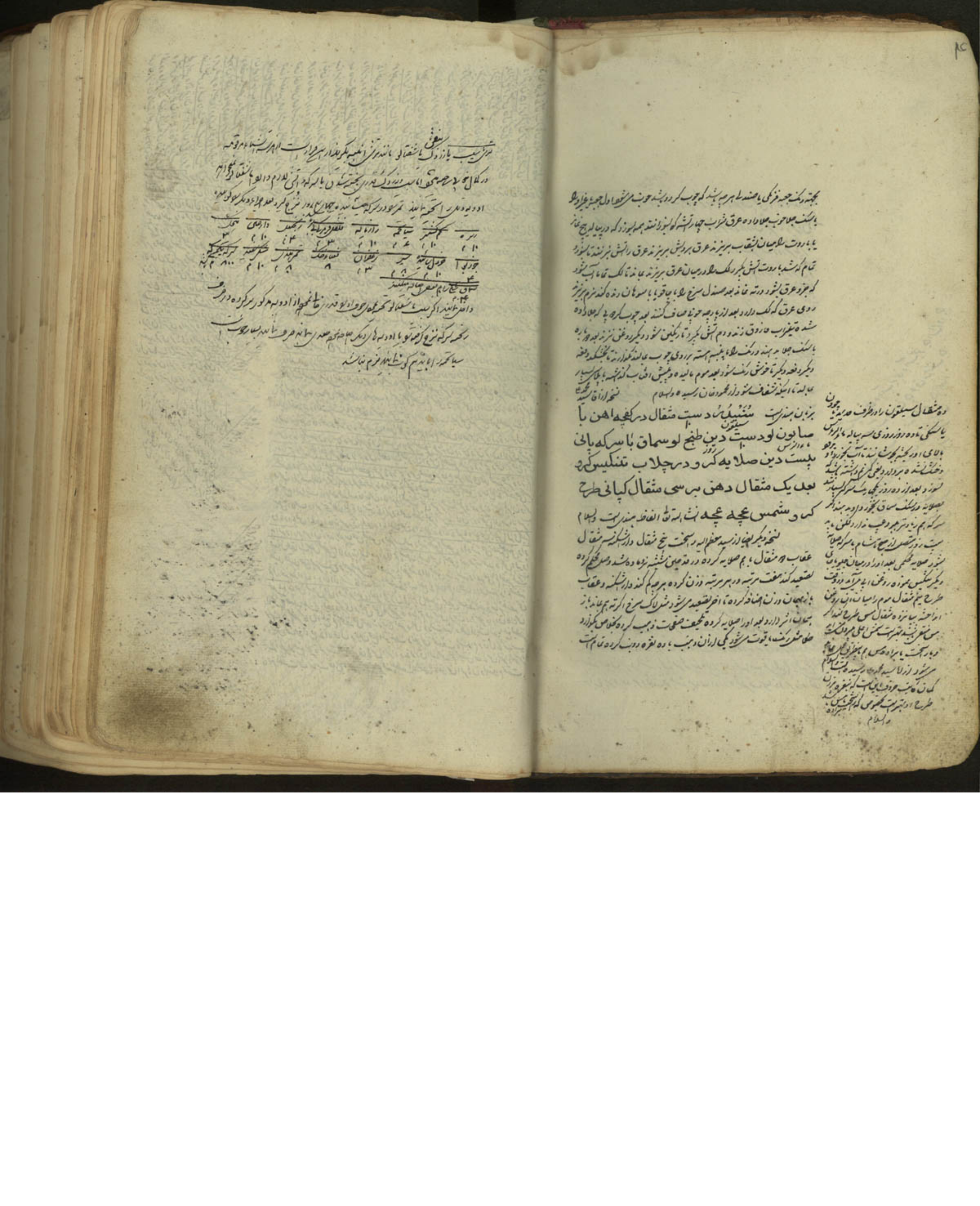


سرگین باشد اول زیر او آتش کرده بعد اطراف را بعد از سرد شدن بردارد و شنگرف شود

یعنی سم الفار را او را نگاه دارد و بعد یخ طوله زیبق را با یخ طوله روح ملغمه نموده که روح

ذوب کرده بالای زیبق بریزد بعد ملغمه را حوزده کنند برابر دانه جو بعد میان کیسه بطریق

سابق نهاده بگیرد



برزبن بندرت سنبلده دست مثقال درکفچه اهن با
صابون لودست دین طبخ لوسماق باسرکه بالی
بیست دین صلایه کره و درچلاب تنکیس کره
بعد یک مثقال دهن بر سی مثقال کپانی طرح
کره و شمس عجه عجه ... الفغد بندرت والسلام





فصل من جواهر الاجساد اعلم ان الذهب ...

[illegible]

فصل

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

آورده با آب نشسته و خشک نموده آنچه باک بجا مانده است از زنج بعد از شستن و خشک نمودن
با چهار مقابل او شوره و در توی ظرف گلی کرده تکوبش نشند تا شوره تحلیل رود و بعد او را اقلا
با یک برابر پلیه بز صلایه نموده با دارت یا غرا و در توی شیشه کرده آن شیشه تصعید میکنند
چنانچه بکواهی بهتر شود همین جوهر را با روغن مغز گردو یا کنجد تصعید دیگر بکنی از روغن
مغز گردو را گرفتن با این نحو است که مغز گردو را میکوبی و در توی ظرف اندک گرم میکنی
و بعد ده برابر او آب بروی او میریزی و قدری هم نمک قلیاب میریزی آهسته
آهسته میجوشانی روغن در روی آب می ایستد با قاشق بردار روغن جوهر کون این است
زنج بالا آمده و کیفیت آب ترشیت این است که او را میکوبی میریزی در توی لوله
که ته او سوراخ باشد و آن بوته را میگذاری و در بالای بوته دیگر در میان کوره میدمی
که آب بشود و در ته بوته پائین بشود و بعد از در بیرون می آوری هم وزن ترشیت
و هم وزن دیگر نمک قلیاب و روغن میکنی با عرق برسته را صلایه میکنی میریزی در میان شیشه
و ده مقابل برسته عرق میریزی میگذاری در میان زبل تر در چهل روز یا زود تر آب گردانده
می شود و این آب ترشیت است کیفیت آب نقره نقره را براده نموده با نمک
علام سه برابر مخلوط نموده با آتش شدی مدهند بعد بیرون آورده آب گرم بر دی
او بریزند و دست زنند به بالای آب که نقره ته نشین بشود بعد آب را بیرون بریزند
و بعد با نمک و افتی خایند تا هفت دفعه یا ده دفعه هر چند بیشتر بهتر بعد از آن نقره
خاک را کهنه بسته در میان روغن و بسته طبخ مدهند با بیغز یق که آن کهنه بسته ظرف
نباشد بلکه در وسط روغن باشد از صبح تا عصر در میان روغن با آتش ملایم باشد
بعد بیرون آورده با آب گرم شسته جوهر را از او گرفته هموزن او نوشادر و دیگر
هم هم وزن او روغن نموده با عرق قدری تحقیق نموده و مقابل او عرق ریخته بگل بگذارد
تا چهل روز یا زود تر آب روان می شود و اگر کسی خواسته باشد بهتر شده بعد از تحقیق
با عرق آتش به به تا سه دفعه بعد بگل بگذارد و این است آب نقره کیفیت عرق قلیاب
قلیاب را کوبیده در میان ظرف مس ده مقابل او آب در بالای او ریخته بجوشانند

اول فاتر کند

زنسیرغ کیمیا نشنیده کس
وجودش که دیده اند زقفس

تغیر ماهیت محال است
دیگر نسخه صلوه صادق

صلوه

جار تشت فقره زنبره خروس
عیر

در طلق به عرض سکیم تا با شد عزت فردم نگویند جهنرا
اما بشر لها و شرود لها دانا فی شرود لها

ذکر ختم

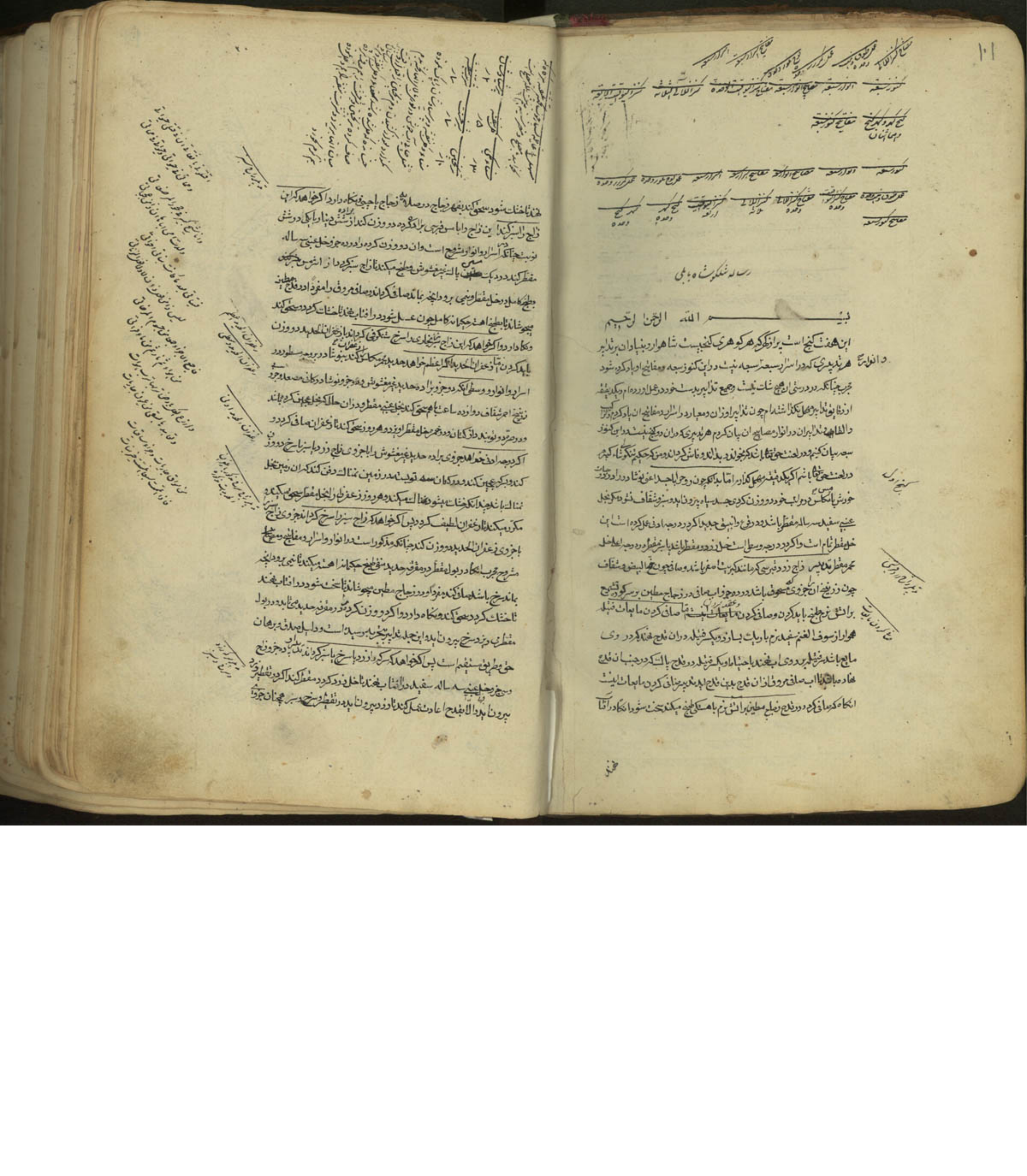
مگر ادویه معاجین مفرد و یا مرکب بالاخره را
نباتی دانی عمل عینا را که انها تغییر ماهیت کنند
مثل عمل شعبده که وحمل شعبد مقصر دون
احتیاج به ثباتت دارد اما در این صورت
فرض پند حل ترا رطلای سفید انها منحل است
دلیل ذرات آن جکونه مخصر شان مسر و دیگر د اتش



تمام است دیگر صفت عروس نبهی است بگیرد کبریت یا دو جزو روغن کنجد با نی نرم در قدح مطلی بکوشد تا کبریت حل شده او روغن سرخ و نه مثل کبریت عقاب سائیده بدفعات بر روی آتش تصفیه کنند و سه بار بطریق حجر الشمس تصعید نمایند تمت
دیگر طریق دیگر ده جزو نفر طایر با یکجزو حجر الملک سحق کنند با آب شیر کهنه سیحی بلیع خشک کرده در ظرف مطین نا شش ساعت در آتش مثل آتش نوره کداخته پس بشویند و با نفر طایر جدید اعاده عمل نمایند تا کبریت ادر صنع طلقه دو دکند و هم با روغ و نمک سفید کنند خاصیت غیر کشید دیگر در باب دهن عقاب که ثابت باشد نوره و عقاب بگیرد و قشر البیض ده جزو با هم سحق و صلایه کنند روغن زیت با بادام یا بیاض البیض هر کدام که باشد با قشر و نوره و عقاب مخلوط کنند و در میان دیک بریزند و سر دیک سو مستحکم کنند در میان زبل و مس دهند یک شبانه روز انکه بیرون آورده از در ظرف کهنه چینی نهند شش مقابل آب بر سر او ریزند تا سه روز با چوب بهم زنند تا خوب خورد اید بعد از آنکه صاف کنند در میان ظرف مس بجوشانند تا آب برود و عقاب نشیند روغن عقاب است چنین بغیر روغ و جید را با این دهن مشمع کنند بغایت غواص دهان و نفوذ کننده به اینکه روغن مذکور را سوبر زهره طرح دهند زهره چینی قمر فالص کرده باشد تمام دیگر بگیرد عقاب یک نیم رطل بر روغن زیت صلایه کنند در ظرف چینی با زجاجی دیانی نرم بکوشد تا دهن زیت خشک شد انکه نمی دهد صلایه عقاب بر کار تنداد و قدری بر سر آتش انکه دود کند تا بلکه از آن جوهر سود یکی قمر و حب کنند و یک بر هشت زهره و منقا بر نقره ومن صفه کنند تمام است دیگر کشتی که دال ۲ دو علم و ورق نقی کنند ۲ هر دو را با هم سحق کنند و در کاسه چینی تحکیک کرفته کرده و بر مس سه ساعت در سر کوره و دیده که تمام دود از منفذ کاسه بالا برزود بود در آورده را کنده بکذار د که یالار دو تمام است ثابت دیگر جوهر علم ۴ قمر ۴ مشتری ۳ روح ۳ اول روح را با مشتری ذوب کنند و قمر را با وی به رغم که ملتقی شد آن حمید حکلی صلایه نماید و جوهر سو با زنماید و براده کالی سوباد و داخل کند صلابه نماید و در بوته

کرده سر بسته در سه عدد زبل کرده دمس دهند بیرون آورد و هرود و سفید رکبه بر یزند و دفعات خواهد شد بعد که همه جمع شده یک از این بر هشت زهره منقا طرح کرده دفعات خواهد شد
دیگر انبان را کوبیده و برابر دیگ برابر داده الوت با هم سحق نمایید خوب و در بوطه کرده و در سر آتش کند که نشسته در سر او در آنکه بوطه محکم کرفته با وطه دیگر بولاد کند و بعد کم دو ا سوخته شود با منعقد است بعد یکی بر برد دیگر جوهر زرنیخ نصف و نصف کشتی که دو ا در کاسه چینی بیک من بر ده کم جوهر سفید شود انشاء الله

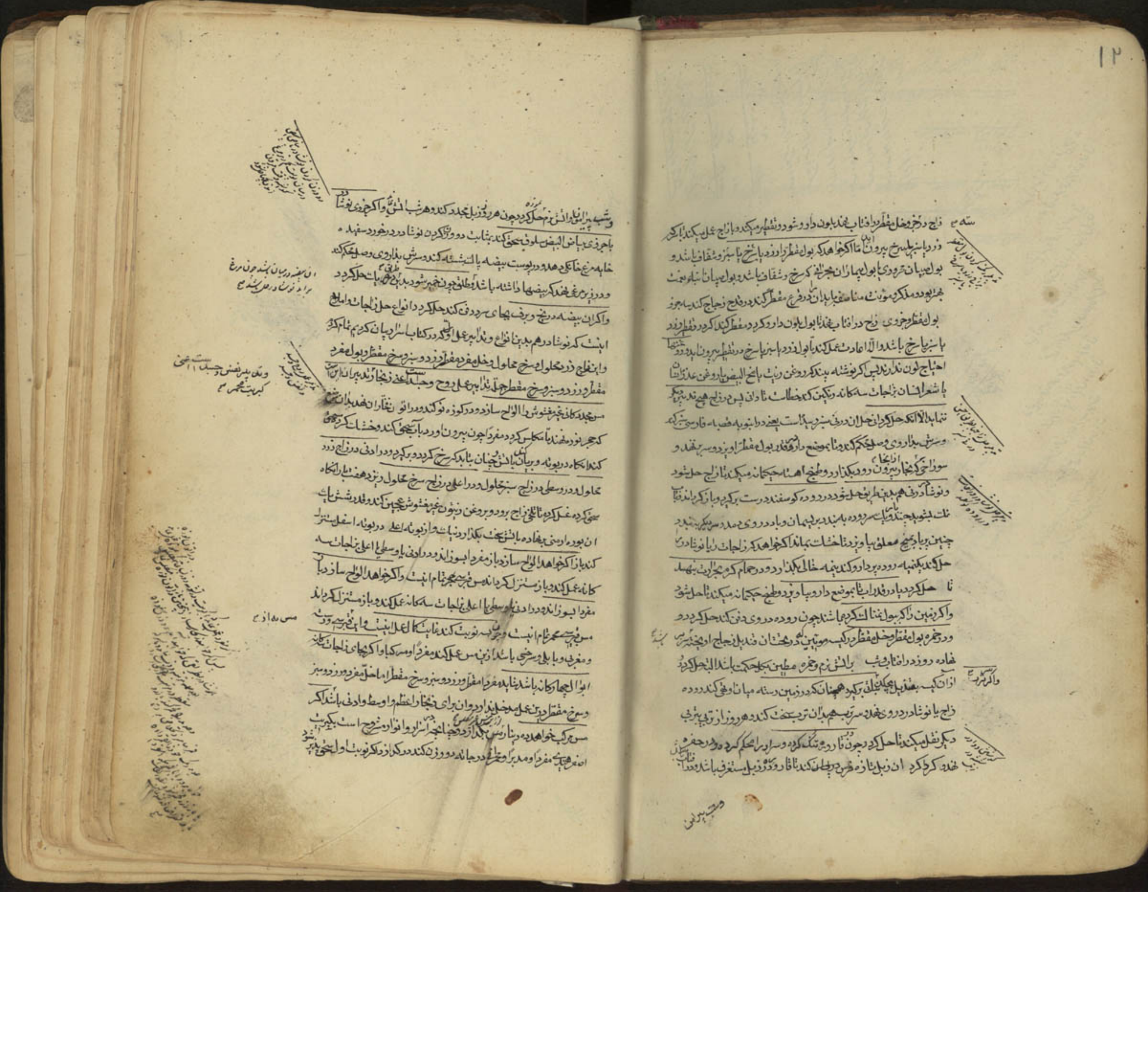



رساله شنکوشاه بابلی

بسم الله الرحمن الرحیم

این هفت گنج است پر از گوهر که هر گوهری گنجیست شاهوار و بنیاد آن بر تدابیر
هر تدبیری که در اسرار سبعه ثبت در این کنوز سبعه و مفاتیح او یاد کرده شود
تجربه چنانکه در درستی آن هیچ شک نیست و جمیع تدابیر بدست خود در عمل آورده ام و دیگر هیچ
از دقایق تدابیر مهمل نگذاشته ام چون تدابیر اوزان و معیار در اسرار و مفاتیح آن یاد کردم و در
دالظاهر تدابیر آن در انوار مصابیح آن بیان کردم هر تدبیری که در آن دو گنج نیست در این کنوز
سبعه بیان کنیم و در لعنت حق تعالی باشد که بخوانند و بدانند و فاش کنند و من که حکیم شنکوشاه کبیرم

[illegible]



دردیگر

شود والا نوبت دوم ده دینار همچنین باره دینار و اگر احتیاج بنوبت سیم باشد پنج دینار
البته مکلس یعنی پزنیده شود آنگاه سوا داو بزجاجات سه کانه حلول هر کدام دارد زایل
کند باکره چهارکانه مفرد و مصفر و مخضر و محمر یا با لون چهارکانه مفرد اهم بر هیئات
وقایم مقام این در ادنی عسل نحل غیر مغشوش مقطر کند مفرد اعمال کند و دوغنهای باقی
اغنی ذهب و حیوانی چون مخ البیض و انسانی چون دهن عذره انسانی در دوغن شعر
و مخ البیض باید زر محمر مکلس باز دو مقطر کند چند نوبت در زجاج شامی تا روغن
خوب محمر منور کردد و قایم مقام آن زر غیر محمر مکلس شاید ~~بزر محمر مکلس باز دو مقطر کند چند~~
~~نوبت در زجاج شامی تا روغن خوب محمر منور کردد و قایم مقام آن زر غیر محمر مکلس شاید~~
و حدید محمر مکلس و زعفران حدید شاید و انگه محمر مکلس شاید و قایم مقام جمله مس
مکلس شاید و زنجار حکمت تا بدانکه دو غن مخ البیض غیر مغشوش یا روغن عذره انسان
یا روغن شعر انسانی بدین اجساد مکلسه بیرون می آمیزد یکی با یکی در فرع زجاجی شامی
مقطر میکند تا روغن بلون اجساد بیرون آید این دهنها چنان مقطر کند که اگر کوکب قفقه
بر آتش نهاید تا خرج شود در این روغن غمس کنند در ظاهر و باطن او اثر کند و از وی باشد
محمر و غیر محمر بیرون آید و اندر حدید چون حدید و از آنک چون آنک و از مس چون مس و او
که بیرون آید بقدر شش یا سه آن ز معدنی بر بعد بلون محمر بیرون آید این اسرار بکار
بباید کار او من نگاه دار و اگر روغن زیتون غیر مغشوش باید جزوی یا جزوی زعفران بیا
و در فرع زجاج مقطر میکند تا روغن زیتون بلون زعفران الحدید بیرون آید مس مکلس
بدان روغن عجین میکند و در اتون فخاران می نهد مس چون شکوفه رمانی محمر
میکردد عسل نحل هم برین طریق با زعفران الحدید عمل کند انواع تدابیر و تکالیس
مس مفرد او مرکبا و محمرا کاملا آنجا بیان کردیم و این انواع تدابیر بجاو نکند که این
بتجربه رسیده است دلیل صدق و برهان حق و طریق مستقیم و دوام است بعضو
اینست اما در تدبیر نوشادر باید که مقصود ما نوشادر کافی است غیر مغشوش و
درجه ادنی و در تصعید آن است که مسحوق جزوی در چهار جزو آب صافی کند

کند در عمل ... زر ... تصعید ... در آن ... و ... دارند

ایضا بیع زاج یا بیرد و معرد را عمل کند الا روغن ... شود

دیگی از ... اردان میکرد ع



ودرعبارت

صعید از آن ... در مر ... تصعید ... ... در ... از ... بر ...

داکر از مفرط مصعد کامی نیز بیرون آید ... درجه ادنا و ارزه

مدتها باشد هوا و حدید چینی با زجاج دیوار باید که یکبار خالی باشد و آفتاب سرطان باشد
پاسبان نوشادر و مانند کافور و باجی مصعد کرد و چون تصعید شد با احتیاط بر کیری و نگاه
داری این تدبیر خود نوشادر را اگر اخل مقطر مفرد برای هیئات تصعید کنند و در جه و سطی
دارد و اگر از بول زرد مصعد کنی یا سبز یا سرخ در درجات اعلی دارد و اگر از خل مقطر مرکب
~~تصعید کنی در جه وسطی دارد و اگر از بول زرد مصعد کنی سبز یا سرخ در جات~~
اعلی دارد و اگر از خل زرد یا سرخ مقطر کنی مراتب علیا دارد اما از عسل مقطر و
ادهان مقطره نشاید که تصعید کند الا که بدان عجین کند و بین القدحین تصعید
کند و درجات ادنی عسل نحل و وسطی ادهان ادنی و و دراعلی زجاجات ساکان
دم دو و سبز و سرخ اگر نوشادر بعسل نحل مقطر مفرد عجین کند و بین القدحین بدو از
ساعت کامل بنار متوسط مصعد کند تا بلون آن بیرون آید این از درجات دنیا است
اما اگر نوشادر به بیاض البیض سلوق معجون کند و مصعد کند بین القدحین در بیاض سفید
بیرون آید و در حمره بصفرة البیض سلوقا تا بجوهر آدمی عجین کردن و مصعد کردن
فایده عظیم دهد در حمره بنیره زهر کیا چون عجین کند و تصعید کند در بیاض سفید
بیرون آید و بلور مکلس معجون کرده مصعد کند بلون بلور سفید بیرون آید و اگر اجسا
باشد عقد ز دیاده و ورق محمر و غیر محمر و فضه و در باسیابه براده کرده و کافور و حکمت حدید
و نحاس طلق و زجاج شامی مکلس و محمر و قایم مقام ز حدید محمر او مکرده با انکه محمر ثابت
براده کرده و مس مبقی براده کرده ~~ستر آن محمر~~ جمله در اسرار و انوار مجربا بیجها
کاملا یاد کرده ام که اجساد براده کرده با نوشادر محلول بروز دو وزن میکند بدوازده
ساعت روز و نیمی شب تصعید بدوازده ساعت و وزن او لینگاه دارد در جه نقشتم
دوان در اول بنوشادر محلول جدد میکند تا نوشادر بلون اجساد مصعد کرد و این از درجات
نوشادر است اعلی از زر محمر و غیر محمر و وسطی با حدید و انکه محمر و ادنی با زعفران الحدید و مس مکلس
مس محمر و در بیاض اعلی مع الفضه و فی الوسطی مع کافور الحکمت و فی الادنی مع الطلق
والبلور و الزجاج و در علت اعمد نوشادر انواع مجرب اینست که برند بر این بطلی انتخاب کردیم

قوله تشره زهر کیا ... و تقال بالفارسیه ... مهره

دیگر فقرا از دقایق مهمل نگذاشتیم و حل کردن با انواع تدابیر و تجربات و دیگر آنچه از تحلیل حاجات
و املاح بیان کردیم و سر دو وزن کردن جسد با روح اسرار و انواع بیان کردیم در
تراکیب با لغات رسانیدیم بیقین تجرب صحیح اما تدبیر کوفتن روغن مخ البیض تا روز وزنجری
دراز کردن در گل حکمت گیرد اما گل حکمت مجرب آنکه آن گل بوته با خاک پیر یوب سفید
هباو کرد طاحونه از بر سفید و نمات طعام مشوی و موی کوسفند چون کرده و خورد
دنبال از گل دو جزو و از اینها جمله با هم مسحوق جزوی بیاض البیض یکسان با او بکنان
پالک و مهمال اند تا روشن کرده و هفت ساعت بیاید ما البیدن با خطمی صافی و بیاض البیض
اینست گل حکمت اما گلی که وصل اقداح و سرها را وصل کنند زجاج شامی
مسحوق و سریشم الماسفید و کرد طاحونه و نمات طعام مشوی هر چها را با مسحوق بیاض
البیض صافی کرده آن تا دو روز وزنجری در گل حکمت گیرند و یکمن صفره البیض مسلوق
در او کنند و فدوی پشم سفید پاک کرده نرم با رمات در شیشه نهند و شیشه را کرد
در حفره نهند که در شیشه در میان شیشه دیگر نهاده باشد و وصل بداروی وصل کرده
وخشک کرده در آن حفره نهد و آتش تون حمام کرد اگر دان بر نهد تا روغن فرو چکد از
شیشه بشیشه دوم و اگر نیز کبریت اصفر مسحوق بر او پراکنند بزودی فرو چکد و
روغن عذره هم بدین طریق پیدا کنند و عذره صبیان نابنا و نعمت باشد باید که از
چهل روز نگذشته باشد از وقت ولادت و اگر هر دو کبریت اعنی صفره البیض مسلوق
با عذره صبیان دو وزن کنند و بدین ترتیب روغن نقل کنند نیکو باشد و اگر عذره
خشک باشد و خواهد که روغن بگیرد با صفره البیض مسلوق دو وزن باید کردن و مقطر کرد
اما روغن انسان از فضل دهان این کار است موی جوانان نرینه که از سی سالگی
باشد اشقر و غیر اشقر بصابون و گل و آب صافی بشوید تا وسخ زایل شود و خشک کرده بنرمی
بر ده کنند و بقدر ده یک آن کبریت اصفر در قرع نجاجی نیمی از آن موی در او کنند و دو کوه
شانند ظاهر و باطن کرده بگل حکمت اندوده و خشک کرده آتش نرم نرم بر افروزند تا سفید
غلیظ فروچکد و منقطع شود آتش باید سخت میکند تا آب سیاه و غلیظ چکد و منقطع شود

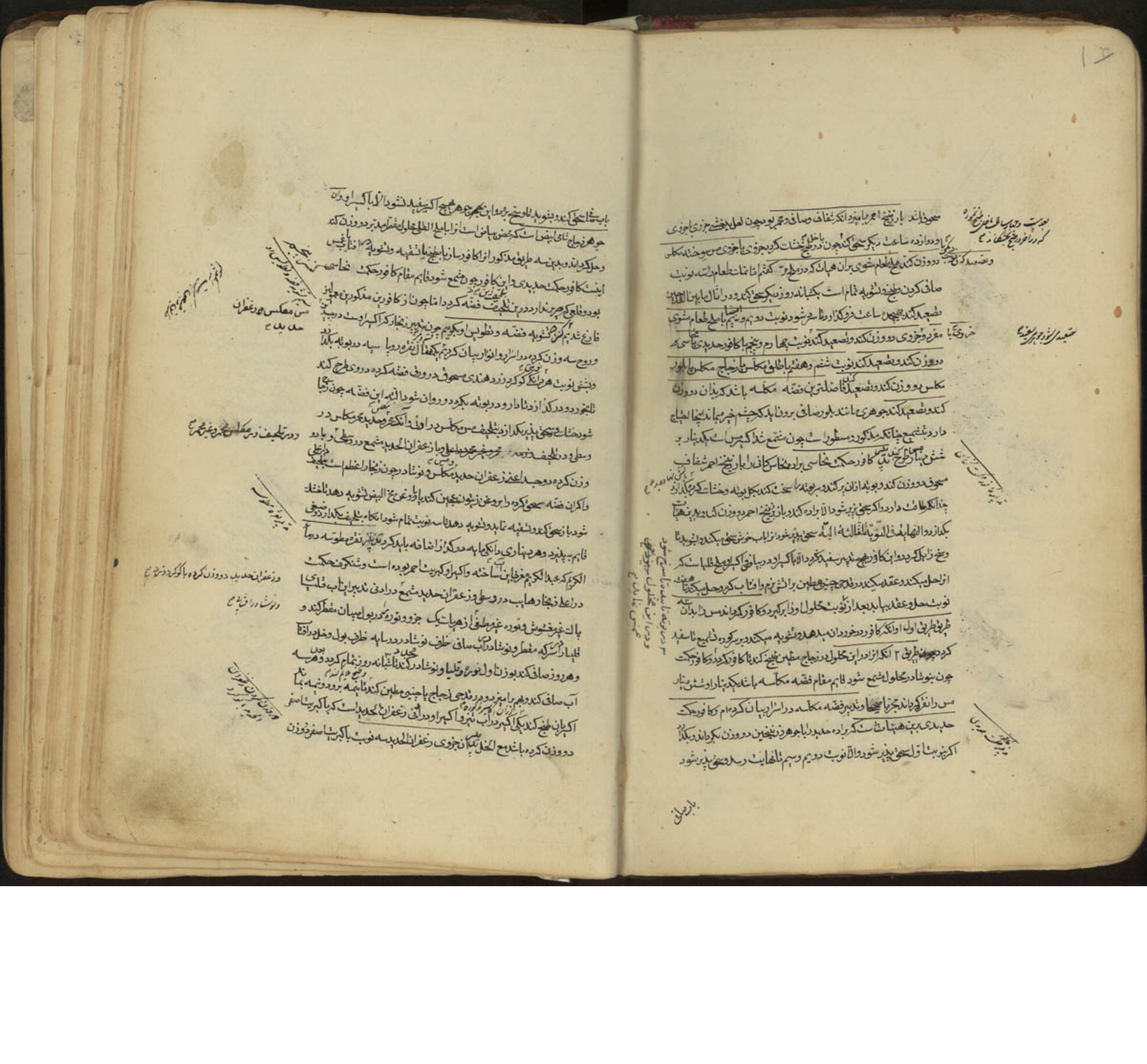
انکه باید

انکه بایحت بکند تا اب سیاه و غلیظ فروچکد و منقطع شود آتش باید کند تا روغن سرخ
بچکد چنانکه خواهد بر دارد سر اعظم اگر چون روز بخار تا بخور چون مکلس باشد بدین
روغن عظیم برامیزد و در قرع مقطر کند و آن مقطر در بخور و مکلس نهد و با مقطر
کند تا روغن شعر بلون زنجفر با غیر مقطر مکلس کرد و اینست روغن مبارک تا روز
کر کوکب فضه و رباعی تا منی بر آتش دو دو روغن شمس کردی در زنجفر شدی چندانکه
بیشتر که اخذ بهتر بودی و این عمل تجربه دیده است و باید مخ البیض و عذره هم
بدین طریق عمل کنند و حبه وسطی وادنی باشد اما علم تصعید و تدبیر آن در این کتاب یاد
کنیم اما باید انکه اگر تو خواهی که کبریت یا زرنیخ یا کبریت یا شنگرف حکمت با روح با
دو وزن کرده تصعید کنی از سه طریق خالی نیست اول طریق قدر آنات الوان ریگ همواره
که بلندی دیوار آن یکذراع باشد و عرض آن در قدری هم یک ذراع کنار بالا کرده اند و مندم که
مکبه بروی سازی بداروی وصل و اینقدر انجه یک شاید و افضل زجاجی بود و حببی
سفالین محکم کرده است سطری قوی دارد مسکبه او قدحی از حیثیت سفالین زنان داده سوراخ
دو بنا و باشد بقدر سه جوال دو دو تا بخار از آنجا بیرون رود و کوره مربع دراز سقف او مقدار
جای آنات آلات قدحین با آن دو و مخالی آنکه از چهار ثقبه در جوانب و بعد از آن میزان آتش
از آنجا معلوم کنند و آلات در گل حکمت گرفته و خشک کرده و قدحین و اقداح اسفل زجین
و هموار باید و قدح بالا ابزن ساخته قدح زیر مطبق بگل حکمت و بالا نهد و وصل بداروی
وصل محکم کرده و خشک کرده و در کوره فراخ مربع و همچنین از چوبها خشک کرده مربع سخت
و بلت بلت باد دو میسوزانند هموار چنانکه چهار ثقبه آتش مساوی شعاع زند و شبه
زنجفر را دراز کردن معروف است در گل حکمت گرفته و خشک کرده اینست اما آتش تصعید
اگر جسد باشد که تصعید کنند آتش از وقت تا وقت بیست و چهار ساعت تمام آتش بکند
هموار باید و بیست و چهار ساعت بیاید که آتش تا سرد شود و اگر نفس است که تصعید
میکنند چون زرنیخ و کبریت آتش هجده ساعت تمام و هجده ساعت کنند تا سرد شود
اگر روح محض باشد چون زیبق و نوشادر که تصعید میکنند دوازده ساعت آتش نرم هموار چون

چراغ و دوازده ساعت فرو باید کذاشت تا سرد کردد جمله ارواح و اجساد و انفاس و املاح
وزاجات که خواهد که تصعید کند بدین عمل تعلم راست باید شکی و شبهه و انچه الجرایات
متکلم شاه حکیم کبیر ایلی است اما در کنز چهارم بیان تصعید زیبق و زرنیخ بکویم کر
انواع تصاعید نوشادر با اجساد و انفاس و ارواح کفتم و تصعید زیبق و زرنیخ معو دکا
بکفتم و همان اهم المهمات من جمیع الاشارات اول زیبق را شقیه باید کردن و تشقیه او
بدین نوع است که در نوشادر حکمت محلول در زجاج مطین طبخ میکند تا سپید شود
و محو کرده مجدد میکند تا نوشادر با او نخود بماند و زیبق منعقد باشد و سحق پذیرد
و اکر با نوشادر کانی مصعد محلول همین طریق بجای آورد سفید منقی کردد چون کوکب دری
و سهیل یمنی اما تا عقد نه پذیرد و در ماء محلول و قلیا محلول چون طبخ کنی بدین طریق
چون طبخ جرم منور کردد و حل کردن املاح در کنز اول بیان کردم و در بول مقطر و
دبت مقطر و خل غیر مقطر چون طبخ کنی بدین طریق منقی کردد و تمام انکه شود که باز اده نقره
رو باسته دو وزن کنی و دو فرع مقطر کردانی این تمامی عمل زیبق است در تشقیه انکاه
اکر این زیبق مطبخ مشوی است ملح مردد کیسه باید کردن و ملح ساب و چون طلق محلوب
کردن و با ذرنیخ صافی کردن و طبخ تا هفت کردن در چینی مطین تا عقد شود و
باز حل کردن و صافی و طبخ تا هفت بار مکرر کرده اما هشت بار دیگر باید کرد تشویه
که انکاه تمام شود تا انجا که مجرب است نوبتی که حل کرده باشند و صافی از طبخ کوده
با آفتاب خشک کرده و در صرکیان بندد و در خمره مطین نهند و در تون حمام نهند و
دیگر بیرون آورد و حل کنند تا هفت نوبت سحق و حل و طبخ و تشویه باید اکر زری
دیگر زاج زلج زرد صلفات و نوشادر دیگر در کنز اول بیان کردم و سبز و سرخ نشاید
اکر زری دیگر خل عنب سه ساله مقطر است و زرد و سبز و سرخ نشاید دو جزو زیبق و
از این اکر دو آعنی ملح و زاج و جزو سرکه چندانکه جذب کند و بعد دوازده ساعت
بسهو زجاج شای و صلابه از زجاج یا چینی و سه شبان روز چنانکه هفتاد و دو ساعت
باشد سحق کردن با خل چندانکه جذب کند و بعد دوازده ساعت سحق یکبار دیگر تشویه نرم دادن

جو زکرده

فرباز کد اتش نار درشود اما تشمیع دکوم ربع با
بر سرکوره تشمیع یکساعت بکساعت فرباز کد اتش نار درشود
نیم ذراع در طول و عرض ظاهر و باطن بکل حکمت اندوده و خشک کرده و این قاعده را
در این کنز بیان کنم و در ان کوره کوچک تشک باید و هیچ او قصب فارسی مربع بکا فرایت
بسوزاند چون چراغ دوا و ارواح باید و دو انفاس و سه ساعت دو اجساد وصیت
انش اجساد دو ساعت و یکساعت و نیم و انفاس یکساعت و ارواح یکساعت دادو کردد
او خواهی تشمیع کنی با نوشادر نمناک کنی و در سحق خشک کنی باز نوشادر اعاده کنی و
بعد دوازده ساعت بکنوبت اب برفوهین مطین هموار زجاجی یا چینی کرده بر سر آب کوره و تشو
ده چون خشک کرده بر داری و معلق با وزن تا سرد کرده و بار اعادت کنی تا انتهای تشمیع
دوا را بیان نکردم که بر لوح نحاس در بیاض و فضه دو جو بیار ما بند تا غوص کند جمیع
اجساد و انفاس و ارواح و ارکان و صور و شعب اکاسیر بدین نوع تشمیع باید کردن که من
کرده ام بسی خود تجربه کرده ام تا کاملا مفید اما فعاصا انفاس چون تشبانه روز زیبق را
با اکاسیر سحق کند و تشقیه و تشویه کرد دلیل انست که زیبق سحق یافت بعد اتا الکند ماله
اسفل مطین و صل و خشک کرده اتش نرم هموار میکنند تا دوازده ساعت بکذرد و بخار
سیاه و غلیظ از ان تا از سوز لخ سفید بیرون شود و چون جوهر مبدل کردد که مصعد شود
بدارو و صل سوراخ بکیر دو دوازده ساعت اتش نرم و دوازده ساعت فرو کذارد تا سرد
کرده دیکر زیبق مصعد را باز با ملح مشوی مجدد و زاج و سرکه مجدد دوازده ساعت روز
دیگر تشقیه و سحق میکند دو نوبت هر نوبت بشش ساعت سحق و تشویه نرم و تب
بدین هیئات دوازده ساعت تصعید تا هفت نوبت الا غرابت زیبق مصعد مفرد
باقی تصاعید زیبق با اجساد در اسرار و انوار حجب بیان کرده ام در حرقه و بیان نوع الذهب
و الفضه چون هفت نوبت تمام شد در سحق زنده نکردد و حاجت دار و بتشمیع کامل
منجمد کردانند چنانکه الطهر من الشمس است و تمام کرده کند بکد بنا در شش ح بنا در س که امشب
اما حاصل کردن جوهر زیبق نه زرنیخ زرد و صفا یکی را چون طلق حل کند و بعد از
حل هفتاد و دو ساعت سی و شش باب صافی و سی شش ساعت در خشکی سحق کند انکاه



باب ششم در آنکه سحق کند و بشوید تا وسخ برود این مجموع جوهر سپید اکسیر سفید شود الا با اکسیر اول و آن
جوهر زجاج ثانی ابیض است که محض بیان است از آب املاح القلی [illegible] بر دو وزن کند
و حل کرده اند و بدین سه طریق مذکور از کافور سازند با طبخ با تشقیه و تشویه [illegible]
اینست کافور حکمت حدیدی و این کافور چون شمع شود قایم مقام کافور حکمت نحاسی
بود و قلعی که صبر ندارد در وی تلجیف فضه کرده اما چون از کافور مذکور
فارغ شدیم گرم تشویه فضه و نظوس او بگوییم چون تدبیر زنجار کرد اکسیر اوست در جبه
و روح سه وزن کرده در اسرار و انوار بیان کردیم یکمثقال نقره در یا سیاه در بوته بگداز
و بشش نوبت هر دانگی کوکرد زرد هندی سحوق در ورق فضه کرده در روی طرح کند
[illegible] در کدا از دنا دارو در بوته بگردد و روان شود البته این فضه چون زجاج
شود حتا سحق پذیر بگداز د تلجیف مس مکلس در ادنی و آنکه [illegible] حدید [illegible] مکلس در
وسطی و در تلجیف [illegible] با زعفران الحدید مشمع در وسطی و با دو
وزن کرده دو جسد اعنی زعفران حدید مکلس و نوشادر چون زنجار اعظم است تلجیف
و اگر این فضه سحق کرده با روغن زیتون عجین کند با روغن مخ البیض تشویه دهد تا خشک
شود باز سحق کند و تشقیه نماید و تشویه دهد تا سه نوبت تمام شود آنگاه تلجیف بگداز دو ضعف
قایم بپذیرد و هر چهار دانگ [illegible] از اضافه باید کرد [illegible] نقره [illegible]
الکریم که عبدالکریم مغربی این ساخته و اکسیر او کبریت احمر بوده است و شنگرف حکمت
در اعلی زنجار ذهب در وسطی و زعفران حدید مشمع در ادنی تدبیر این آب قلب
پاک غیر مغشوش و نوره غیر مطفی از هر یک یک جزو و نوره مکرر بول صبیان مقطر کند و
قلیا را [illegible] مقطر و نوشادر در آب صافی [illegible] نوشادر در دو سه ظرف بول و خل [illegible]
و هر روز صافی کند بوزن تا ول نوره و قلیا و نوشادر کند تا شبانه روز تمام کرده و هر سه
آب صافی کند و بهم بیامیزد و در قدحی زجاج یا چینی مطین کند تا نیمه برود و نیمه بماند
اکسیر این طبخ کند یکی اکسیر در آب [illegible] اکسیر او در آن زعفران الحدید است که با کبریت اصفر
دو وزن کرده باشد مع الخل [illegible] زعفران الحدید سه نوبت با کبریت اصفر دو وزن

سحوق باشند بار زرنیخ احمر بیامیزد اگر شفاف و صاف و محمر بود چون لعل بدخشی جزوی با جزوی
یا دوازده ساعت دیگر سحق کند چون در طبخ خشک گردد بجزوی با جزوی مس سوخته مکلس
دو وزن کند [illegible] طعام شوی بر آن [illegible] گفتیم اما تمامت طعام [illegible] نوبت
صاف کردن و طبخ و تشویه تمام است یک شبانه روز دیگر سحق کند و در آثال [illegible]
تصعید کند [illegible] ساعت فرو گذارد تا سرد شود نوبت دوم و سیم با ملح طعام مشوی
مغرد و جزوی دو وزن کند و تصعید کند نوبت چهارم و پنجم با کافور حدیدی [illegible]
دو وزن کند و تصعید کند نوبت ششم و هفتم با طلق مکلس یا زجاج مکلس یا بلور
مکلس دو وزن کند و تصعید کند فاضلترین فضه مکلسه باشد که بدان دو وزن
کند و تصعید کند جوهری مانند بلور صاف برون آید که چشم خیره بماند [illegible]
دارد بتشمیع چنانکه مذکور و مسطور است چون متشمع شد اکسیر مس است یکمثقال بر
شش مثقال طرح کند [illegible] کافور حکمت نحاسی برآید مخلص کافی را بار زرنیخ احمر شفاف
مسحوق دو وزن کند و بوته از آن پر کند و سر بوته [illegible] سخت کند بگل بوته و [illegible] بگذارد
چندانکه طاقت دارد اگر سحق پذیر شود الا باز [illegible] زرنیخ احمر دو وزن کند [illegible]
بگدازد و النهایه فی النوبه الثالثه البته سحق پذیر شود [illegible]
[illegible]
[illegible]
نوبت حل و عقد [illegible]
طریق اول [illegible]
کرده [illegible] طریق ۲ [illegible]
چون بنوشادر محلول تشمیع شود قایم مقام فضه مکلسه باشد یکمثقال او شش مثقال
مس را نقره گرداند مجرب است و تدبیر فضه مکلسه در اسرار بیان کرده ام و کافور حکمت
حدیدی بدین هیئات است که براده حدید با جوهر زرنیخین دو وزن [illegible] بگداز
اگر بنوبت اول سحق پذیر شود و الا نوبت دوم و سیم تا نهایت رسد سحق پذیر شود

کنند چنانکه در اسرار و انوار بیان کردیم و هر شش ساعت تنحی با خل مقطر یکساعت تشویه

نرم و یکساعت فرو گذارد تا سرد گردد زعفران حدید و کبریت زرد سرخ بیرون نهند

جزوی از این هر چهار جزو آب تیز طبخ کنند در زجاج مطین تا بلون اکسیر گردد آب مبارک

کریم و اگر زنجار مطوس ثابت با ان طبخ کنند تا بلون گردد در حد وسطی آید و با کوکرد سرخ

و شنکرف حکمت درجه اعلی و ان طبخ باید کردن تا آب چون اکسیر شود در قاروره

نگاه دارد و کواکب فضی را بر آتش می تابد و در این آب مبارک کریم غمس کنند تا ظاهر و

باطن او مطوس گردد و ملح چون زنجار بر شعاع قوس و قزح با الماس و برنات

ذاکر تلحیف کنند پس اکسیر او در اعادت محمر مکلس است و قائم مقام او در غیر محمر مکلس

و قائم مقام این هم زعفران الحدید مشمع اگر هیچ نباشد مس مکلس کبریت تلحیف اینها بکذارد

یکنوبت تا سه نوبت ثابت است دارد بکذارد یکدو نوبت تلحیف او تمام بود و

اگر یکبار دو زنجار ثابت بروی طرح کند یکدینار بر شش دینار از نحاس بیرون آید

تدبیر فضه مسوده و مطوسه اکنون شنکرف حکمت بگوییم بدانکه شنکرف حکمت در

درجه ادنی آنست که کبریت زرد دو وزن کرده با زعفران حدید اگر اکسیر ادنی باشد چنانکه

گفتیم دو وزن کند باز سیوم هفت بار تصعید کرده با زاج سرخ محلول و بدوازده ساعت

بین القصعتین الصینی او الزجاج المطین یا قاروره شنکرف در درجه وسطی بجای زعفران

الحدید حدید محمر مکلس یا کبریت مبیض دو وزن کند با زاج احمر محلول و باز سیوم هفت بار

تصعید شود مصعد کند شنکرف حکمت باشد در درجه وسطی اما درجه اعلی مقام حدید

در محمر مکلس باشد یا غیر محمر و کبریت اصفر یا حدید محمر مکلس کرده و زیبق محمر ذهبی چنانکه

تدبیران در اسرار بیان کردیم و زاج احمر محلول در دو وزن با ایشان تشبیه کند به

بدوازده ساعت و تصعید کند هر چه مصعد باشد شنکرف حکمت اعظم آن باشد

اما تثبیت ثابت کردن نوشادر کانی مصعد محمر بینات نوره محلول شاید نوره غیر مطفی

جزوی بولصیبان مقطر سه جزو طبخ کند تا نصف برود آنچه بماند بر مغرفه حدید

بر آتش کرم میکند و می غذ سر دمی شود آنگاه که ملح به بندد یا در طبخ حکیمانه نمک لطیف

و قائم مقام صعید او ... معکس و رنگ سرخ معکس ...

زاج سرخ ... و وزن ... تصعید کند ... ثالث دو وزن کرده ...

باقی مانده را بجر در علقه نموده

به بندد ان زلحنات کرده اند و حل کنند و در زجاج بر آتش نرم عقد کنند و باز حل و عقد کنند

هفت نوبت این مقطر محلول در خود د نوشادر محمر و غیر محمر صعید هر دو تشویه نرم میکند

تا ثابت گردد تا آن شادانکه مصعد نکرده و این برای زنجار ثابت است اکنون تدبیر

طلق بگوییم طریق او نوب نوشادر کانی محلول اگر هفت نوبت حل و عقد کرده باشد ثبات

مدبر ملح قلیا از هر طلق محلول را بدان مشمع کرده ابو طلوع شیخ در قانی منقی غوص کند

و اوزا از و وساس بیرون اورد و علم شیخ کامل مجرب در کنوز بیان کردیم اما اگر خواهد

که او را مکلس کرده اند محلول را با نوشادر هفت نوبت حل و عقد با فنا محلول

اورا در خود محلول مید هد چندانکه چند انکه جذب کند و در حق بلیغ حنات

میکند باز نوشادر چندانکه جذب کند اضافه میکند تا دو وزن شود تمام انکاه این القدرین

تصعید کند نوشادر مصعد کرده بوزن وی او ر دو حل کند یکبار تمام است این یکبار و

ود ار و و ابد این دو وزن کند و بدوازده ساعت کامل بنار متوسط تصعید کند بکرار

دو وزن کند و تصعید نوشادر بلون طلق بیرون نیاید این تنها مکلس طلق

اگر قلعی محرق و سواد او دو نوبت در تلحیف این طلق بکذارد ثابت و مانی کرده اند القلعی

فی الثالثه و قائم مقام این کافور حکمت نحاسی صلیبی و فضه مکلسه است این جمله

القلعی سرب و سواد او اسفید ثابت و ربامی کرده اند و اگر خواهد که در وح کنند آن نوشادر در حل

کنند و خورد این مید هد بعلم تشمیع کامل شود یکدینار بر شش دینار مس و قلعی ضیق

اندازد و پاس یلیم بیرون آید اما اگر خواهد که طلق حل کند آن نوشادر در حکمت باید هفت

بار حل و عقد کرده باشد تا نوشادر حکمت حل و عقد او جزوی ملح قلیا مکرر جزوی

ملح نوره مکرر جزوی نوشادر مکرر جزوی بیاتا محلول آب مقطر زیبق مصعد

جزوی غیر مشوی جمله با هم جمع کنند و در زجاج مطین نگاه دارد و مصطکی و زیبق

مصعد در خرقه کتان بندد و در این محلولات مقطر است او برد و طبخ حکیمانه میکند

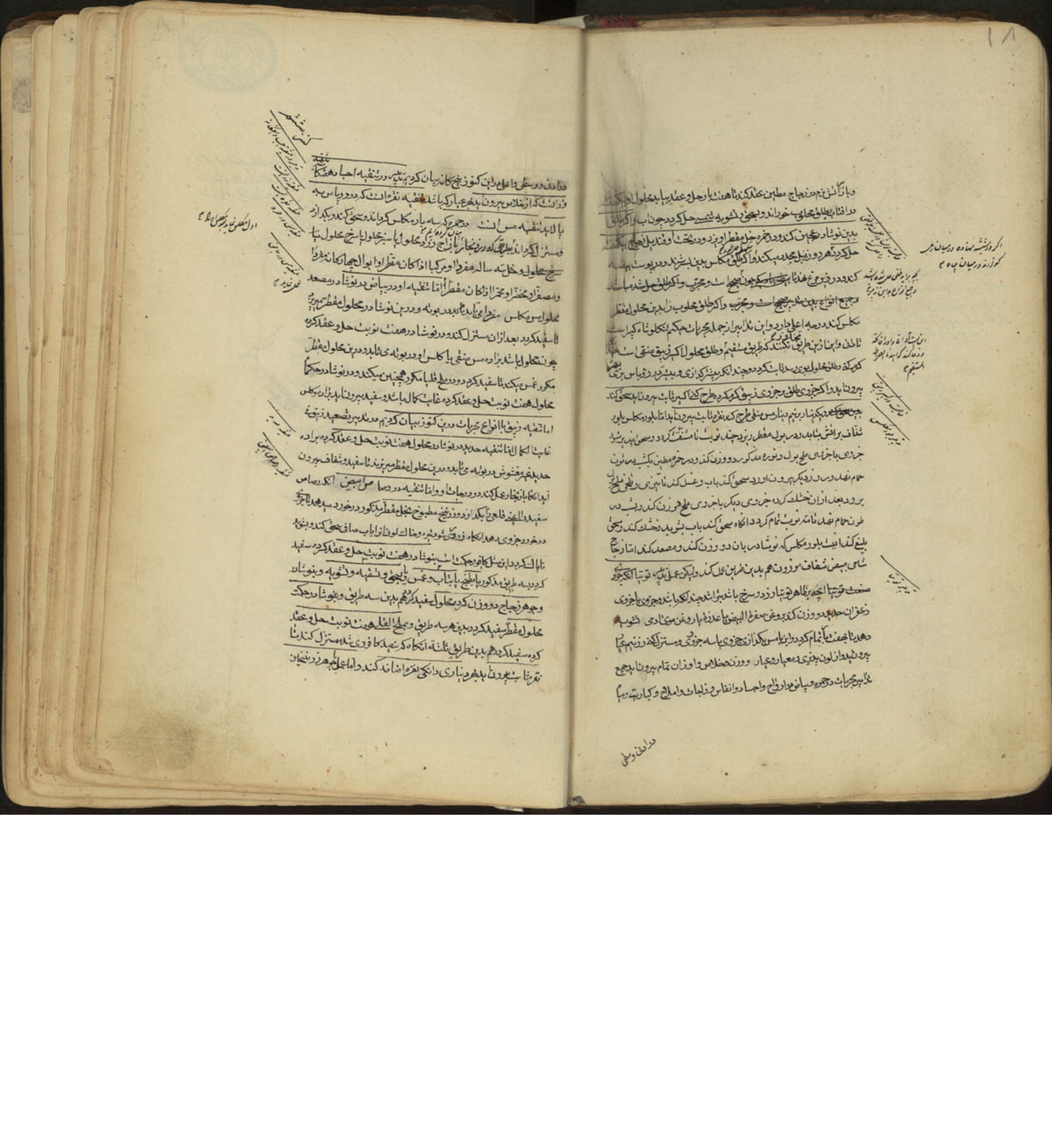
تا زیبق و مصطکی در وی حل شود و از سر مبلج آب بپرد و تمام حل کرده انوا زجاج

مطین طبخ آهسته میکند تا عقد بپرد و این نوشادر حکمت اگر خواهد حل کند و باز

یکجزوی شش دینار و ده دینار و دو وزن ملکی کند با طلق تسقیه و سحق و تشویه و تصعید کند در قرع با آتش و نوشادر و ملح ... تصعید اضافی از هر حد اکنند پس این عقاب طلق مصعد را حل نموده

و به دوازده ساعت ... فرو گذارد تا سرد شود ... تشویه برای ثابت کردن ... میکند

مقطر جزوی ... مقطر جزوی ...



کند دو سطح دارد و مع الکبریت اذ امکان مستعد درجه اعلی دارد و در نور سطح و فرع

ان مذکور است دو اسرار و انوار دیا فنج دردسر تحمل توان کردهم بدین تدبیر و چون

مستر اکند و جزوی با جزوی قلعی ثابت بکدازی

نقره روباسی بیرون اید کند اگر اخر کتاب مبارات است علم طرح است اگر نقره کداز

واکر زر چون نقره بکدازد در بوته بکرد و شعله زند دارو وا بسه قسم کرده در ورق

واوزا به نوبت طرح کند نوبت اول دو دلات دوا و طرح کند و نیکو بکردانند و بکدازد

تا سرد شود نوبت دوم بکدازد و دو دانک طرح کند و سرد کند بنوبت سیم تمام طرح کند

و قلعی و سرب مفرد بتلخیص بکدازد و علم التلخیص انست که جسد باداروی مساوی

باشد نصفی دارو در بن بوته کند و جسدش بر سر نهد و نصفی دیکر دارو و زبر سر

ریزد و هموار کند و بکدازد و تا که از نقره و زر بکیرد زیاده نه فرو کدازد تمام شد

کنوز رموز با جواهر و زواهر جمله در تدبیر تجربات علی ید العبد تنکلوشا

کتاب انوار سبعه بسم الله الرحمن الرحیم و مصابیح انوار سبعه

چون بتوفیق خدا تعالی هرچه تدابیر اد وبه است در اجساد و انفاس و ارواح در درجات

سه کانه از تحلی و تشبیه و تصعید و تشمیع و القا و طرح و تنقیه و تمحیص و تبیض

و تشویه و تطویس از ادنی و وسطی و اعلی و در درجه مبتدی و مقتصد متوسط و منتهی

مجرب و صحیح و یکد فعه از دقایق تدابیر مهمل نیست در هفت کنج که هر تنکلوشا

و انچه او زان معادات دو اسرار در وزن کردن اجساد و انفاس و ارواح در هفت

درجه که هفت بتمام و کمال اند قسم دیکر که ان اسرار و سبعه کامل است با مفاتیح سبعه

ان بیان کردم و یکد فعه از دقایق در وزن کردن در ان اسرار و سبعه کامله و مفاتیح

سبعه ان مهمل نکذاشتم غما غدا القسم ترکیب و ان انوار سبعه است با مصابیح انوار سبعه

و یکد فعه از دقایق این قسم در ترکیب مهمل نخواهم کذاشت تا مبتدی و مقتصد و منتهی

در ان قسم تدبیر در هفت کنج که نظر کند و جمیع اکابر در تدبیر تعلم کند هیچ تدبیر نیست در جمیع

اکاسیر جزو بیانم و را اصول و ارکان و شعب و فروع درجات سه کانه الا که در وی



مکو نیست و چون جمیع اکابر تدابیر تمام کرد اوزان و معیار ان مجموع دو اسرار سبعه

کامل و مفاتیح سبعه ان تمام کند و ادواح و اجساد و انفاس در موازین با هم ترکیب کند بکدازد

در روی مهمل نیست و این قسم ترکیب ترکیب کند و طرح القا نجا اورده ام ابتدا باد دارد و

نکدارد که کسی ما اسرار او خبردار شود و حق تعالی دشمن انکس باشد و روز عرض اکبر کرابن قسا

ثلثه بر اشرار الناس پیدا کند و خدا تعالی بمن ختمنا لعباد در روز قیامت اگر انچه در

این هر سه قسم نوشته ام در تجربه صحیح نکرده ام و صاحب تشرح نیست مستغنی است

از شروح و اوصاف النور اللامع الزنجار مجرب صحیح بدانکه چون زنجار حکمت

چنانچه دو اسرار دیباچه کردیم که زنجار اعظم انست که باران زر و زر محلول باشد و نوشادر

محلول مصعد محلول مقطر و قایم مقام این ترکیب از غیر محلول شرقی یا مغربی و قایم مقام جسد

زر محلول یا حدید محلول یا سرب و قایم مقام جمله دو ادن مس محلول نوشادر

محلول یا غیر محلول ثابت یا غیر مبیض یا اخضر یا احمر و محلول عنب در درجات و جمله

بیان کرده شده است اکنون بدانکه اول برادة اهن غیر مغشوش دو وزن باید کردن

بدین ترتیب که ششم بنادرا از برادة اهن برکیرد و یکدینار زنجار حکمت که در درجه

کدا و دو شش ساعت باری سحق کند و لثویه نرم یکساعت و یکساعت فرو کدازد

تا سرد کردد و باز یکدینار زنجار اضافه کند و شش ساعت سحق کند بدین ترتیب

تا دو وزن کردد تمام بعد از ان بروغن زیتون غیر مغشوش چرب کند و بکدازد در بوته

طرح با اتش سخت بکرد و چون شعاع زنجار بکبار منقطع کردد فرو کدازد و باز سرد شود

بو هان براده کند نوبت اول دو وزن باید کردن اما نوبت دوم تا هفتم تدابیر انست

که جزوی براده با جزوی زنجار حکمت سحق کند بدو ساعت و چرب کرده بروغن زیتون

غیر مغشوش و میکدازد در بوته با اتش سخت در نوبت اول و دوم تا سیم سخت کدازد

و در یکدا ز دوا اما در پنجم و چهارم چون زر کدازد و در ششم و هفتم چون نقره کدازد

و بجای روغن زیتون اگر روغن مخ البیض درجه دیکر دارد و روغن فضله انسان

و روغن شعر انسان در درجه اعلی باشد و چون بهفت نوبت رسید اهن کداز شود و بحر

دستور کرده و تصعید کرده و ظاهر و باطن او روشن باشد چون یاقوت احمر باشد و چون با نقره وزن باشد

و چندین خواص و فواید و منافع در وی درج است ترکیب اول یک دینار از این حدید محمر و یک

نقره سه نوبت با هم بگدازد و ثنات کرده اند و کوره خلاص نهاده بلون خود بیفتد ده دهد

یکجبه در وزن او زیادت شود و فضه بعیار چهار دانگ و نیم از خلاص بیرون آید و دینار

دانگ ذر معدنی شرقی اضافه کند پنج دانگ عیار بیرون آید از خلاص ترکیب دوم

اگر یک دینار از جسد محمر باشد و یک دینار زر محمر یا غیر محمر مغربی یا مشرقی چون سه بار با هم

بگدازد و بسوهان براده کند اگر نوشادر محلول محمر یا غیر محمر در خورد بطریق مذکور شش

ساعت سحق و یکساعت تشویه و یکساعت فرو میگذارد چون سرد میکردد باز نوشادر

محلول در خورد شش دینار نقره مبیضه در پاسته چون گداخته باشد به نوبت

و هر دینار دانگی زر معدنی اضافه کند زر تمام عیار بیرون آید اگر از زر مشرقی و مغربی

یا محمر جزوی و از نقره دو جزو و از حدید محمر جزوی سه نوبت با هم بگدازد و سنگ کرده در خلاص نهد

زر و نقره از خلاص تمام عیار بیرون آید زر بنادری زنجار نمای سنگ رفی خلاص تمام عیار

تنکلوشا هم بیرون آید ترکیب سیم اگر جسد محمر را براده کند و شش دینار از آن براده یک دینار

زیبق منقی در خورد دهد بشش ساعت سحق کامل و یکساعت تشویه نرم آهسته چنانکه

نیم گرم گردد یکساعت فرو گذارد تا سرد گردد باز بمیزان اول دیناری در خورد شش دینار

جسد دهد بشش ساعت سحق کامل و یکساعت فرو گذارد تا سرد گردد تا حدید محمر و زیبق در وزن

شود و ساعت بشمار دهشتاد و دو ساعت تمام کرده سحق او و اگر خواهد این عمل بدین

طریق بمیزان صحیح با نوشادر محلول کند فضی یا ذهبی یا مبیض یا محمر تا در وزن شود و اگر خواهد

اول با زیبق ملغمه دهد تا در وزن کرده بطریق مذکور موصوف بعد از آن دوازده دینار

از آن با شش دینار نوشادر محلول محمر یا مبیض شش نوبت هر نوبتی یکدینار نوشادر

دوازده دینار ملغمه تا هجده دینار شود و نوشادر شش دینار افزاید طریق او ازین دو

مرتبه بیرون نیست یا با زیبق منقی ملغمه کند یا با نوشادر محلول یا فضی یا ذهبی بدین طریق

که بیان کردم اگر زیبق باشد بین القدحین بدوازده ساعت کامل مذکوره تصعید بنار تنور

تصعید کند

Margin notes (right page): شفاف و | ترکیب دوم | ترکیب سیم | و یکساعت فرو

تصعید کند تا زیبق صعد کرده و وزن او اینکه دارد و هرچه نقصان کرده است زیبق

منقی اضافه کند و شش نوبت هر نوبتی دیناری زیبق شش دینار براده حدید محمر

هر نوبتی دیناری زیبق شش ساعت سحق کند و یکساعت تشویه و یکساعت باید گذاشت

تا سرد گردد تا در وزن شود در شبانروز و شب بدوازده ساعت تصعید تا زیبق بلون

حدید محمر بیرون آید و حدید محمر مکلس گردد و اگر نوشادر باشد همین طریق بروند در وزن

کردن تا یکشب و شب تصعید کردن تا روز در روز سحق که شب و روز مساوی

باشند تا نوشادر بلون حدید محمر بیرون آید و حدید محمر مکلس گردد و اگر عمل بهر دو کند

اول با زیبق در وزن کند هشتاد و دو ساعت سحق و شش نوبت تشویه تا در وزن تمام

بیرون آید آنگاه با شش دینار نوشادر رکانی مبیض فضی یا محمر ذهبی محلول سه وزن

کند آنگاه بین القدحین تصعید کند تا آنگاه که نوشادر و زیبق بلون حدید محمر بیرون

آید و حدید محمر مکلس گردد و زیبق و نوشادر در آب صافی در نظر آفتاب حل کند و اگر

از هم جدا کند که نوشادر با آفتاب از آب صعد کرده و زیبق صعد نکرده و زیبق محمر

است و حدید محمر مکلس و نوشادر محمر است و اگر این کند هرسه طریق مذکور معلوم

کند یا باید آن حدید محمر بود و با زر مشرقی براده کرده شاید بدوازده ساعت با زر مغربی براده کرده

شاید و از زر محمر منور شاید و از آنکه محمر و از مس مستنزل محمر منور در درجه ادنی شاید براده

هر کدام که خواهد از اجساد مذکوره شش دینار از براده و یک دینار زیبق ملغمه کند

بشش ساعت سحق بقهر زجاج در صحن یا چینی شش نوبت هر نوبت یکدینار زیبق شش دینار

جسد شش نوبت دوازده دینار گردد دوازده ساعت تمام تصعید مبانه و بکار عمل تا

آنگاه که زیبق بلون جسد بیرون آید که تمام گردد و آن جسد بار شمکلس باشد و اگر

بنوشادر عمل کند تا آنگاه که نوشادر بلون جسد بیرون آید که تمام گردد و آنگاه

با زیبق ملغمه کند و در وزن کند بعد از آن با هجده دینار نوشادر محلول سه وزن کند و عمل

کند بدوازده ساعت تصعید تا زیبق و نوشادر هر دو بلون جسد بیرون آید و جسد مکلس

گردد چون هباء منثور و اگر دو وزن کرده را بعلم تقطیر تمام کند نیکو باشد ملغمه حاصل

Margin notes (left page): و سنبله ٣ | کند با تش ٣

محمر و زیبق را یا ملغم در ذهب شرقی و مغربی محمر منور و زیبق را اوقیه [illegible] زجاجی شامی مقطر [illegible]
بنار متوسط و هر چه مقطر کردد بوزن او لجیر نقصان بجد در سه یکدیگر اعنی زیبق
و تقطیر میکند تا همه مقطر کردد بوزن اکر روح غالب شود تا همه ثابت کردد اکر [illegible] تمام
شود و در هر دو حالت اکبر اعظم است اکر مقطر بیرون نیاید و کوا کب [illegible] نا فنا [illegible]
غمس کند یکنوبت ظاهر و باطن و لعمر کرداند چنانکه بیشتر کداز بهتر باشد و اکر هر دو
مقطر ثابت شود [illegible] کرده یکدینار بر ده دینار [illegible] روباسیه طرح کند
به نوبت و هر نوبتی دانکی معدنی اضافه کند تمام عیار باشد و اکر خواهد [illegible]
محمر مکلس را رکنی سازد و اکر رکنی جسدی محمل چهار رکن جمره کر اکسیر اعظم است و قایم
مقام در اعظم زر محمر منور یا مغربی و شرقی عمل کند و مکلس قایم مقام انجید حدید
محمر با انکه محمر چون مکلس شد رکن جسدی است از ارکان و اصول عمل چهار
رکن جمره نوشادر محمر محلول است و زر محمر مکلس است و زیبق محمر مصعد است
و شنکرف حکمت با کوکرد سرخ هست اکر خواهد رکنی را جدا کانه تشمیع کند
بنوشادر محلول و طرح کند یکدینار بر ده دینار و اکر خواهد روح و نفس
و جسد با هم ترکیب کند و تشمیع کند و محلول طرح کند یکدینار بر بیست و چهار دینار و محلول
یکدینار بر سی دینار و ثابت کرده و محلول بر چهل دینار زیرا که هر چهار رکن جسدی که
النور محمر مکلس منور مشمع است و قایم مقام ان زر شرقی یا مغربی مکلس و قایم مقام
ان حدید محمر مکلس با انکه محمر مکلس و قایم مقام ان مس مکلس محمر منور و رکن روحی
کران زیبق ذهبی است یا زیبق مصعد و رکن روحی که خضر است نوشادر محلول
محمر و غیر محمر و رکن نفس کبریت اصفر یا احمر یا شنکرف حکمت و چون نفس و روح
و جسد اکبر شد اکسیر اعظم در جمره اینست و این جمله در ترکیب صحیح و مجربست
النور الثانی در جسد مبارک سرب غیر مغشوش را ورق باید ساختن یا براده کردن
و سلغازان ورق یا براده از نوره مطبوخ مذکور بجل الحاذق در فرعی زجاجی
با اتش میانه تقطیر کند تا از [illegible] کرد و سوادی که [illegible] باید کداختن و باز [illegible]

الحدید

الحدید شمع ثابت کرده انکاه در تلجیف این بیاید کداختن به سه نوبت تا تمام کردد میانه نوبت
مطبوخ و بجل حاذق مقطر کند تا اب سیاه غلیظ شدن از وی فرو چکد و چون منقطع شود
بکیرد و براده سازد یا ورق یا براده این طریق عمل کند تا سه نوبت تمام کردد سواد
او سرب بیکبار زایل کردد انکاه در میان زاج اصفر یا احمر یا اخضر سه نوبت بکدازد
یا در میان زعفران الحدید تلجیف تا ثابت کردد و اکر سواد زایل شد و در تلجیف در
مکلس رو وزن کرده با کبریت احمر یا زرنیخ محمر با انکه محمر یا مس محمر منور مکلس باشد
با کوکرد احمر یا اصفر مدبر یا شنکرف حکمت دو وزن کرده باشد و سواد یکبار
زایل کرده چنانچه در اسرار بیان کرده ام در هر درجه از درجات که هست که
اکبر سرب شفا که سه نوبت تلجیف وی بکدازد و کداختن تلجیف در هفت
کنج کوهر نهایی بیان کرده ام چون سه نوبت تلجیف بکداخت سرخ باشد و ثابت و
دیرکداز و تا بدار و پایه دار و خوش لون و روشن شکن و جمله خواص و فواید
و صنایع کرد در ترکیب جسد محمر بیان کردیم در این عمل مبارک نیز مندرج است
ترکیب جسد محمر بیان کردیم در این عمل مبارک نیز مندرج است ترکیب اول انکه
یکدینار از این جسد محمر مبارک سه نوبت با هم بکدازد و در خلاص هند ترکیب
دو هم انکه یکدینار با یکدینار زر بکدازد و بعد از ان در خلاص هند دو و نقره از خلاص
بیرون نیاید و اکر خواهد جزوی از این مبارک یک جزو از زر بکدازد سه نوبت در خلاص
هند و زر محمر بیرون نیاید اکر خواهد براده سازد و ملغمه کند با زیبق چنانچه در اسرار درد
دو وزن کردن بیان کردیم انکاه اکر خواهد تصعید یا تقطیر چنانکه در حدید بیان
کردیم عمل کند و این جمله فواید منافع و خواص کوکرد احمر است کران داروی [illegible]
و اکر ده دینار مس منقی غیر مغشوش بکدازد و در کداز ده دینار کبریت اصفر [illegible] به
در خورد دهد البته مکلس کردد و سحق بذیر شود سواد بنوعی از انواع زایل کردد
کرداند و بکدازد و مستز کرداند و باز دو وزن کند و در کداز با کبریت اصفر دو وزن
و با زمستز کند تا سه نوبت تمام شود و انکاه بکدازد و با کبریت اصفر دو وزن

کند و سحق کند تا حل پذیر شود سواد زایل کرداند و از شرب سیاهی زایل کرداند و عمل کند کتماست

اگر از بن مس مکلس و کبریت احمر مهندی دو وزن کرده سواد زایل کرده و شرب کرده

در تقطیر زایل کرده این جسد را سه نوبت در بوته بتلطیف آن بگدازد تمام است

در درجه ادنی هیچ در وزن دو وزن زیاده نکرد در سرخ و ثابت و تمام بیرون آید جمیع

خواص و فواید و منافع کرد در درجات وسطی زوی حاصل آید النوع الثالث در بیان

حسین زنجفر مکلس یا زرنیخ محرم مکلس مشوی با مغره با حدید مکلس زعفران حدید یا

حدید و مس مکلس دو وزن کند در صبغ تمام باشد زیرا که غواص و شمع باشد اگر

خواهی که غواص کرده و شمع باشد هیچ دینار از این جسد دو وزن کرده باشند مثقال

زیبق منقی شش نوبت دو وزن کند نوبتی یک مثقال دارو اضافه کند اعنی زیبق شش ساعت

سحق کند و یک ساعت تشویه کند و یک ساعت فرو گذارد و تا سرد گردد چون تمام شد نوشادر

در مجمر محلول با سپیداب محلول در خورد وی دهد و تشویه و سحق کند تا چهار وزن تمام کرده

زنجار مطوس بیرون آید و بنیاد این زنجار حکمت اگر جسد زر مکلس است ذهبی است

و اگر حدید مکلس است حدیدی است و اگر انگشتری است انگبیست و اگر نحاس است نحاسی

چون با نوشادر عمل کنند زنجار کرده مطوس چون قوس و قزح شفاف و روشن و با شعاع

و اگر نوشادر ثابت است و اگر غیر ثابت است زنجار ذهبی یا حدیدی یا انگی یا نحاسی

با نوشادر زیبقی کامل چون نقره مطوسه کرده دو نوبت بلطف آن بگدازد زر تمام عیار

خلاص تکلیس شاهی زر زود که از لون بپذیرد شوی شنگرف شنگرف با مغره بیرون آید

و این تمامی اعمال زنجار است و در زنجار هیچ عمل دیگر نماند ترکیب به سه عمل تمام شد

در ترکیب دو وزن کردن روح با نفس و جسد النوع الرابع فی الارکان العمل الاعظم و در

ترکیب تمام شود عمل چهار رکن جمع کرد آن اکسیر اعظم است حمرات و ارکان و اصول و

جمله اسرار و منافع آن بیان کرده ام بتمامی و یک نقطه از دقایق این عمل نیست و در بن

نو بیان کرده تا مهیا شود اکا اربعه و ارکان عمل اعظم رکن اول زر محرم مکلس با زیبق

با شرف محرم چون مکلس باشد و تا هم مقام زر حدید مکلس محرم باشد و در بن عمل مس محرم مکلس

نشاید

نشاید و زعفران حدید مشمع نیز نشاید این ارکان جسد است اما رکن روح زیبق محرم مصعد است

ارکان نفس یا کبریت احمر معدنی عزیز الوجود یا شنگرف حکمت و معین این کار نوشادر مصعد محلول

ذهبی در حمره و در بیاض جسد فضه مکلسه و قائم مقام این جمله کافور حکمت نشادر حیدری

و قائم مقام آن طلق مکلس باشد این ارکان جسد است در بیاض اما رکن روح زیبق

مصعد است سه نوبت تصعید کرده و رکنی نفس یا جوهر زرنیخ یا کبریت سپید

معین این کار نوشادر و نقره یا کافوری یا طلق چون محلول باشد اگر خواهد که این عمل

تمام کند در حمره جسد هر کدام که دارد چون مکلس باشد شش دینار برگیرد و یک دینار

احمر یا شنگرف حکمت در خورد دهد و شش ساعت تمام سحق کند و بعد از آن سحق

یک ساعت تشویه دهد با آتش نرم چون گرم کرده یک ساعت فرو گذارد تا سرد گردد با

عمل از سر گیرد شش نوبت هر نوبتی یک دینار نفس با شش دینار جسد و شش ساعت سحق

و یک ساعت تشویه و یک ساعت اعفان تا دو وزن کرده تمام ساعت سحق کرده باشد هفتاد

دو ساعت سحق تمام شود و بعد از آن دوازده دینار از این نفس و جسد دو وزن کرده

یک دینار زیبق محرم مصعد در خورد دهد شش ساعت سحق و یک ساعت تشویه نرم بدهد

چون گرم شود یک ساعت فرو گذارد تا سرد گردد آنگه عمل از سر گیرد و یک دینار روح و دوازده دینار

نفس و جسد دو وزن کرده هر نوبتی شش ساعت سحق کند و یک ساعت تشویه و یک ساعت

اعفان تا هیجده دینار کرده تمام اکنون این را عوض باید کردن به نوشادر محلول مجرب

که از آن هر سه وزن هیجده دینار و از نوشادر محلول محرم یک دینار و شش ساعت سحق

نحاج در صلایه نحاج یا چینی فرو گذارد تا سرد شود تا داروی اکسیر بیست و چهار دینار شود

لا زیاده و نقصان است اکسیر اعظم ساعت سحق است چهار تا هفتاد و دو ساعت سحق آن تمام

کند یک دینار از این اکسیر بیست و چهار دینار نقره سپید روی بسته طرح چون نقره را بگدازد

باشد دو دانگ دارو طرح کند داد و در دو دق زر کرده باید باز که از دو دو دانگ دیگر طرح

کند نوبت دیگر بگدازد تمام طرح کند و هر دیناری دانگی معدنی اضافه کرده زر تمام عیار

تا رنگ سی شنگرفی با مغرب نارنجی تابدار زود که از دو بار و با نقره روشن شکن و لون

پذیر و شفاف باشعاع سرخ چون یاقوت احمر ظاهر و باطن او چون آتش و اکر او را دو الحل کند کوکرد
فضه بر آتش باید و دروی غوص کند یکنوبت در ظاهر و باطن او و عوض کند وزن شکلو شاهی
بیرون آید و اکر رکن جسدی و نفسی باهم دو وزن کند و بنوشادر شمع کند و طرح
کند آکسیر فضه است یکدینار بر هیجده دینار و اکر رکن دوحی و جسدی باشد چون شمع شد
بر بیست و چهار رکن جسد ابیث ترکیب اوزان و عیار و مقادیر و طرح والقلم جم بتمام
و کمال در درجات خود اکنون تقریبات را بیان کنم و انوار و اسرار آن بر توعیان کنم تا
بما الصاحب قران زمان کنم و حکم تو بملک دوان کنم و تو را بر همه اهل حکمت سلطان جهان
کنم و بخت و دولت را جوان کنم النور الخامس دو وزن کردن جسد فضه مکلس با کبریت
مبیض یا جوهر زرنیخ مبیض مصعد شش دینار از جسد فضه مکلس بو کیرد و یکدینار
از کبریت مبیض در حوض دهد و شش ساعت تمام سحق کند و بعد از سحق کامل یکساعت تشویه
دهد و بعد از یکساعت رها کند تا سرد کردد تا بشش نوبت هر نوبتی یکدینار نفس
باشش دینار جسد سحق کند شش ساعت و یکساعت تشویه بر سر کوره تشمیع در
قدح زجاج یا چینی و بعد از تشویه یکساعت فرو کذارد تا سرد کردد تا دو وزن کردد
تمام روح ددمی باید از بهر آنکه هردو خواص نیستند روح نوشادر محلول فضی است
یا کافوری محلول یا طلقی محلول دوازده دینار از جسد و نفس و یکدینار از روح حلال
محلول شش ساعت سحق کند و یکساعت فرو کذارد تا سرد کردد همین طریق کند تا بشش
نوبت این دوازده دینار نفس و جسد و هیجده دینار کردد و اکر بجای کبریت مبیض
جوهر زرنیخ باشد همین طریق بجای او دو طرح کند یکدینار بر هیجده دینار مس منقی به
نوبت که اخذ و هر دیناری معدنی اضافه کرده نقره و با سه سیر برون آید چند انکه
کداز دهی و بیشتر دو دو پاس بیا لائی بهتر و نیکوتر باشد و اکر ارکان عمل چهار رکن کنی
اکسیر اعظم بیاض اینست اول آن جسد و نفس دو وزن کرده دوازده دینار بر کیرد و یا
یکدینار زیبق مصعد کرده هفت نوبت با وی سحق کند شش ساعت و بعد از آن
تشویه دهد یکساعت تا سرد کردد و همین طریق نکاه دارد تا دوازده دینار جسد و

از برکه دیناری بر روزی ... محلول برهیجده ... سوق ...

با کبریت م

... دو وزن ...

است بعد از آن

بکیفیت تزیر

وهم ...

و نفس هیجده دینار ممزوج الروح انکاه نوشادر کانی یا کافوری یا طلقی محلول در خورد
یکدینار در خورد هیجده دینار و هر نوبتی سحق بلیغ شش ساعت و تشویه نرم یکساعت
اعفا تا تمام کردد دو وزن چهار کانه بیست و چهار شود و ساعات سحق کرده تمام در
هفتاد و دو ساعت سحق تمام شود اینست اکسیر اعظم در بیاض و اکر خواهد که طرح کند
یکدینار بر بیست و چهار دینار مس منقی چون کداخته باشد دو دانک طرح کند و بر سر
کرده یکدانک دو دو دانک دیکر طرح کند و نوبت سیم یکدانک دو تمام طرح کند و هر دینار
دانکی معدنی اضافه کند و در دو پاس برد و اکر از دو پاس سلیم بی نقصان بیرون
نیاید بر من لعنت کن و اکر این عمل در این انوار فاش کند روح من و جمیع اهل حکمت
بروی لعنت کند اکر در آن وقت که جسد و نفس را دو وزن کرده است بنوشادر فضه
یا کافوری یا طلقی محلول تشمیع کنند یکدینار بر هیجده دینار مس منقی طرح کند بدین ترتیب که
کفتم و اکر رکن دوحی و جسدی باهم دو وزن باشد چون تشمیع شود دیناری بر هیجده دینار
و اکر ارکان از هم جدا باشد هر دیناری دوازده دینار به نوبت که طرح کند نقره و یا شکلو شاهی
سفید برای درخشان چون کوکب دری چون نجوم فرقدو چون سهیل یمنی شفاف چون روز
کذارد تا بدار یا معیار موزون روشن شکن اون بذیر یا زر و نقره ... و بر عدد رکنها
بیابان و نجوم هفت آسمان و موی اندام چهار پایان و عدد مرکبان و زندکان بری بحری لعنت
و نفرین و غضب خدای جهان بروح روان آن نا دانکه چون این کتاب بخواند و بدلند و در عمل
آرد این کتاب پنهان دارد و اکر فاش کرد او با فرعون و هامان و قارون و جنود که در
باشد النور السادس بیان دو وزن کردن طلق محلول با فضه مکلس یا سرب مبیض یا
با جوهر زرنیخ یا با زیبق مصعد بدانکه خاصیت طلق محلول است که اکر بوی آن با زیبق
دسد او را ثابت کند زیبق منقی در ظرف کند و با آتش کرم کند بیست و چهار درم را یکدرم طلق
سه نوبت هر نوبتی دو دانک ثابت کرده نقره ابیض شفاف شکلو شاهی و چند انکه بیشتر
کداز دهی بهتر و نیکوتر باشد و اکر زیبق با نوشادر محلول دارد و طلق مکلس را بدان دو وزن کند
بدین ترتیب که شش دینار از طلق مکلس در بر کیرد و یکدینار زیبق محلول و اکر زیبق محلول

ایشان ... در وزن ...

کرده هفت نوبت تصعید کرده باشد اگر بجای این کوکرد سپید ثابت باشد واگر جوهر زرنیخ باشد شش ساعت سحق
باید کردن و بعد از آن یک ساعت تشویه نرم دادن و بعد از تشویه یک ساعت رها کردن تا تمام
کرده تا شش نوبت بدین ترتیب طلق محلول دوازده دینار کرده یا بارود حل کنند این زیبق
مصعد ار محلول اگر زیبق مصعد هفت نوبت تصعید کرده باشد و طلق محلول محلول
هم بدین ترتیب نسق دو وزن کند اما طلق غیر محلول نشاید چون غواص باشد آن عمل
مبتدیانست در ثبات و الحق منفی چون طلق محلول با زیبق محلول هفت نوبت تصعید کرده
با زیبق مصعد الطلق محلول دو وزن کرده نوشادر رفته با کافوری یا حدیدی یا طلق
کند بدین ترتیب که دوازده دینار از آن دو وزن کرده برگیرد و یک دینار نوشادر مصعد فضه
محلول در خورد دهد و شش ساعت سحق کند و بعد از سحق یک ساعت تشویه کند یک ساعت
اعفانا تمام کرده و هیجده دینار شود و ساعت سحق تمام کرده تا هفتاد و دو ساعت
تمام شود سحق وانگاه قاعی در صبر و سواد و بعد از تشویه یک ساعت فرو گذارد تا سحق
کرده بدین طریق نگاه دارد تا شش نوبت و هر نوبتی یک دینار روح حلال المحلول دوازده
دینار دو وزن کرده هر نوبتی شش دینار تمام سحق و یک ساعت کامل تشویه با یک نوبت
بنجیقان یکدار از دنانیت کرده از و بیاس سلیم بیرون نیاید واگر رکن روحی اعنی زیبق مصعد
با آن دو وزن کرده باشد چنانکه دوازده دینار از طلق و زیبق محلول محلول دو وزن کرده
یک دینار فضه محلول بهفده و شش ساعت سحق تمام بعد از سحق یک ساعت تمام تشویه بعد
از تشویه یک ساعت تمام فرو گذارد تا سرد شود و عمل با سر گیرد تا شش نوبت شش دینار
جسد محلول در خورد دوازده دینار طلق و زیبق دهد و هیجده دینار تمام شود آنگاه اگر
یک نوبت قلعی در بوته سواد در انجیقان بگذارد از وی باید نقصان بیرون نیاید واگر تا ایم
مقام طلق محلول کافور حکمت حدیدی یا نحاسی باشد تمام است واگر رکن روحی جسد
شمع باشد همچنان یک دینار بدو دوازده دینار سه نوبت واگر رکن نفس جسدی باشد
چون شمع شود اگر کبریت یک دینار بدو دوازده دینار به سه نوبت واگر هر سه نوبت
واگر هر سه رکن با هم باشد و نوشادر حلال المحلول به بیست و چهار رسانند سحق کامل

تشویه

و تشویه و اعفا این اکسیر اعظم بیاض است بیست و چهار دینار و سانند بعض و یک دینار از
این ارکان دو وزن کرده تمام سحق کرده به سه نوبت طرح کند نوبت اول دارو طرح کند
و فرو گذارد تا سرد کرده باز دو دانک طرح کند تا سه نوبت همه دیناری دانگی معدنی اضافه
کند اینست نقره رصاصی منشرح نرم زود که از طلا ار شود چون فرو شود چون سهیل
بیرون آید چون کوکب دری درخشنده باز زود نقره امیرند شود که خوبی این
معلول النور الساطع و درین نور بیان کرده شود و وزن کردن اجساد با نوشادر
یا فضه محلول شش دینار مس مفرد محلول یا مس مرکب محلول یا انگشت محلول یا زعفران حدید
صاف غیر مغشوش و در اعظم زر مشرقی محلول یا مغربی محلول یا زر مجرد و در اعلا با فضه
مکلسه مبیضه یا کافور حکمه حدیدی یا نحاسی یا طلق محلول یا زیبق هفت
نوبت تصعید کرده یا کبریت مبیض ثابت یا جوهر زرنیخ اینست اصول و ارکان
نفس و جسدی و دو وجود در حمره و بیاض اینها جمله اکاسیر ند و مراتب و درجات خود لیکن
معین اینها همه نوشادر است چه وجود نوشادر و صبغ از ایشان حاصل نشود و بی وجود نوشادر
حلال المحلول جمله غواص نشود بدین ترتیب که از ارکان و اصول هر کدام که خواهد
هیجده دینار برگیرد و یک دینار نوشادر محلول فضه یا ذهبی در حمره و بیاض در خورد دهد و
شش ساعت تمام سحق کند بعد از آن یک ساعت تشویه نرم دهد و یک ساعت فرو گذارد تا سرد کرده
باز عمل با سر گیرد و یک دینار دیگر نوشادر اضافه کند و باز شش ساعت سحق کند و تشویه
و اعفا تا سر کرده تا آنگاه که غواص گردد بدین ترتیب که صفحه فضه بروی برد و در بوته
انگند اگر دود نکند و چون شمع بگدازد و روان شود و در ذات فضه غوص کند و شکن او
اورا زر کرداند تمام است واگر اکسیر فضه باشد بر طبق مس چون نحاس تافته باشند
بگدازد و دود نکند و در ذات نحاس غوص بکند تمام است اگر فضه مکلسه باشد چون نوشادر شمع
کند یک دینار هفت دینار اگر کبریت سپید شمع باشد یک دینار بر هشت دینار واگر طلق محلول باشد
یک دینار هفت دینار این است در بیاض ارکان و اصول اما اندر حمره محلول نشاید که آن زنجار
حکمت شاید مگر نوشادر ثابت و محلول باشد که آن زنجار قرمطوسه را زر خالص گرداند ز

بالنفاس و اس واح و تشمیع ع
در بیاض ع
برگیرد و هر دو وزن نماید کماذکر ع
بعد تمام و رسم وزن نماید ع
بوکیں دو بو آتش نهد تا سرخ شود از آن دارو ع

الحدید باشد همچنان چون شمع شود یکدینار شش دینار سرب منقی را زر خالص کرداند و زر مکلس
و مخرج چون شمع شود یکدینار هفت دینار نقره را زر خالص کرداند و اگر شنکرف حکمی باشد
چون شمع شود یکدینار هفت دینار نقره محلول را خالص کرداند که جدید محمر مکلس مشمع همچنان یکدینار
ده دینار نقره را زر خالص کرداند و اگر کوکرد احمر باشد چون شمع شود هفت دینار در اعظم
زر محمر چون مکلس و مشمع باشد یکدینار ده دینار نقره را زر خالص کرداند و اگر ابک محمر مکلس
باشد همچنان چون مشمع شود یکدینار ده دینار این وزن جمله در اکاسیر مفرد است تمام
شد انوار سبعه در مرکبات و معیار و میزان و اسرار هر و وزن کردن ارواح و انفاس
و اجساد در حمرة و بیاض در درجات و مراتب الطا و الوان زر و نقره حق تعالی و انبیا و اولیا
کواه حال حکیم تنکلوشاه کبیر که در طلب و یا لبس این اعمال که در اکاسیر حمرة و بیاض است
مع تدابیر و تراکیب نامها کاملا در هفت کنج کهر تدابیر شکلی بیان کردیم و یکدقیقه از دقا
اصول و فروع این اعمال در تدبیر و ترکیب و القاب نبشا لاکه در هفت کنج کهر کفته ام و در
اسرار سبعه مع مفاتیحه ذکر در وزن کردن اجساد و انفاس و ارواح عیان کردم و یکدقیقه
از دقایق و حقایق و رموز و معیار در قسم اسرار بکار مهمل نکذاشتیم و در انوار و مصابیح
او مرکبات من اوله الی آخره بیان کردیم و یکدقیقه از دقایق مرکبات در انوار و مصابیح
او مهمل نکذاشتیم و اقسام اعمال اکاسیر در حمرة و بیاض در درجات ادنی و وسطی و اعلی از این
هر سه قسم بیرون نیست هرچه تدابیر و ادویه است بکلی یاد دقایق و اعمال و مجربات شروح
و واضح در هفت کنج کهر تدابیر یا ترکیب با القاب بیان کردیم و این کتاب در اکسیر تمام است
و هرچه موازین و معیار ارواح و انفاس و اجساد است در اسرار بکار مع مفاتیحه روشن
و مبرهن و مبین کردیم و هرچه باقی بود در مرکبات که انوار سبعه کامله است مع
مصابیحه عیان کردیم پس در این هر سه قسم بدلیل حکم مبین اعمال اکاسیر حمرة و بیاض
در هر سه مرتبه بتمام و کمال است و یکدقیقه از دقایق در نمی باید و از این هر سه قسم
رجوع با هیچ حکیم و هیچ کتاب نمی باید کرد و تمامی این اعمال از این هر سه قسم معلوم باید کرد
و این جمله در تجربه صحیح کرده ام و یقین حاصل است و تصدیق رسیده و هریک از آن

شروع در روح و حجر و صحیح جنابکبری [illegible] اوام

جهان

جهان آور و هر نوری از روی صد هزار روح روان آورده این تاج سلاطین نامدار و ملوک
با هیبت ملوک کامکار و صلاح و زبده حکماء اخیار و ابرار و خاتم انکشت سلیمان ددکارد
مهر نکین جمیع مؤمنان و اهرکنو حکماء و تاج سلاطین و دفاینا سلاطین و قره عین عالم
و قوس قزح جهان جان و خورشید آسمان مان فرح بخش اجلّه و منار شاه فقر و فرد و حکمت
و لباس ملوک و کبریت احمر و اطریفل اکبر و اکسیر اعظم و جواهر معظم و سرمایه اغنیا و حاصل
معادن و اکرچه قیامت صفت این کتاب کنیم هنوز از صد هزار یکی و از بسیار اندک
نوشته باشم و این اعمال سبعه کنز بر محلول بر صفحه شمس و قمری باید نوشت اکر
مبتدی در این کتاب نظر کند مقصد کردد و اکر منتهی در وی نظر نکرد کامل با حاصل
کردد و من که حکیم تنکلوشاه کبیرم قسم یاد کردم تا کید و تحقیق اعمال را بذات و صفات
الله الطالب الغالب المدرک المالک الحی الذی لا ینام و لا یموت و بکلام و سلام
و نامه نام و ارواح صد و بیست و چهار هزار نقطه عصمت و با اولیا و
اصفیا و اتقیا و علما و حکما و مقربان حضرت خداوند کرسی و عرش مجید و لوح
و قلم و سدره و بروج و نجوم و کواکب ثوابت و ملائکه مقرب و بکعبه و بیت
المقدس و مسجد الحرام و الرکن و المقام بعهد خدا و رسولان که هرچه درین
سه قسم نوشتم از اعمال اکاسیر در حمرة و بیاض در تجربه صحیح کرده و یکدقیقه از دقایق
تدابیر و موازین و تراکیب مهمل نکذاشته ام تا دست من که حکیم تنکلوشاه کبیرم و
دامن انکه اسرار و انوار و کنوز را بنادانان و جهال و جمیع شرار الناس فاش کرده تمام
شد کتاب مبارک کنوز الحکمة حرره تنکلوشاه الکبیر البابلی و الله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

این مصابیح اسرار و انوار است که در وی هفت کوهر شهوار است که هر کوهری خزانه
خزاین ذو الوفادات و انوار سبعه درین مصابیح انوار سبعه روشن و مبرهن شود
و مشروح و واضح روشن شود و عرصه مبتدی و مقصد و منتهی از نشانهای آن کاشف
کردد مصباح نور اول بدانکه اکو نو سر هر وزن کردن روح باجساد اتی شرح بیان

[illegible]

مس مکلس مفرد مرکب اگرچه یکنوبت مکلس کرده باشی باشش دینار روح محض مصعد اگرچه
یکنوبت از ان صاف با آب آفتاب تصعید کرده باشی دو وزن کن بطریق وضوء و مسطور
مذکور وچون دو وزن شد حل عینی سه سال مستقیم اگرچه یکنوبت تقطیر کرده باشی یکی
کامل زنجار سازد و در میان آفتاب و سایه این زنجار حکمت است و در بن درجه کر
شش دینار براده حدید برگیرد یک دینار از بن زنجار با وی شش ساعت سحق تمام کن و
یکساعت تشویه نرم و یکساعت فرو گذارد تا سرد شود و باز یک دینار زنجار اضافه
کن و شش ساعت تمام سحق کن و یکساعت تشویه و یکساعت فرو گذارد تا بن نوبت
دو وزن کرده با براده حدید چون بروغن عجین کند چنانکه چرب کردد و در بوته بتار
شدید بگدازد و اگرچه در بوته تخت کداز از آتش بدارد تا زنجار تمام منقطع کردد و فرود
کذارد و باز براده کند و شش نوبت دیگر بباید کداختن اما دو وزن کردن نوبت اول
نوبتهای دیگر یک دینار زنجار با یک دینار براده سحق میکند و با روغن چرب میکند و میکداز
چون هفت نوبت رسیده است حدید محمر خاصیت دفنا و انگه یک دینار حدید محمر
یک دینار زر و دو دینار قمر منور با سه نوبت با هم بگداز و در خلاص هند زر تنکلو
بیرون اید و قایم مقام جسد مکلس جسم مکلس است و زر مشرقی با مغربی مکلس محمر با منور که
مکلس است و در زنجار اگر عمل با دو جسد کند جسد دیگر زعفران حدید است چنانکه
بیان کرده ایم و نوشادر محمر در درجات اعلا و سبز در درجه وسطی و ثابت از برای فضه
مطوسه مصباح نور دوم اگر تو علم دو وزن کردن نفس با جسد دانی در درجه ادنی
یا در مرتبه وسطی ده دینار مس مفرد مکلس کرده و بعد از ان تکلیس و سحق کداخته و
مسق کرده سه نوبت تا بدرجه مس قبرسی رسیده بود از ان بگداز و کوکرد زرد هند
لاغیر یک دینار بروی طرح کند تا در بوته میگرداند و بخور شعاع کبریت منقطع کردد
یک دینار دیگر کبریت مفرد مسحوق بروی طرح کند تا بده نوبت ده دینار کوکرد هند
مسحوق را برین ده دینار مس قبرسی کداخته طرح کرده باشد اگر نوبتی اول سحق
پذیر شود و اگر نه دوم بار بگداز و پنج دینار کبریت مفرد به پنج نوبت بروی طرح

کیذا

کند اگر یکبار سحق پذیرد و الا سه نوبت غایت کمالات دو نوبت پیچ پنج مثقال پنج
نوبت تا بسوزد و مکلس کرده و ان را در بول صبیان مقطر طبخ کند چندانکه بول بلون خود باز
باز بروغن چرب کند و در خمره مطین در کوره فخاران نهد یا باعسل نحل مقطر یا نوشادر محلول
یا بزاج زرد محلول یا شب محلول یا روغن مخ البیض یا روغن فضلات انسانی یا روغن شعر انسان
چون سه نوبت در وسطی تا هفت دو اعظم در خمره مطین بکوره فخاران نشوید هید
سرخ کردد و چون فدو درز محمر مکلس مرکب است در کداز وای کبریت احمر عزیز الوجود
و این نوع ثابت را اگر سواد زایل کرده باشد بتدبیر مذکور مسطور انگاه بعد از
زوال سواد سه نوبت بلحیف ان سرب مذکور بگداز و ثابت کردد و بکرزه دو وزن تا و
وسرخ باشد یک دینار از ان و دو دینار نقره رو باشه و یکدینار زر و شرقی یا مغربی با محمر
در اعظم بگداز و سه نوبت و در خلاص هند زر و نقره سلیم از خلاص بیرون اید زر تنکلو
خلاصی تمام عیار و اگر مکلس اد و وزن کند با کوکرد احمر یا شنکرف حکمت یا کبریت احمر محمر
معمول مدبر و بنوعی از انواع مذکور سواد زایل کرداند و جمیع تدابیر زایل کردن سواد
مجرا صحیحا کاملا بیان کرده ام و قایم مقام مس مکلس مفرد مس مکلس مرکب در درجه
وسطی و اعلا باشد و قایم مقام مس مفرد او مرکب سرب محمر مکلس باشد و حدید محمر
مکلس و در درجه اعظم اعلی زر مکلس یا زر محمر مکلس مشرقی و مغربی و شنکرف
حکمت و کوکرد احمر و در جمیع درجات که معلوم است سرب چون سواد زایل کرده اند
بلحیف هر کدام که دارد بگداز و سه نوبت ثابت کردد و یکنوبت با زر و نقره بگداز
و در خلاص هند زر تنکلو شاهی بیرون اید مصباح نور سیم اگر تو علم دو وزن
کردن جسد با هم دانی مس مکلس محمر منور را در درجه ادنی مس مفرد یکنوبت مکلس
کرده با زعفران حدید دو وزن کن بنوعی که در اسرار سبعه مذکور است چون
دو وزن شود و جسد غیر مشمع است و از وی فایده حاصل نشود تا انگاه
که روح محض حلال غواص و مشمع کنی و اگر چون مس و حدید دو نوشادر
با هم ترکیب کنی زنجار شود بیان دو جسد دو وزن کرده دوا از دینار با یکدینار

نوشادر بحلول غواص کند نوشادر در درجه ادنی یکنوبت ازاب وافتاب تصعید
کرده تمام باشد تا بشش نوبت نکو او موصوف ان دوازده دینار هیچده دینار کرده
انکاه یکدار دبان ترتیب که در عمل زنجار بیان کرده ام سه نوبت و زنجار
ساز دیکهفته میان افتاب وسایه بخل خمر مقطر سه سال این زنجار اعظم
اکر دانی با زعفران حدید محمر مکلس و با انک محمر مکلس یا زر مکلس یا زر محمر مکلس
مشرب با مغنیسا و مس مکلس در درجه اعظم و خل زرد و سبز و سرخ مقطر این جمله
از درجات این عمل است و فضه مطوسه چون بیک بوته یا دو بوته تلخیص
این زنجار بزرک غواص یکدار زر شکلو شاهی بیرون اید بهر دیناری دانکی
اضافه کند مصباح نور چهارم اکر تو عمل دو وزن کردن روح و نفس جسد
باهم دانی جسد مس براده کرده در ادنی و جسد حدید محمر دانک محمر در وسطی
و جسد زر مشرب با مغنیسا با محمر منور در اعلی با براده زر با ورق او یکم دیار دیوی منقی
دو وزن میکنند چنانچه دو اسرار دیکار مذکور است انکاه مصعد کند بین القدر
والزجاج المطین و وزن اول انکاه مادر در زیبق مصعد ابو زن اول و در دو در
جسد سید هد و بدوازده ساعت دو وزن کند بعد و شب تصعید با اتش ملایم
دوازده ساعت روز و هر بار عمل مکرر میکند و روز بروز دیسی تا شش
و در دو وزن کردن و شب دیسی تصعید تا روز روشن شود تا انکاه که زیبق
بلون زر مصعد کردد و شفاف و روشن و در مکلس شود دیس این زر
مکلس را با این تنوع دو وزن کند و بنوشادر محلول غواص کرداند و طرح کند
یکدینار بر ده دینار قمر منور دو یا سه نوبت در کداز تا بیرون اید بهر دیناری دانکی
زر معدنی اضافه کند زر خالص بیرون اید زر شکلو شاهی مشرب منور شفاف
روشن نرم زود کداز تاب دار اتش خوار شنکرف معدنی با قوت منور با شعاع این زیبق
با نور و چون در دو کهر دین عمل ارکان و اصول جمله بدین ترتیب دو وزن کند
بنوشادر محلول محلول غواص کرداند و طرح کند بر قمر سه نوبت در کداز عمیر ان مکرر

درالماهیون

درالماهیون اید زر شکلو شاهی خلاصی تمام عیار تمام شد عمل حجره و ارکان و اصول او
و ترکیب تمام او اکنون بیان کنیم هر سه قسم بیان مصباح نور پنجم در بیاض اکر تو
دو وزن کردن روح مبیض با جسد مبیض دانی براده نقره روباسیه را با نوشادر
کانی یکنوبت ازاب با فتاب تصعید کرده دو وزن کردان بدوازده ساعت کامل
تصعید کنی بنار متوسط و وزن اول انکاه داری و چیز نقصان بنوشادر مبیض فضه
محلول کنی و بروز دیسی تا شش دو وزن کنی و شب دیسی تا روز روشن تصعید کنی همچنین
طریق داری تا نوشادر بلون فضه مصعد کردد و شفاف و روشن و فضه بلون نحو باشد
و مکلس کرده این نوشادر فضی را حل کنه و یکدینار بر ده دینار مس طرح کنی نقره روباسیه
بیرون اید و اکر این فضه را با جوهر زر نیخ دو وزن کنی بعد از ان طرح کنی یکدینار بر
دوازده دینار برود اتوم و بلور مس و اکر هر سه رکن باهم سه وزن کرده باشی یکدینار
بر هیجده دینار مصباح نور ششم اکر تو علم دو وزن کردن طلق بازیبق دانی طلق
مکلس را و زیبق هفت نوبت تصعید یافته دو وزن کنی طلق مکلس تا باز بیم
شش نوبت تصعید یافته مذکور یکدینار با شش دینار مذکور شش ساعت سحق
و تشویه و تکرار تا دو وزن انکاه بنوشادر فضی غیر مکلس باشد چون باز بیق
مصعد دو وزن کنی و بنوشادر محلول حلال الفضه یا کافوری یا طلقی مشمع کردانی یکدینار
بر ده دینار مس طرح کنی نقره روباسیه بیرون اید و بهر دیناری دانکی نقره اضافه
کنی به نوبت در کداز و اکر میخواهی که مسافر انه بطریق اسان خواهی طلق محلول
بر ترتیب مذکور و بنوشادر مذکور محلول غواص کنی و قلعی بی صریر و سواد را
بنوبت تلخیص ان کدازی و بهر دیناری دانکی معدنی اضافه کنی از دو باس سلیم بیرون
اید مصباح نور هفتم که ختم کتاب مصابیح انوار است و زبده و خلاصه مفاتیح و
اسرار است بر مفردات است اکر تو علم تشمیع دانی فضه مکلس را بنوشادر فضی
محلول حلال الغواص کردانی اکسیر بخاس است یکی بر پنج و اکر کبریت مبیض ثابت تام
بنوشادر محلول مشمع کردانی اکسیر مس است یکدینار بر پنج دینار و اکر جوهر زرنیخ را بنوشادر

وبعد دوازده ساعت

حلال المحلول اعوامی کردانی اکسیر س است یکدینار دو دکوی باهم دو وزن کرده یکدینار بر ده دینار
وهر سه باهم یکدینار بر پانزده دینار دو کانو وحکمت نخاسی وحدید هر کدام باشد چون نخواهی
کردانی بجای رکن جسد پس وطلق مکلس بجای رکن نفس وزیبق مصعد رکن روح
مشمع شود این جمله در بیاض است اما در حمرة حدید مکلس مشمع اکسیر فضه است یکدینار
بر پنج دینار دو قایم مقام ان زعفران الحدید مشمع اکسیر فضه اکسیر حمره است یکدینار بر پنج
دینار دو قایم مقام جمله زده مکلس شرحه ها مغربیها از حمر بر اعظم شنکرف حکم رکن نفس و کوکرد
احمر چون هر دو مشمع باشد تمام شد مصابیح انوار سبعه حرره تنکلوشاه الکیر البابلی
والله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم بالصواب

اینست کتاب مبارک مفتاح الاسرار چون دو اسرار سبعه بیان دو وزن کردن ارواح و
اجساد و انفاس مجرب نوشتم و یک دقیقه از دقایق و حقایق اعمال در هوا دریغ مهمل نکذاشتم
و بقسم و یمین مؤکد و مقوم کردانیدم اکنون بتوفیق خدای تعالی هفت مفتاح از بهر هر سری
مفتاحی بیان کنم چنان روشن و مبرهن و واضح کر اکر فی المثل مبتدی خواهد که عمل کند براو
اسان تر از جامه پوشیدن باشد مفتاح سر اول در دو وزن کردن هر دو ارواح عنی زیبق
و نوشادر زیبق منقی که هفت نوبت تصعید یافته باشد چنانکه در سحق کردن زنده نکردد
این کال الحال زیبق است در تصعید از ان با سه نوشادر کدانی بیکان مصعد محلول
بروی نه و سحق کنی و شش ساعت کامل بعد از شش ساعت تشویه کن بر قدحی از زجاج
که سطین باشد با لش چون چراغ باهم کوم نیم ساعت و یکساعت فرو کذار تا سرد کردد
انکاه با یکدینار نوشادر محلول شش ساعت سحق کن و نیم ساعت تشویه ده و یکساعت
فرو کذار تا سرد کردد تا شش شش دینار دو روح حلال در خورد شش دینار در روح اعظم ورد
مصعد ذهبی و این هر دو روح مکلس شوند و سحق بر ساعت موزع کند تا هفتاد دو ساعت
سحق او تمام کرده اینست زیبق منقی مصعد مکرر مشمع اکر شش دینار مس منقی یکدار
و یکدینار از این دو روح به سه نوبت بروی طرح کنی و بعد دیناری دانک معدنی دو با
به سه نوبت در کداز ممتزج کنی نقره دو باسی بیرون اید کمال کند زود حل کرد در زیر اکر

و کواکب نخاسی را بتابی و یکنوبت کرده بر این محلول غسل کنی ظاهر و باطن سفید بیرون اید اکر
عقد کنی یکدینار بر هفت دینار مس منقی از دو باس بیرون اید و این در بیاض است و اکر
در حمرت باشد زیبق ذهبی یا محمر و نوشادر ذهبی یا محمر و زیبق ذهبی و محمر و نوشادر ذهبی
و محمر در قسم بدیر کدان هفت کنج کهر است بیان کرده ام مجرب است نوشادر محمر را
ذهبی حل کند و شش دینار زیبق مصعد ذهبی یا محمر بکیرد و در صلایه زجاج
یا چینی نهد و یکدینار از این محلول محمر حلال بروی نهد و شش ساعت تمام سحق کند
بقهر زجاج حلبی و نیم ساعت تشویه دهد و یکساعت فرو کذارد تا سرد کردد
باز عمل سر کیرد و یکدینار نوشادر محمر حلال المحلول اضافه کند تا دو وزن تمام بیرون
اید در شش نوبت در نوبتی شش ساعت سحق و نیم ساعت تشویه و یکساعت
اعفا و ساعات را شمرده هفتاد و دو ساعت سحق کامل کرد اینست دو وزن کردن
ده چین پنج دینار نقره دو باسیه در بوته بکدازد و چون بکردد یکدینار از این
زیبق مصعد محمر مشمع بروی افکند به سه نوبت و بعد دیناری دانکی زر شرقی اضافه
کند از خلاص بیرون اید و اکر حل کند و کواکب فضی یا فته در وی غمس کند بیک نوبت
ظاهر و باطن او سرخ کردد و چنانکه بیشتر کداز دهبر اید و اکر محلول را عقد کند و سحق کرده
یکدینار بر هفت دینار نقره طرح کند به سه نوبت زر خلاص تنکلوشاهی بیرون اید و روز
مشرقی نادری شنکرفی یا فوق شمسی اینست مفتاح سر دوم در دو نفس نفس زرنیخ
و کبریت و ان دو نفس دو وزن توان کرد که کبریت را سفید کردانی و زرنیخ
مصعد و جوهر زرنیخ را در خورد کبریت مبیض مصعد هفتاد دو وزن کرد هم بدین طریق
بیان سفید کردن کبریت حاصل کردن جوهر زرنیخ بتصعید در هفت کنج کهر تنکلوشاهی
بیان کرده ام اما احتیاج دارد بتشمیع که هر دو نفس غواص نیستند و با اتش ناچیز شوند
و بنوشادر و روح حلال المحلول غواص باید کرد چنانکه در علم تشمیع مذکور است در تجربه
انکاه اکر خواهد قلعی سفید را سه نوبت بتجفیف ابکدازد و اکر خواهد قلعی سوخته بکدازد
و این نفس دو وزن کرده و بعد از دو وزن کردن غواص کرده بروی طرح کند به سه نوبت

[Marginal notes: برنج دینار; مفتاح الاسرار; مفتاح سر اول در دو وزن کردن; مفتاح سر دوم در دو نفس]

ومایه هفده جو و بناری و دانگی معدنی فضه رو باشد نقره دو باهی کرد و اگر کبریت مبیض را
بنوشادر محلول غواص کرده اند هچنان اکبریت یکدینار و پنج دینار و پنج دینار مس منقی یا قلعی منقی و
مایه بهفده گروباسی باشد مفتاح سیم در دو وزن کردن جسد اگر خواهد نقره سکت را
با کافور حکمت شماسی دو وزن کند و اگر خواهد با کافور حکمت حدیدی و اگر خواهد با للقی
مکلس از شخوم بهار تا یکدینار میزان راست هر نوبتی دوازده دینار سحق و یکساعت تشویه فرو
گذارد تا سرد کرد و این میزان جسد بیست درهم جسد زحل مغربی باشد یا حجر منور
مکلس باشد یا سحر مکلس از جسد زحل یا نقره مبیض شش دینار واز این جسد کرد او دو وزن
درهم مرباعی یکدینار دوازده ساعت تمام سحق کند و یکساعت تشوید اگر بخت
شاید زیرا که حبها و دروی خطا کرانند و یکساعت فرو گذارد تا سرد کرد و باز یکدینار
جسد با جسد اضافه کن و دوازده ساعت سحق کند تا دو وزن کرد و تمام هفتاد و دو ساعت
سحق تمام کرده باشد اینست بیان دو وزن کردن جسد اما اینجا احتیاج بتشمیع دارد
و تشمیع نشاید الا بنوشادر و در حلال المحلول اگر جسد ابریشمی باشد نوشادر حلال
محلول و اگر درهمی باشد نوشادر مصعد محلول آن کرشکلو شاه کبیر در هفت گنج نبیکر
مجربات هست بیان علم تشمیع چنان کرده ام که اگر طفلی خواهد در عمل تواند او و درین
بخطائی اگر ابیاضی باشد چون تشمیع شود یکدینار بر شش دینار مس افکند به نوبت گذا
بهر دیناری دانگی باشد مایه بهفده در دو پاس بپالاید از دو پاس بیرون آید اگر درهمی
باشد چون نوشادر محلول الحجر بجسد زر و مس و آهن و سرب هفد کرده اند صبغ مس بحجر منور شد
باب الله نجار میشود بنوشادر غواص باشد اگر مایه زر مجربات اینست درجه اعلی در علم
نجار و اگر مایه حدید مجربات درجه وسطی دارد و اگر مایه سرب مجربات درجه وسطی
دارد و اگر مایه زعفران حدید است درجه ادنی در جمیع احوال چون جسد دو وزن شد
مشمع نباشد و صبغ نبخشد الا انکه بعلم تشمیع کامل ایمانی باشد بنوشادر و فضی محلول تشمیع
کند و محک کمال التشمیع آنست که اگر ابیاضی باشد بر مس امتحان کنی و اگر درهمی باشد بر فضه امتحان کنی
لوح از مس یا از نقره بر آتش چنان بتابی که بر نبا سکد لختی باشد عقدی از بن دارو که تشمیع کرده

بروی

بروی افکنی اگر دود نکند و دود نکرد بگداز دو در باطن جسد دود و شکن آورد سرخ یا سفید کرده
در پاس و جرم بدانکه عمل تمام است پس از این دنجار و هر یا حدیدی یا آنکه از زعفران الحدیدی کو
از نوشادر غیر ثابت باشد فضه مبیضه را و اگر از نوشادر ثابت باشد نقره مطوسه را
خواهی بتحجیف خواهی بالقا یکدینار بر شش دینار نقره و از زر خالص خلاصی برید و گداز
مطرقه پذیر تا بدر باید از مشرقی و ناری شکرفی یا مغربی شکلو هی خوش لون روشن تکن
شفاف تمام عیار بیرون آید پس اگر هندی شش دینار مس مکلس مفرد یا مرکب بعد
از زایل کردن سواد چون ندو و احمر شفاف باشد برگیرد و یکدینار زعفران حدید کرد در
درجه ادنی عمل کرده است دوازده ساعت سحق کند و یکساعت بتشویه دهد و یکساعت
فرو گذارد تا سرد کرد و باز یکدینار دیگر زعفران حدید اضافه کند تا جسد
دو وزن کرد بعد از آن بنوشادر محلول مبیض یا محمر غواص کند بعلم تشمیع کامل البته
چون قرمطوس سه نوبت بتحجیف او یکدار دو هر دیناری دانگی بر هفدا زخلاص بفصل
بیرون آید هر خواجه آگاه که عمل تجربه کرده ام مفتاح چهارم در دو وزن کردن روح با جسد
یا از مغربی و مکلس باشد یا مشرقی یا محمر مکلس و قایم مقام هر سه حدید محمر مکلس و قایم
مقام او سرب محمر مکلس مفرد او مرکبان روح یا زیبق یا نوشادر یا هر دو واف زیبق یا سفید و قایم
یا مصعد باشد یا ثابت محلول یا غیر محلول جمله انواع در مجربات هفتگانه ام هفت گنج کرد
بتحقیق بدانکه هر جا بلک گنج کهر نوشته است مجربات مرتبت و من در کتاب بنوشته ام
کرد روی هفت گنج کهر است جمله مجرب در تدبیر و ترکیب الا یکی اگر آن قسم بدست دی
جمیع تدابیر ارواح و انفاس و اجساد دانند و تراکیب و القا و خواص و منافع اشیا کرده اکا
الا انکه در روی سر دو وزن کردن تمام نیست در اسرار سبعه و مفاتیح سبعه بیان دو
دو وزن کردن تمام نوشته شده است اینجا اگر هفت گنج کهر جمله در تدبیر و ترکیب و
مجربات شکلو هی هست و دو جا مکرر نیست یعنی هفت گنج کهر ترکیبات دیں مجربات شکلو شاهی
است و تدابیر جمله در روی روشن است و اوزان در اینها اسرار سبعه و مفاتیح سبعه و
تراکیب در انوار سبعه و مصابیح سبعه و از برای مبتدی در عمل کردنده بطریق اساس مجرب

دو جز … خیس که نبرت در اول غواص گرداند بجهت این کبریت … تمام دو وزن … مرحب

… رسم دو وزن … و بعد

تمام جوس محمر مکلس و … یا بنرید مرفق و ان زرت در یا فضی بشد یا و امی یا مصعد بشد …

و صحیح کرا و ادر و کهر خوانند و شمس و مرجان اسد کبریت کهر خوانند و کهر کبریت خوانند و کوبن خوانند و سعد
خوانند و سر اعظم خوانند و ان اخر تجربه و کتاب بیث که حکیم تنکلوشاه کبیر و دران هر دو
کفتن و وش بکوییم که مجربات من کدامست پس اکر مبتدی شش دینار مس مکلس که یکنوبت
مفرد آنرا مکلس کرده باشد بر دارد و یکدینار نوشادر که یکنوبت انرا تصعید کرده باشد
بر هد و شش ساعت کامل سحق کند و نیم ساعت تشویه دهد نرم و آهسته و یکساعت
فرو کذارد تا سرد کردد باز یکدینار دیکر نوشادر اضافه و شش ساعت تمام سحق بکند نیم
ساعت تمام تشویه نرم بدهد و یکساعت فرو کذارد تا سرد کردد تا بشش نوبت و هر نوبتی
یکدینار بر شش دینار هر نوبتی شش ساعت تمام سحق و نیم ساعت تشویه نرم و یکساعت
فرو کذاشتن تا سرد کردد وزن تمام بیرون آید اکر نوشادر محلول باشد در یک درجه
هنر و اکر ثابت باشد برای تطویس فضه و اکر ثابت و محلول باشد عمل اعظم ان
چون شش نوبت ... وزن تمام بیرون آید بیاید کذاشتن به نوبت بد از اطر بود
اسرار سبعه بیان نکرده ام تا جسد روح محض شود و اکر نوشادر مبیض فضی یا لحم ذهبی
یا ثابت باشد چون دو وزن کرد هر دو جسد کداز ند شمع و غواص باشد لون نبخشد
باشد اکر نوشادر ثابت نباشد جسد روح مطلق کردد و یکوزه از و در وزن حدید
نیفزاید الا از انکه او از محرور منور وزود کداز و لون پذیر و صباغ کردانید پس ترکیب
روح محض که نوشادر است و جسد که شوا است مس است چون شوند و دوب
کامل یافت تا نوبت ثالثه جبر نقصان وزن کرد بنوشادر مجدد در هر سه
مرتبه سوادان بخل عنبی مقطر که از سه ساله باشد و سفید باید زایل کردانید بعد
سحق و تنقیه تنقیه در میان آفتاب و سایه زنجار حکمت در درجه ادنی و اکر
مایه جسد زر موزید مکلس باشد و نوشادر ذهبی مصعد هم این طریق عمل کند و اکر
زر منفرد مکلس باشد هم چنان و اکر زر محرور منور مکلس باشد در اعظم هم چنان و اکر قایم مقام
این جمله مس مکلس محرور است هم بدین طریق و اکر مس مفرد باشد و اکر مرکب هم براین طریق اما
در زر محرور نوشادر محلول باید محرور و غیر محلول نوشادر ذهبی و در حدید مربی هم چنان اما در زر ...

مشق کرده و در کوزه کی ... / در روح جسد کرده جسد / ... ...

که نوشادر غیر مجرب باشد و در زر درجات سر کم اکر زرد و سبز باسخ مقطر باشد از زر
زر و حدید و سرب محرور مکلس و نوشادر محرور ذهبی اما در درجه ادنی که مس یکنوبت
مکلس کنند و نوشادر یک نوبت از آب مصعد کنی چون دو وزن کردی برین ترتیب
و نسق که مفرداست خل عنبی سه ساله سفید مقطر تمام است و جمیع انواع
زنجار ذهبی و فضی و حدیدی و انکی و نحاس درین سر اعظم بیان کردیم مبتدی را
مکلس کردانید و یکنوبت نوشادر کانی را از آب مصعد کند یکنوبت خل عنبی
سه ساله سفید را در قرع مقطر کردانید چون سر دو وزن کردن برین ترتیب بدانست
زنجار حکمت درجه که هست حدید را محرور کرد اند و حدید محرور نقره را زر کرد اند
چنانکه از خلاص بیرون آید دو وزن نفس یا جسد آن نفس کبریت که مفرد عمل کند
و اکر هد بر و اکر محرور و فاضلترین شنکوف حکمت مس مکلس تدبیر هر چهار در هفت
کنج که بیان کرده ام جسد او فاضلتر ذر محرور و قایم مقام او در زر مغربی و مشرقی مکلس باشد
و قایم مقام او حدید محرور و انکه محرور مس محرور چون مکلس باشد و اکر جسد در زر محرور منور مکلس
است کوکرد احمر باید معدنی یا شنکوف حکمت معمول اکر جسد حدید و انکث کبریت
مدبر محرور معمول مذکور فی الاصل اعنی هفت کنج تنکلوشاه و اکر جسد مکلس ... کوکرد
ورود هفت مفرد باید در کداز دو وزن کردن در حالت تکلیس دو وزن توان کردن
الا در زر محرور و حدید محرور انکه کداخته مکلس باید تا انکاه که دو وزن توان کردن
و در کداز دو وزن تدبیر آن در کتاب تدبیر بیان کرده ام و در تکلیس آن هم
که مایه سازی شش دینار و کبریت که نفس است یکدینار و شش ساعت سحق
زجاج و نیم ساعت تشویه در زجاج مطین بر سر کوزه تشویه و یکساعت فرو کذاشتن
تا سرد کردد بشش نوبت هر نوبتی یکدینار جسد مکلس و شش ساعت هر نوبتی
سحق کردن و نیم ساعت تشویه دادن و یکساعت فرو کذاشتن تا سرد میکرد تا
دو وزن تمام کردد بعد از ان یکداز و چنانکه نوشادر در کداز در سه نوبت ذوب
دوازده ساعت تمام سحق کند و سواد را زایل کردانند و سواد در عمل مس پیدا شود فاما

در مرتبه اعلی دارد

... ان ... از ... کوکرد ... / ... شش ...

طریق ... تدبیر ...

... ...

دهد بجز وانکه بجز و زر بجز و غیر بجز هیچ سواد پدید انشود و سی انواع زایل کردن سواد بیان کرده ام اینست که کوکرد احمر عزیز الوجود واین لیله سرب را اکر سواد زایل باشد ثابت نماید چنانکه در اسرار بیان کرده ام اکر چند نوبت بتجهیز ان بکداز و جون روح مطلق ارنکین و ثابت کرد و هیچ از وزن سرب زیاده نشود و بیان ترکیب سرب ثابت بجز نوشته شد مجمیع اسرار کوکرد سرخ درین مفتاح بکردیم مفتاح سر ششم

در دو وزن کردن روح با نفس و جسد اکر بیاض خواهد نفس کبریت سیقولت با جو زر نیجان و جسد با فضه مکلسه یا کافور و حدید با نحاسی و در حمرة نفس کوکرد سرخ یا شنکرف حکمت یا کبریت اصفر هندی آورد ادنی و جسد با زر سرخ مکلس و انک مجمر مکلس قایم مقام جمله مس مجمر مکلس در درجه ادنی پس اکر از برای بیاض خواهد قایم مقام فضه مکلسه و کافور در هر دو نوع طلق مکلس در ادنی و بیان تدابیر جمله ارکان حجر و نفس و روح در هفت کنج کهر بیان کرده ام اکر خواهد شش دینار فضه مکلسه بر کیرد و شش دینار جوهر زر نیجان مبیض دو وزن کند شش نوبت مذکور یکدینار نفس بر شش دینار جسد بفهد و شش ساعت سحق و یکساعت تشویه و یکساعت اعتدا عمل میکند تا دو وزن کرد انکاه بنوشادر غواص کرداند و اکر بجای فضه مکلسه کافور حکمت نحاسی باشد و اکر کافور حکمت حدیدی باشد و اکر طلق مکلس باشد هم برین وزن دو وزن باید کرد و بعد از ان بنوشادر فضه یا کافوری یا طلقی در بیاض که محلول باشد غواص کردن یکدینار بوده دینار به نوبت ده کداز دو اکر در حمره یکدینار شنکرف حکمت اصلی یا کوکرد احمر معدنیا کوکرد مدبر مجمر معمول و مس یا کبریت اصفر هندی مفرد اتمام است شش ساعت سحق کند و یکساعت تشویه فرو کداز و دو تا سر شود تا شش نوبت هر نوبتی یکدینار نفس بر شش دینار جسد و هر نوبتی شش ساعت سحق و یکساعت تشویه و یکساعت فرو کدازش تا سر دهیکرده تا دو وزن تمام کند بعد از ان بنوشادر مجمر یا ذهبی محلول غواص کرداند و طرح کند یک بر یکی بوده نوبت در کداز اینست بیان هر دو وزن کردن روح با جسد و نفس کر ان اخر کتاب مفاتیح

الاسرار

الاسرار مفتاح سر هفتم انست که جسد را با روح و نفس دو وزن کردن و این دو وزن کردن یکدفعه از دقایق محتمل و این بهترین طریقت که جسد دو وزن را دوازده دینار بکیری بر کیمیای در حمره یا در بیاض باشد یکدینار کبریت اصفر مبیض کرده یا جوهر زر نیجان با وی سحق کرده شش ساعت و یکساعت تشویه و یکساعت فرو کداز و دو تا سر کرد برین طریق تا شش دینار در خورد دوازده دینار جسد دهد و شش دینار نوشادر مبیض فضه حلال المحلول غواص کرداند چهار وزن کامل انکاه طرح کند و اکر در زر باشد جسد دوازده دینار کوکرد احمر یا شنکرف حکمت یکدینار بشش نوبت هر نوبتی یکدینار نفس و دوازده دینار جسد دو وزن کرده سه وزن هیچ دینار کرد انکاه شش دینار نوشادر مجمر محلول اشتمع کند و طرح کند تمام احد ایتعالی در درود لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم در مقام فرح اکبر دشمن است که متکلم کیمیا کر جمله دقایق حقایق عمل مجری صحیح در اینها وزان بیان کردم و سر دو وزن کردن حکما شرح پنهان و مخوف بود من اشکارا کرده ام و این بهدلکر اکر ایشان کرده بودند در عهد تو کردم و اکر کسی علم دو وزن کردن اجساد و ارواح و انفاس نتوانند که بکمال ان اعمال کار بجای اورد اسرار دوانواد در امکار دهد برانست و جمله درین سبعه اعنی در اسرار سبعه و مفاتیح سبعه و خدایتعالی دشمن ان بنده که این اسرار افشا کند

کیمیا

حروف شکلاوناه بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب اسرار سبعه کامله که دو وزن کردن اجساد و انفاس و ارواح بدین شرح است تجربه صحیح مسطور لا شک فیه و لا ریب و لا نقصان و لا اختلال و حرام علی من لا اهل له حرام سر اول در دو وزن کردن روح با جسد بدانکه روح یکی زیبق است و یکی نوشادر و زیبق اکر مصعد کرد روح محض باشد و اکر ثابت کرد جسد محض و نوشادر اکر مصعد کنی روح محض باشد و ثابت کنی نفس محض سر دویم دو وزن کردن [illegible] نفس یکی زر نیجان است و یکی کبریت اصفر یا احمر و هر دو زر نیجان چون مصعد کرد روح محض باشد و کبریتین که مصعد کرد نفس محض سر سیم دو وزن کردن روح با جسد یکی زر اوات و یکی نقره و یکی حدید

باب روح و سر روح هم

سر اول در وزن کردن روح با جسد

نفس با جسد

دیگفتاهی گوگرد وزیبق ولد را بهملایم نیز پیدا شود چهارم در وزن کردن روح با جسد
مکلس با روح زیبق صعد با نقره یا ورق نقره با زیبق غیر مصعد با نقره مکلس
با نوشادر محلول دو وزن کردن روح با نفس اعنی زیبق با کبریت با نوشادر محلول
با جوهر زیبق ... سر چهارم در وزن کردن نفس با جسد اعنی کبریت اصفر یا احمر با زر
یا سیم محرر مکلس محرر با کافور حکمت هر دو نوع حدیدی و نحاسی در بیان سر پنجم در وزن
کردن در بیان زنجار حکمت اجمالا است اول در دو وزن کردن روح با جسد براده
نقره روباسی یا ورق نقره روباسی در قضیه شش دینار تمام براده یا ورق با زیبق منقی یکدینار
یکدینار شش ساعت تمام کامل سحق کند بقهر زنجاج شامی در صلایه زجاج
لاغیر بعد از شش ساعت در مدحی چینی مطین بر سر کوره تشمیع تشویه نرم بکند
پیش از حرارت آفتاب تشویه نباید نگاه فرو گذارد تا سرد شود و باز یکدینار زیبق
منقی و سحق کند شش ساعت تمام کامل و تشویه نرم نرم چندانکه حرارت آفتاب فقط تا
شسرد یکدینار زیبق منقی در خورد شش دینار براده یا ورق نقره روباسی بدهد هر بار
شش ساعت تمام سحق و تشویه نرم و سرد کردن بعد از تشویه چون تمام شد تا
بشمارد چندانکه در نوبتها شش کانه دهی عمل نیکو کرده باز این دو وزن کرده
سحق کند بقهر زنجاج در صلایه زجاج یا چینی تا هفتاد و دو ساعت تمام کند این سر ملغمه
فقط و اگر مایه این ملغمه از زر مشرقی یا مغربی ساز دهد بدین طریق صحیح است
و اگر مایه زر محرر ساز دهد بدین منوال عمل باید کردن که تمام است و زر مشرقی و مغربی
و محرر براده باید و ورق و زیبق منقی و اگر مایه این ملغمه از جسد محرر ساز د براده کرده باید
غیر ورق هم بدین منوال عمل تمام کند صحیح و کامل و اگر مایه از جسد سرب محرر ساز د براده
غیر ورق هم بدین صورت عمل کند تمام است و میزان جمله از شش دینار تا یکدینار است
و هر نوبتی شش ساعت کامل سحق کند و دو ... ساعت تشویه نرم و یکساعت فرو
گذاشتن تا سرد کرد و اگر مایه ملغمه از مس مکلس محرر ساز د مستزل شده باشد براده باید
غیر ورق هم بدین طریق عمل کند صحیح است تمام شد علم ملغمه روح با اجساد در جمله احوال

سر چهارم در وزن کردن روح با جسد
سر دوم در وزن کردن روح با نفس
سر سیم در وزن کردن نفس با جسد
سر چهارم در وزن کردن روح با جسد
سر پنجم در وزن کردن روح و نفس با جسد
بیان سر اول در وزن کردن روح با جسد

جسد با جسد ... در وزن کردن ... با یکدیگر ... سر ششم

[illegible]

برادّ باید با نوشادر غیر ورق و اگر براده فضه روباسیه باشد با نوشادر مصعد کانی پخته
باید شش دینار براده یکدینار نوشادر سحق کند چهار ساعت کامل و تشویه نرم تا آن
تشویه ملایم دهد چندانکه گرم گردد فرو گذارد تا سرد شود نیکو یکدینار نوشادر اضافه
کند و چهار ساعت سحق بلیغ نماید بقهر زنجاج در صلایه چون همین میزان
نگاه دارد شش دینار براده مذکور چهار ساعت سحق هر نوبتی دو دانگ ساعتی
تشویه و ساعتی فرو گذاشتن تا سرد کرده و اگر نوشادر را بعد از تصعید حل کرده باشد
همین طریق یکدینار محلول در خورد شش دینار براده فضه میدهد چهار ساعت
سحق و نیم ساعت تشویه نرم و یکساعت فرو گذاشتن تا سرد کردد و اگر بجای
این جسد فضه روباسیه یا کافور حکمت نحاسی یا حدیدی باشد نوشادر
غیر محلول نشاید و نوشادر محلول هم بدین طریق شش دینار جسد در هر نوبتی یکدینار نوشادر
روح حلال و چهار ساعت کامل سحق و نیم ساعت تشویه نرم و یکساعت
فرو گذاشتن تا سرد کردد و اگر مایه این عمل از زر مشرقی و مغربی یا از زر محرر کند براده
باید ورق نشاید همچنان نوشادر یکدینار هر نوبتی شش ساعت سحق بلیغ
و نیم ساعت تشویه و یکساعت فرو گذاشتن تا سرد کردد و اگر مایه از نقد
محرر یا از مس محرر باشد هم بدین صورت چون وزن ساعات را بشمارد دو وزن کرده سحق
میکند تا هفتاد و دو ساعت که آن سه شبانه روز کامل است سحق میکند تا هفتاد و دو
ساعت تمام باشد و اگر خواهد که از دو روح و جسد عمل کند براده نقره روباسی
یا زر مشرقی و مغربی محرر یا مس محرر در کوره و کافور حکمت حدیدی و نحاسی و بجای از طلق
مکلس در بیان او ایا زیبق منقی و طلق موضوع مذکور و بر میزان مسطور عمل میکند
بدین منوال شانزده دینار از این ملغمه کامل و یکدینار نوشادر محلول این یکدینار حلال
محلول در خورد این شانزده دینار ملغمه مبارک دهد و هشت ساعت تمام سحق و
یکساعت تمام تشویه نرم چندانکه آتش برفرع و یکساعت فرو تمام گذاشتن تا سرد
کردد هر نوبت یکدینار نوشادر محلول حلال در خورد این شانزده دینار ملغمه دهد

که ... و ... طلق ... بگیرد ...
یکدینار زیبق در خورد او داده ...
و یک ساعت تشویه نرم ... حرارت ...
و یک ساعت ... یکدینار ... طریق ...
سحق و تشویه ...
... طلق ... دو وزن ...
صح

وهشت ساعت سحق کامل و یکساعت فرو گذاشتن تا سرد کردد وهشت نوبت تمام دینار نوشا
حلال المحلول در خورد شانزده دینار ملغمه مبارک دهد اکنون شانزده دینار ملغمه است
وهشت دینار نوشادر در جمله با هم بیست و چهار دینار ساعات روز کار شمرده سحق کرده هفتاد و دو
دو ساعت سحق تمام کردد و این جمله سه طریق است طریق اول روح اعظم اعنی زیبق منقی
با اجساد مذکوره طریق دوم روح محض حلال اعنی نوشادر با اجساد مذکوره طریق سیم
هر دو روح با اجساد مذکوره بدین منوال که بیان کردم الله تعالی از من بیزار باد
کر در این که نوشتم هیچ شکی و ریبی و نقصان و خللی هست خدا از آن بنده بیزار باد
که او خود از خدا بیزار باد که او خود از خدا بیزار باشد که بیاموزد و فاش کند در دیم
بیان دو وزن کردن روح با جسد روح اعظم زیبق منقی روح محض نوشادر مصعد
محلول و نفس یا کوکرد سرخ یا شنکرف حکمت یا جوهر زر بیخته در بیاض و منکر شکل شاه
کبریت است بیان زیبق منقی مشروح در اول نوشته ام و بیان تصعید از نوبت اول
تا هفتم و سر کوکرد سرخ و سر شنکرف حکمت و سر جوهر زر بیخته من اوله الی آخره در قسم
تدبیر بیان کرده ام و اکر در این نسخه بیان کنم مکرر باشد سخن مکرر نیست پس زیبق منقی کرده
نوبت اول تصعید کرده باشد و بجای رسانیده که در سحق کامل کران هفتاد و دو ساعت
در زمان سحق از این مرتبت قطعا زنده نکردد غایت تصعید کمال است پس اکر
محبوب خود مشوی را با نوشادر کافی یکجا مصعد محلول دو وزن کند بدین که شش دینار
مصطکی بر کیرد و یکدینار نوشادر کافی حلال المحلول در خورد دهد چهار نوبت بعد از شش نوبت
فرو گذاشتن آتش نوبت کامل شش دینار نوشادر محلول در خورد شش دینار مصطکی سحق
دهد و ساعت شمرده بعد از آن دو وزن کرده سحق کند هفتاد و دو ساعت تمام شود اکر خواهی
از او یعنی نوشادر را محلول کرداند و مصطکی چون آب حل کردد از محلول در خورد دهد سحق مصعد
هفت نوبت تصعید کرده چنانکه در سحق زنده نکردد بعد هفتاد و وزن کرده بر این میزان که زیبق شش
دینار بر کیرد و یکدینار نوشادر محلول در خورد بدهد شش نوبت تمام سحق و یکساعت تمام شود به
و یکساعت فرو گذاشتن تا سرد کردد تا بر این سحق صد و شصت و شش نوبت هر نوبتی یکدینار روح محض که

که به تمام دیبت ... کرده ... کند ... کند ... م

کران نوشادر

کران نوشادر محلول است در خورد این زیبق مصعد دهد و ساعات را احصا کرده بعد
از آن دو وزن کرده سحق میکند تا هفتاد و دو ساعت تمام سحق کند انکاه اکر خواهد
هر دو با هم حل کند این است دو وزن کردن روح با نفس و روح با روح اما این هر دو
روح دو وزن کرده و محلول اکر نفس را بدان دو وزن سر دو وزن کردن روح حین
باشد و این نفس در بیاض جوهر زر بیخته و در حمره کوکرد احمر یا شنکرف حکمت
میزان این صورت که از نفس مذکوره در حمره و بیاض هر کدام که خواهد شش دینار
و از روح این محلول این کند یکدینار و سحق شش ساعت تمام بقرع زجاج در آید
زجاج یا چینی و تشویه نیم ساعت تمام بر سر کوره تشمیع در قدح مطین و یکساعت
فرو گذاشتن تا سرد کردد و باز یکدینار دیکر در خورد دهد شش ساعت سحق
کامل و یکساعت عفا دو وزن کردد ساعات را احصا کرده بعد از دو وزن سحق
کرده تا هفتاد و دو ساعت تمام شود این است سر دو وزن کردن روح با روح و
هر دو روح با مبیض یا محمر اما که هر دو روح دو وزن کرده بعد از تحلیل تمام کامل
جسد زر مکلس را محمر و غیر محمر بدان دو وزن کند یا نقره مکلس را در بیاض و
بجای نقره مکلس کافور هر کدام که دارد بجای کافور طلق مکلس و در حمره
بجای زر مکلس انکه لا غیر در این عمل مکلس می باید غیر اراده و وقف بدین منوال
که میزان شش دینار با یکدینار تمام دو وزن کردد و بعد از آن ساعت شمارد
و تمام سحق کند هفتاد و دو ساعت کامل اکر خواهد با نقره مبیضه مکلس
و قایم مقام این جمله طلق مکلس در بیاض و در حمره زر مشرح یا مغربی یا محمر کرده
مکلس باشد و قایم مقام آنکه محمر مکلس و قایم مقام انس محمر مکلس در در حمره
ادنی و میزان موصوف تا دو وزن کردد و بعد از آن دو وزن ساعات را احصا
کرده و سحق کرده تا هفتاد و دو ساعت کامل سحق کرده باشد این است سر دو وزن
کردن روحین محلولین با اجساد مذکوره بتمام و کمال سر سیم در بیان دو وزن
روح با جسد روح اعظم زیبق و روح محض نوشادر هر دو با هم دو وزن کرده و محلول

مجرد مکلس یا مجرد مکلس م

نموده برگاه ... برگاه ... در ... م



تمام بیان کردیم اکنون بیان زنجار حکمت میکنم بتوفیق خدای تعالی بدانکه اگر مایه زنجار
زنجار حکمت از زر محرر مکلس سازی اکسیر اعظم است و زر غیر محرر چون مکلس باشد
وقایم مقام آن حدید محرر مکلس سرب محرر ثابت مکلس و اگر این هیچ ندارد قایم مقام
جمله مس محرر مکلس مفرد و مرکب چون سواد زایل شده باشد و روح محض نوشادر
حلال محلول اگر مایه از زر محرر غیر محرر است و حدید محرر و آنکه محرر جمله چون مکلس
محرر چون مکلس باشد نوشادر محرر باید محلول و اگر زیبق و نوشادر هر دو باهم دو
وزن کرده و محلول باشد [illegible] و اگر مایه از مس باشد نوشادر مبیض
محلول و غیر محلول و انواع تدابیر در حمره و بیاض در قصه لعبه شمسی و ناری ذاهبا
و غیر ذاهبات با اجساد و غیر اجساد تمام در رقم تدابیر نوشته ام و اگر اینجا بیان کنم
مکرر میشود خاطر مکدر شود از فناب عمل مکرر شود چنانکه اسرار او زان دو وزن
کردنها کاسیر در این قسم بیان رفته است تدابیر در هفت گنج گوهر بیان رفته است
والسلام اکنون شرح بشنو اگر مایه این عمل از مس مکلس است بر شش دینار تمام
مفرد و مرکب هر کدام که دارد و چون سواد زایل کرده باشد تمام و مس در قسم تدابیر
بیان کرده ام با انواع تجربات که چگونه سواد از مس مکلس مرکب و غیر مرکب زایل
کند و جمله در تجربه صحیح شده است آن شش دینار مس مکلس پس یک دینار نوشادر
کافی مصعد لا غیر اگر غیر محرر باشد و اگر مبیض البته باید که مصعد باشد و اگر محلول
باشد والا غیر محلول بی تصعید عمل درست نباید و این یک دینار نوشادر کافی مصعد
محرر و غیر محرر اخضر و غیر اخضر اصفر و غیر اصفر ذهبی یا فضی یا طلقی یا کافوری محلول و غیر
محلول ثابت و غیر ثابت درخوردان شش دینار مس مکلس ده [illegible] در سر [illegible]
دهد در وسطی [illegible] درخورد [illegible] محرر مکلس دهد و در اعلی [illegible] درخورد زر مکلس دهد
در اعظم اکبر و شش ساعت تمام سحق کند بقهر زجاج شامی در صلایه زجاج یا چینی و
یکساعت بر سرکوره شمع در قدح زجاجی یا چینی [illegible] تشویه چون حرارت [illegible]
آفتاب چاشتگاه تا نماز دیگر [illegible] یکساعت عفانا سر کرده دیگر [illegible]

درخود

درخورد حبه مکلس دهد و شش ساعت سحق کند و یکساعت تشویه و یکساعت عفانا سر
کرده اینست دو وزن کردن تا آنکه که شش نوبت این شش دینار روح محض که حلال اجساد است
درخورد حبه مکلس داده باشد بعد از آن سحق کند تا بدوازده ساعت تمام سحق کرده باشد
انگاه اگر بگداز تمام و اگر نگداز تمام نباشد طریق که تخمین روح محض و حبه مکلس
ملجح چینی هموار مطین بر سر کوره شمع نهد و آتش چون چراغ برافروزد تا قدح گرم
کرده چندانکه انگشت را بگزد و دارو اگر سحق را بر کاغذ هموار بر وی ریزد بر
قدح پاک هموار کند بر قدح بعد [illegible] حبه مکلس و نوشادر مصعد یا محلول [illegible]
شمع صافی گداخته کرده رو در بگیرد و فرو ریزد بر صلایه بگذارد تا سرد گردد
و وزن کند و هرچه از وزن اول نقصان کرده باشد همان قدر نوشادر مجدد
بروی افزاید شش ساعت تمام سحق کند باز بهین طریق بگدازد و وزن کند و
هرچه در باید نوشادر مجدد اضافه کند نوبت سیم بگدازد فقط اگر [illegible]
نوبت کند بزیادت تا آنکه دو نوبت تمام نباشد و احتراز میکند از یکنوبت بعد از
شش ساعت تمام سحق کند [illegible] سواد تا محلول عنبی سه ساله مبیض مقطر
مفرد و اصفر و اخضر و احمر در ادنی و وسطی و اعلی سحق و چندانکه می باید
کرده و بیش ساعت و ثقبه به محلول مقطر چندانکه نمناک کرده و در سحق [illegible]
کرده و حاجت بتشویه ندارد در میان آفتاب و سایه محلول عنبی مقطر نمناک
میکند و بیش ساعت کامل سحق بلیغ خشک میکند تا هفتم روز زنجار حکمت را
تمام کرده باشد این زنگار دو وزن [illegible] و دیگر [illegible] بالوان مختلفه و لطافت میکرد
تا روز هفتم رنگین بیرون آید که چشم آدمی به سبزی و روشنی و شفافی و شعاع
و لطافت هیچ رنگی چنان همه ندیده باشد و این [illegible] تجربه صحیح کرده این ذکر [illegible]
از اعمال زنجار حکمت است که مایه جسدی او زر محرر مکلس باشد و نوشادر
مصعد محرر و خل عنبی محرر فقط و میزان دو وزن کردن چنانکه شنیدی و اگر
نوشادر سبز باشد و جسد زر غیر محرر و نوشادر سبز محلول و میزان مذکور زنجار [illegible]

متوسط باشد واگر نوشادر سفید فضی باشد و حدید محرم کالس سرکه سفید غیر عجینی

مقطر و میزان موضوع نجار درجه ادنی دارد و نجار ههنا نوع است نوع اول

نوشادری که یکبار از آب تصعید کرده باشی و مس یکبار مکلس کرده باشی مفردا

وخل عجنی مبیض سه ساله که یکبار تقطیر کرده باشی و سر دو وزن کردن چنانچه

٢ نوشادر دیگر فضی یا کافوری یا طلقی باشد و مس مرکب سواد زایل کرده و خل غیبی سه ساله

مقطر و سر دو وزن کردن چنانکه مذکور است ٣ رزد و ذهبی و مس مرکب نزل

مکلس که سواد زایل کرده باشی و خل زد مقطر و سر دو وزن کردن چنانچه موضوع

٤ نوشادر سبز مطوس و حدید محرم مکلس و خل عجنی سه ساله سبز مقطر و سر دو وزن کردن

چنانچه مسطور است ٥ نوشادر محرز ذهبی ذهب محرم مسکوپم و زر و مکلس غیر محرد

خل عجنی سه ساله مقطر محرر و سر دو وزن کردن چنانچه نوشته است ٦ نوشادر

هر جا اگر هست مبیض و محرز محرم چون ثابت باشد و حدید باز و مکلس یا در حدید

محرم مکلس یا اکسیر مکلس یا مس مکلس و خل عجنی مقطر در هر درجه که هست چون دو

وزن شد بطریق موضوع نجار ثابت گردد قرطوس را اکسیر این است فقط و اسرار

نجار حکمت اینجاست و لله الی آخره با فروع و شعب و میزان و ترکیب تمام نوشتم

رحیلم دو وزن کردن با جسد اعنی کبریت احمر عزیز الوجود البته چون مکلس باشد

با حدید سرخ مکلس یا زر محرم مکلس که از ارکان جسد است در مراتب درجات

اکسیر چون نفس دو وزن شود کبریت احمر عزیز الوجود است و خاصیت کوکرد سرخ

دارد که صبغ با جسد دهد و از ذات خود هیچ در وزن جسد نیفزاید و ترکیب این اجساد

با کبریت اصفر مفرد باشد چون مس مکلس است و با کبریت مدبر چون حدید

سرب است و با کبریت احمر و شنگرف حکمت چون کبریت او باز در مکلس محرم غیر

محرم این اسرار باید دانست که هر ایجان و جهان ادرز دید دانکه سر دو وزن کردن اجساد

مکلس با نفس مدبر آن است که از جسد زر محرم مکلس را اعظم یا از جسد زر مشرح

یا مس غیر محرم چون مکلس بود و از جسد حدید متود محرم در اعلی یا سرب محرم متود در

بامس مکلس

پامس مکلس متود محرم مس مس در ادنی کوکرد زرد هند شفاف موزون شرح اعیاد

فضا دارد دو وزن نماید با زرنیخ زرد صفائی مبیض با شعاع زر شرقی

با جسد حدید محرم مکلس در وسط تر زر محرم و غیر محرم چون مکلس باشد در اعلا شش

دینار جسد و یک دینار نفس و شش ساعت تمام سحق بلیغ بفهر زجاج شامی در صلایه

چینی یا زجاج و اشوبه نرم یکساعت چندانکه آتش حرارت آفتاب بچاشتگاه و غایت

پایین بود و یکساعت که آتش تا سرد کردد باز یک دینار نفس کامل مدبر در زر مدبر محرم غیر

محرم در خورد شش دینار جسد مبدهد و شش ساعت سحق و یکساعت اشوبه و یکساعت

اعفا تا سرد شود تا میزان راست گردد و در دو وزن کامل بیرون آید ساعات

احصا کرده هفتاد و دو ساعت تمام کند سحق را که این نهایت سحق است بعد از آن

بر آن منوال یک بار دو در قدح زجاج شامی مطین هموار بر سر کوده تشمیع و فرود

تا سرد کرد در صلایه و زر قلیل نگاه دارد و هر چه نقصان کرده کبریت اصفر یا

احمر یا شنگرف حکمت مقطر اضافه کند بعد از سحق شش ساعت بطریق اول

یکبار دو جزو نوبت سیم یکبار دو بار انکه نقصان نموده اضافه کند و از

سه نوبت زیاده عمل نکند که بقا دانجا مدو در ساعت خود تمام بوده از

یکساعت احتراز نماید و سواد زایل کند بنوعی که خواهد از انواع کرده در کتاب

تدابیر بیان کرده ام و این در سه مرتبه تحریر حل سکند و چون دو وزن کردن

نقش شده است و نفس جسد و جسد نفس و روح و سواد زایل شده این کوکرد

احمر در سه درجه درجه چهارم خود ممتنع است و محال و این دارو در تلخیص

هیچ در وزن سرب زیاده نکردد و اگر خود ده نوبت یکبار زری و لیکن بغایت عمل

و غایت قلیل سه نوبت است و سرب باید که از سواد و نیز زایل کرده باشد و منکر

تنکلوشا کبرم در قسم تدبیر هست که هر کو زایل کردانی سواد سرب و قلعی در نوده

مطبوخه در قرع بتقطیر تمام بیان کرده ام چون در قرع و انبیق سواد یکبار زایل

شد نوبت دوم در زاج زرد قبرسی صاف محلول بپزد و سه نوبت که لحناد تمام

Marginal notes (right page): در بیان سپیدی و وزن انواع اول — دوم — سیم — چهارم — پنجم — ششم — هفتم — دو مقطر و بیان وزن کردن چنانکه مذکور است نوشته — در بیان وزن کردن نفس — طریق جسم دیگر سرب

Marginal notes (left page): و کبریت مدبر شنگرف حکمت — و نقصان از کبریت محرم کند در مراتب و درجات مذکوره

شود شبهه آن در باب حمرة و اگر ملح القلی مقطر محلول مکرر دیند تمام شد شبهه او در
باطن و اگر در فراج بسر محلول دیند سه نوبت که گفته شد باد روز اج سرخ محلول دیند
به نوبت که گفته شد کمال عمل اینست و اگر زاج غیر محلول باشد و سه نوبت بتجفیف
هر کدام که گردد بعد از ده هم چنان ثابت کرده و بجای زاجات سه گانه زعفران الحدید
مشمع مذکور سازد در تجفیف سرب بعد از دو انگاه بتجفیف کوکرد سرخ سه نوبت بعد از
سرب سرخ کرده چون یاقوت رمانی و زرد کند باز بیرون آید چون نقره و باز نقره
بعد از دو زر اکسیر کند و اگر ما هر دو بعد از آن دو خلاص فی ذمه سرخ بیرون آید در مراتب
سه گانه و این طریق میزان در وزن کردن نفس بلعبد بتمام و کمال مجرب و صحیح است
اینست که اینجا نوشته ام و الحب الوجود مطلوب را خدا با نجی در زمین و جز ادر مقام فرع
اکبر در سماست عظیم خصم آن بند مجرب باشد که بخوانند و بدانند و در عمل آرد و فاش کرده اند
خدا تعالی سبب سازد آن روز که هر چه ظاهر بود باطل شود و هر چه باطن بود ظاهر
شود و اگر در این اسرار هیچ شکی و ریبی هست باب پنجم بیان دو وزن کردن جسد با
بدانکه جسد اعظم زر سرخ است چون مکلس باشد و قایم مقام او زر غیر مجمر شرقیها
مغربی چون مکلس باشد و قایم مقام زر سرخ و غیر سرخ آهن سرخ باشد زنجار حکمت
لاغیر مکلس کرده و بجای هر دو این جسد مجمر مکلس زعفران حدید چون مشمع باشد و
جسد بکوکر ما به این کار است مس مغربیا مرکب زوال شود اما اگر دو باطن جسد
بودی مبارک افضل انفع اکبر فضه مکلسه روباسه و قایم مقام او طلق
چون مکلس باشد یا حدید مجمر مکلس باشد فقط پس اگر خواهد که کس را باز مجمر
یا زعفران مجمر چون مکلس باشد یا حدید مجمر مکلس یا سرب محمر مکلس دو وزن کند
هر کدام جسد که خواهد تمام کند بوزن شش دینار و از جسد دیگر یک دینار و سحق دو
ساعت کامل تشویه یک ساعت و نیم و هر نوبتی یک ساعت و نیم اعفانا سر کرده باز
سحق و امتزاج با سر گیرد بوزنا و الثالث نوبت کامل هر نوبتی دوازده ساعت تمام
سحق و هر نوبت ساعتی و نیم کامل تشویه اگر سخت باشد شاید زیرا که جسد ذات و

باب پنجم در وزن کردن جسد

فقط اس اگر خواند که کس را
باید مجمر یا زر غیر مجمر چون
مکلس باشد ع

بعد از دو وزن

بعد از دو وزن شد و به درجه کمال رسید همچنان دو دو ساعت تمام سحق باید کردن
این دو وزن را و تمام شد اما عوض نباشد الا بروح و روح حلال المحلول اعنی نوشادر
پس اگر نوشادر خواهد که کند در هر درجه که دارد از درجات نصاعدا و در
حمرة و بیاض و در خورد این هر دو جسد موزون مسحوق میدهد بمیزان راست
و دوازده دینار از این جسد برگیرد و یک دینار نوشادر و در خورد دهد و دوازده
ساعت تمام سحق کند و دو ساعت کامل تشویه نرم دو ساعت فرو گذارد تا
سرد کرده باز یک دینار نوشادر و ازده دینار نوبت هر نوبتی دوازده ساعت سحق هر نوبتی
یک دینار نوشادر هر نوبتی دو ساعة تشویه نرم و دو ساعت بعد از تشویه فرو
گذارد تا سرد کرده و چون دو وزن شد بعد از آن هم چنان که در باب زنجار حکمت
بیان کردیم و هر چه نقصان کند در که از نوشادر بجسد اضافه کرده دوازده
ساعت سحق و نوبت دوم هم بطریق اول بعد از دو جبر نقصان در وزنا ول با
بعقاب مجدد کند و النهایة فی النوبت الثالثة انکاه خل عنب مقطر در مرتبه
کرمار در در خورد میدهد چنانچه نمناک میشود و بفهم نجاح در صلابه چنین
سحق میکند و دوازده ساعت تا خشک میشود باز خل غیر مقطر نمناک میکند میان
آفتاب و سایه تا هفت نوبت تمام کرداندان زنجار حدید بود که ترکیبا و از
یک روح و یک جسد بود این زنجار بالنوادر در اسرار که هست ترکیبا و از یک جسد زیاده با
انکسیر مس چون هر چهار جسد مکلس شده با زعفران الحدید مع العقاب و المراتب
اینست که اکسیر مطوس چون یک نوبت بتجفیف آن بعد از آن تمام است و النهایة
فی الثانیة و الغایة فی الثلاثة و اگر نوشادر تدبیر محلول محمر و مبیض ثابت باشد محلول
و غیر محلول شاید اینست زنجار جسدین و دو روح محض ثابت غواص یک دینار چون طرح
کند بر پنج دینار نقره مطوس زر شکلوشاهی مغربی بیرون آید و لونا و بیزی زند در
شعاع و تدبیر مطوس فضه و تشویه فضه در مراتب سه گانه دو قسم تدبیر بیان
کرده ام انجز در هفت گنج که زر شکلو شاهی و اگر جسد بن غیر مکلس عمل خواهی زر محمر

سه جزو و حدید محرق چهار جزو سه نوبت باهم در بوته نه و یکدارو و مستزل کن
دوباره ساز و نوشادر محرق محلول در خورد مهر بدهد بش نوبت میزان شش بایکی هر نوبت
شش ساعت سحق و تشویه چندانکه نمناک کرده و تشویه چندانکه نیم گرم و فرد کذا
بعد از تشویه چندانکه سرد کرده شد دو وزن شود زنجار مطوس ذهبی مع الشعاع
از وی در وجود آید نوشادر او ثابت باشد یکدینار در شش دینار نقره دو باسته غیر
مسود و مطوسه طرح کند به نوبت بعد کذا و اگر زنجار از نوشادر غیر ثابت باشد
قرمطوس باید و تجفیف توان که آخشش دو نوبت والنهایة فی الثالثة غیر از بن
زنجارها که بیان کرده‌ام و در تجربه عیان کرده‌ام زنجار که باشد نفاثا را باشد
مکر زنجار سبز که از نقره شود و مکلس مس یا زده مکلس یا حدید سرخ مکلس یا سرب
سرخ مکلس و نوشادر کم کند جزوی فضه مطوسه و جزوی زر اگر محرق باشد بهتر و
اگر نباشد غیر محرق یا حدید یا سرب محرق سه نوبت باهم بکدازد و مستزل کرده دوباره
ساز و نوشادر ثابت محلول در خل مقطر در خورد دهد بش نوبت زنجاری مطوس
بیرون آید اگر این زنجار با زنجار حکمت حدیدی دو وزن کند یکدینار و دانک
و شش ساعت سحق و یکساعت تشویه و یکساعت فرد کذاشتن است سر بیان
دو وزن کردن زنجار حدید با زنجار فضه و اگر به نوبت تمام کرد از زنجار
سیم کران زنجار سیم زنجار ذهبی مذکور است ازین درجات درجه اعلی دارد اگر
هر سه حال نوشادر ثابت باشد طرح باید کردن و اگر در هر حال نوشادر ثابت نباشد
تجفیف وی باید که آخشش تمام است و خدای تعالی دشمن انکس و انکس دشمن
خدای تعالی باشد که اسرار حکما و شاه حکیم بنادانان و جاهلان دهد یا این انوار کرد
نماید یا این در بر احمقان کشاید و من در غضب خدای تعالی باشم اگر در اسرار انوار
یکدقیقه از دقایق این عمل فرو کذاشته‌ام والله اعلم سر ششم بیان دو وزن
کردن جسد با نفس و با روح یا نفس با روح بدانکه اگر جوهر در نیجان چنانچه در هفت کنج کو
تدبیر کرده‌ام سفید و شفاف در نوبت هفتم که تصعید کرده باشد با براده فضه

سر ششم در دو وزن کردن جسد با نفس و با روح

دوباره

دوباره با مکلس شش دینار از آن جوهر منور که یکدینار نوشادر محلول
محلول مبیض در خورد دهد بش ساعت سحق بعد از آن تشویه دهد با شمع یکساعت
تا بو بن و بعد از تشویه و یکساعت عفانا دو وزن کرده انکاه بین القعبین من
الزجاج والصینی المطین بدوازده ساعت کامل برکوره تصعید نار متوسط بمیزان آتش
بخاری چنانچه در کنج که سبعه تدابیر موضوع و مسطور است تصعید کند و وزن او انکاه
دارو و جبر نقصان از نوشادر مجدد کند و سحق دوازده ساعت از دو وزن بیچی و شب
دوازده تصعید و چون بوزن او در وجب نقصان وزن او از نوشادر مجدد
بتکرار سبعه تا نوشادر بلون فضه بیرون آید جوهر در بیجان شمع کرده و اگر صید
و نفس را باهم دو وزن کرده باشد بعد از آن با نوشادر عمل کند در شب تصعید
و دو وزن بسحق عمل وسطی باشد و مع الروح درجه اعلی اگر این عمل بر شنگرف
حکمت کند بر همین منوال نوشادر بلون شنگرف حکمت بیرون آید و شنگرف حکمت
شمع کرده چون شمع و اگر این عمل بر کوکرد احمر کند نوشادر بلون کوکرد احمر بیرون آید و
کوکرد شمع باشد انتهی اسرار دو وزن کردن نفس با روح و روح با جسد و جسد با روح
و نفس بمیزان صحیح مجرب معمول لاریب فیه بحق واجب الوجود سر هفتم در بیان دو
وزن نمودن روح و جسد باهم بطریق راست واضح مشروح و معمول بدانکه
نوشادر کانی پیکانی چون مصعد کرده بهر طریق که باشد وقس چون مکلس
کرده مفرد او مرکبا در هر درجه که باشد و خل عنبی عتیق که از سه ساله شاید
خل مبیض چون مقطر باشد بلونی که باشد بدین ترتیب که بیان کرده‌ام در این
اسرار جسد را با روح دو وزن کند و زنجار سازد آن زنجار در هر درجه حدید سرخ
کرداند زود که کداز و صافی و اندرون و بیرون محرق و نکن منور و با نقره و زر و با زر
و با بلور مکلس یاقوت محرم من تا هفت درجه رسانیده‌ام زنجار را در مراتب اربعه درجه که باشد
کرد را انجا طراز بکار با انوار مندرج

بسم الله الرحمن الرحیم

و با شش دینار ... نقره ... وزن ...
یکساعت سحق ...

سر هفتم در دو وزن کردن روح و جسد

اینست عمل لوح بلور و زنجار حکمة و این عمل بر این لوح مبارک نوشتم مشروح و مبین مع نکاته و لطایفه و تدبیره و موازینه و تراکیبه و طرحه و معیارها کاملا مجربا مصححا معمولا فلعنة الله ثم علی کاشفه سراره و هذا شرحه من قوله الی اخره بدانکه اکر مس فرنجی ندارد و مس معدنی مجدد غیر مغشوش الواح سازد و در کوزه نو کند و در کوره فخاران نهد در موضعی که جو بوره نهند چون کوره سرکرد مکلس و سحق پذیر بود با سرکه صافی سحق کند همه ایان شود و در سبوسه سحق بلیغ کند و بروغن زیت غیر مغشوش چرب کرده بقدر سدس انکه ویات بود و ادمنی در سحق اضافه کرده باشد بکدازد و مستنزل کرداند بین البوطقین تا از بوطه اعلی کداخته در بوطه سفلی مستنزل کردد این مس فرنجی است و افضل منه این مس از الواح رقیقه سازد و در کوره فخار مکلس کرداند کما ذکرنا اینجا تمام است بعد از سحق با اب دبیق اکر دو نوبت دوم مستنزل کرداند کما ذکرنا درجه دیکر دارد و در لون و اثبات و النهایة فی النوبة الثالثة نوبت سیم چون مستنزل شد ما انتهاء حد به محمر باشد بطریق مسطور مذکور مکلس کرداند و سحق بلیغ کرده نکاه دارد اینست تدبیر روح محض نوشادر کانی لا غیر ده مثقال سحق کرده در چهل مثقال اب صافی کند در قدحی دیوار بلند هوار چینی خالص بکنیه قدح خالی در افتاب سرطان و اسد و سنبله بر بام بلند در روزی که کرد و غباری نبود مصعد کردد بنور نظری افتاب و از نهان اب صافی بیرون اید و بنا هوا مشالشی نکرد دیلکر هندوبت بکذارد دیوار قدح نشیند سفید و شفاف چون کافور ریاحی و اکر نوبل صبیان مناصفه مذکر و مؤنث بهم ممتزج سه روز در افتاب دو مرد روز چهارم در قرع چینی مقطر کنند از یکوبت تا سه نوبت و نوشادر که از اب مصعد میکوید این ماء البحر مبارک مقطر مصعد کنند در افتاب این غایت عمل باشد و اکنون روح مصعدا و شش دینار بجهه مکلس بکیرد و یکدینار دیکد انکه نوشادر با وی سحق کند پنج ساعت کامل و بر سرکوره تشمیع در قدح چینی مطین تشویه دهد در غایت نرمی چندانکه کرم کردد باشد چون چراغی لا غیر ... که از یکدینار زیاده است که التشویه و تشویه نیم

ساعت کامل و نیم ساعت فرو کذارد نه بر سر اتش بلکه از اتش بر کیرد و معلق نهد زیر سه پایه از چوب تا نیم ساعت رود باز یکدینار رود انکی روح اضافه کنند و پنج ساعت سحق و نیم ساعت تشویه و نیم ساعت اعفا در شش نوبت تمام از این جسد مکلس بود دوازده دینار تمام کرده این یکدینار که زیاد است در تشویه هر دو وزن کامل بیرون اید سحق و شش ساعت تمام اینست سر وزن کردن روح کامل با این جسد هنوز روح محض نیست سه نوبت بباید که الحشن و میزان سحق صدق نکاه داشتن تدبیر دو بیان قدحی هموار مطین چینی خالص بر سرکوره تشمیع نهد و اتش نرم میکند تا قدح چنانکه دست را از لمس منع کند دار و یکی دو وزن کرده بر کاغذ پاک کرده بر قدح ریزد با پر مرغ بیان هموار کند چنانکه بر قدح همه جای یکسان بود بدرستی و و دانسته که وی چون موم مصفی بکذازد و دیرکیرد و بر صلایه چنین باز جایی دیرد تا سرد کردد و انکه در قدح بمانده است با استخوان تیز پاک بتراشد و با انکه در صلایه جمع کند و وزن کند و شش ساعت کامل سحق کرده باز ببندد بر او بکداز دو صلایه ریزد و چون سرد کردد باز وزن کرده نوشادر چندانکه در باید اضافه کند که احتیاج چون ملیه دوازده دینار از نوب در نوبت ثالثه بیرون اید سحق کند اینست روح مطلق اکر چه سیاه و تیره لون بود چون بکرر صعبه سپس که کرا زنکار ملاحظه بیاید و روز بیاد تا زمین سال ده تا اید چون مقطر کنند به نوبت چون بر بخار رسد سبز صافی بیرون اید اکنون بدانکه تمامی عمل دو رانست که زحل مقطر چند نوبت بجو رد او سپید هندوستانه که با افتاب نزدیک بود سحق کنند چندانکه خشک شود با زحل اضافه میکند تا یکهفته کامل بکذرد و این روح محض و اطریقل اکبر و زبرجد اخضر و خمیر مایه اکسیر حجر که اکنون بدانکه این روح مطلق با براده حدید غیر مغشوش دو وزن کنند و اکر دو وزن نکنی یکدانه از دو تدبیر دو وزن نکردن ان شش دینار براده حدید غیر مغشوش با یکدینار رود انکی زنجار سحق کند پنج ساعت و نیم ساعت تشویه و اعفا نیم ساعت باز زنجار یکدینار

هر چه نقصان کرده است نوشادر مجدد اضافه کنند ح

و شش ساعت سحق کامل کرده نوبت سیم یکبار از دو رباب وزن کنند بعد از سه دفعه ح

ودانکی تا شش نوبت کامل این براده حدید بر وزن دوازده دینار کرده و یکدینار در
شوره نقصان کند انگاه بروغن دنبه غیر مغشوش چرب باید کردن و یکدانک
وچند آتش باید کداز دنا شعاع فتحاد منقطع گردد میکدازد چون منقطع شد فرو کدازد
تا سرد کرده باز براده سازد و باشش دینار و یکدانک زنجار سحق میکند و بروغن
دنبه غیر مغشوش چرب کرده میکدازد و وزن کردن در نوبت اول است و بس اگر چند
کداز ده هفت نوبت تمام عمل باید کردن و براده یکی با یکی نوبت اول و دوم چون حدید
کدازد و نوبت سیم و چهارم چون زنگ کدازد و نوبت پنجم و ششم چون نقره کدازد
و نوبت هفتم زودتر از نقره کدازد و بعد از ذوب یتاهی محمر شود که مانند یاقوت
احمر است ترکیب آن سه نوع است نوع اول جزوی از این حدید با جزوی زر معدنی
مشرح سه نوبت بباید کداختن تا ممزوج گردد بعد از آن در خلاص نهادن تا
زر سرخ گردد ترکیب دوم حدید یکی و از نقره و باسی یکی بسه نوبت
بکدازد احتیاج بخلاص ندارد زر مشرح شکلوتاهی تمام عیار گردد دیناری
شکلوطلی ترکیب شکلوتاهی ترکیب سیم جزوی جسد مبارک دو جزو نقره روبا
جزوی زر معدنی بسه نوبت بکدازد و در خلاص نهد تمام عیار دیناری
مشرح شنکرفی محمر شود و خلاص خالص و هم ثابت مع شعاعه و لونه ولطافته
وکماله و بلاغه و عیاره در از خلاص بیرون آید و صد هزار لعنت بر کاشف اسرار
حکمت باد این عمل زنجار که یادگار در لوح بلور نوشته ام والسلام حرره
شنکلوشاه کبیر ... والله بالصواب   والیه المرجع والمآب تمت

بیرون آید این است

بعد از آن بخلاص ... نقره بعیار پنج دانک بیرون آید دیناری دانکی زر اضافه نموده

بسم الله الرحمن الرحیم

این عمل کرد زر در کبریت احمر این جسد مس فرنجی کلس در درجه ثالثه شش دینار
کرد و یکدینار و دانکی کبریت اصفر هندی وسلق شفاف موزون ... کرد چون
... باشد و ... نقره را در بار ... تشوبه دهد هم ساعت
فرد کدازد بطریق مذکور مسطور با یکدینار و دانکی کبریت اصفر اضافه کند و پنج ساعت

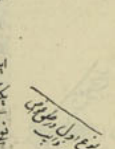
تمام سحق

تمام سحق کند و بنماسا ... تشوبه و بنماسا عنا عقاقا تابش نوبت این شش مثقال جسد مکلس
دوازده مثقال کرده آن یکدینار در ساده که هر نوبت دانکی باشد حق تشوبه است تا دانکی کنون
... که دو وزن کرده است بسه نوبت بباید کداختن تا روح محض گردد و کبریت
احمر شود دو وزن سرب نیفزاید و ذوب سه گانه چنانکه باید کردن کردن زنجار
بیان کردم و هر نوبت که کداخته وزن کردن و کبریت اصفر اضافه کردن در نقصان
تا بوزن اول بیرون آید در نوبت ثالثه که ذوب یافته است اکنون روح مطلق
روح سطلو است و سیاهی زایل باید کردن تا سرخ و شفاف بیرون آید و سیاهی
او ببول بیرون آید و سیاهی او ببول شمس مقطر مذکور زایل شود گفتم که بول اور
ازوی ضعیف کند بطبخ حکیمانه نرم آهسته در قدح زجاج یا چینی مطین چندانکه
بول سیاه و تیره میشود میریزد و بول مقطر مجدد اضافه میکند تا بول بجای
خود باند اثر در روغن زیتون خالص غیر مغشوش طبخ باید کردن و چندانکه
روغن سیاه شود روغن مجدد اضافه کند تا روغن بحال خود ماند اثر در
بوته برپا نباید تافتن و در عسل نحل مقطر ریختن تا مانند یاقوت احمر سرخ و
شفاف بیرون آید و چون می تابد در بوته بریان در زلج اصفر محلول میریزد و خود
... ند سرخ بیرون آید هر نوبتی مجدد باید زاج محلول و اگر بعسل نحل مقطر ...
کرده در بوته می تابد و در روغن زیتون غیر مغشوش غمس میکند سرخ لطیف
بیرون آید و علی القیاس همچنان اعنی بروغن چرب کرده می تابد و در عسل نحل ...
میرود سرخ بیرون می آید این کبریت احمر اکنون سرب معهود را براده باید کردن
و شش دینار براده یکدینار و دانکی کبریت حیوان اعنی مخ البیض مسلوق باد انکی زاج
اسفیدسی دو وزن کرده و دوازده دینار شود در خمره مطین در تنور حمام ...
روز بکذارد و بعد البوطقه این ... کرداند مانند کوکب دری درخشنده بیرون ...
حاجت بهیچ تدبیر دیگر نیست سه نوبت بجفنه این کوکرا احمر بکدازد تمام ...
سه نوبت بکدازد هیچ در وزن او زیاده نشود زیرا که روح محض است اکنون تدبیر ...

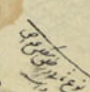
دو الفاسد نوع است یکدینار با یکدینار زر معدنی سه نوبت بکداز دود رخلاص نهند زر شهان
خلاص بیرون آید یکدینار دیگر جدید بکدازد و در خلاص لبسه نوبت زر محرکرد د طریق یکدینار
دیگر با یکدینار نقره رو پاسته به نوبت بسه نوبت بکدازد و در خلاص نهند تا لبسه نوبت
نقره بعیار پنج دانک بیرون آید بهر دیناری دانکی زر تا لقد حاجت بخلاص نیاید و طریق سیم
جزوی جدید با دانک محرر و جزوی نقره جزوی زر سه نوبت بکدازد و در خلاص نهد تا تمام
عیار محرر شود روشن با شعاع احمر باری بی شرح شکوفه با فوفی و مرتخی نرم مزاج خلاص خالص
لون بیرون شکلو شاهی بیرون آید این عمل کرد حرره تنکلو شاه کیل اید والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

اینست عمل طوق ذهب در فضه و در حجر طلق بدانکه طلق و ندا بیرا و سه نوع است
یکنوع غواص ذائب یکنوع مکلس غواص ذائب نوع سیم محلول الغواص ثالثه



نوع اول نوشادر کانی اضافه کند بکانی الاخر از آب صافی حکمت یکنوبت مصعد کرد
با ملح القلی غیر یکدینار و دانکی نوشادر کانی اضافه کند پنج ساعت سحق کند و نیم ساعت
تشویه نرم حکیمانه و نیم ساعت فرو کذارد تا سرد کردد باز یکدینار و دانکی نوشادر مجدد
اضافه کند تا شش نوبت این شود بنا در ملح القلی دوازده دینار کردد و یکدینار نوشادر
در تشویه برود این احتیاج بذوب ندارد حل باید کردن در بنی سرو رسیده کما ذکرت
في الكنوز تحريا مجا کاملا بالغا وان محلول را باز بلو بر سر آتش عقد کردن و باز حل
کردن تا هفت نوبت تمام حل و عقد باید و چون سم قائل کردد و طلق را چون موم
مصفی کداز نده و غواص کرداند بدین تدبیر که بدین محلول نمناک میشود در سحق و
خشک میکند و بعد از بخوش بر سر کوره تشمیع تشویه حکیمانه میکند و می آزمای
تا در حجر مس تافته غوص کند و دود نکند و قلعی منقی بی صریر و سواد کما ذکرت في
الكنوز تماما کاملا سه نوبت بلجف بکدازد از دو پاس بیرون آید قایم ثابت



سفید تر از فضه معدنی نوع ثانی واکر خواهد که مکلس کرداند بروند بیعی این شش
دینار طلق محلول با یکدینار و دانکی از نوشادر و ملح القلی دو وزن محلول سحق تا التد کرد

في اول الكتاب اعني هذا الكتاب تا تمام شش نوبت سحق و تشویه و اعضا مذکور طلق
با نوشادر محلول دو وزن باشد انکاه بین القدحین بطین الزجاج او الصینی بطین الحکمة
الحکمة بنار المتوسطه تصعید کند دوازده ساعت شب و روز دو وزن و شب تصعید
تا نوشادر بلون طلق بیرون آید و طلق مکلس کردد چون هما اینجا نوشادر و ملح قلیا
از هم جدا باید کردن بتصعید ان در آفتاب نوشادر مصعد کردد و ملح مصعد نکردد
ان نوشادر و طلق شفاف مصعد را حل کند مفرد او در خود داین مکلس میدهد و نیعه
میکند تا غواص کردد بر لوح نحاس تافته بکدازد و شکنا و راسفید کرداند اینست
اکسیر کبریس کداخته طرح کنی یکدینار بر شش دینار بسه نوبت بهر دیناری
دانکی معدنی اضافه کند فضه تنکلو شاهی بیرون آید از دو پاس سلیم نوع سیم
سیم کر آن حل کردن طلق استان نوشادر و ملح القلی دو وزن کرده را مصطکی
مسحوق في العسل ابه من الزجاج بین البلح و الجلد بغیر از ین مسحوق نکرده تا دانی یکدینا
مصطکی دهه دینار
ازین ۲ مسحوق و دوازه از آن دو وزن کرده پنج ساعت کامل سحق بغیر از زجاج
بر صلایه الزجاج والصینی خالصا غیر مغشوش و تشویه نیم ساعت تمام نرم حکیمانه
و نیم ساعت عفا از آتش بعاد دو فرو کذارد تا سرد کردد و باز یکدینار و دانکی
مصطکی مسحوق تا سه وزن کرده و ان دوازده دینار مجدد تمام کرد و این را بطریق مذکور
سطو حل باید کردن و باز عقد کردن تا هفت نوبت حل و عقد باید اینست سم
قاتل که طلق ذائب مذکور دانا مکلس مسطور موصوف ذلک را کرداند فی دن الخل
اما کان مقطر الغا اول طلق ذائب را با مکلس را دو جزو از ین عجین کند و در کیسه
۱ دوی غیر مغشوش پاک با نه باشد محکم باشد طلق عجین کند و در کیسه بجلول
مذکور در ون خل عنبی سه سال مقطر او یند و بعود محکم و در بخشان قندیل زجاج با
معلق چنانکه میان کیسه دارو و قندیل زجاج چهار انکشت باشد و است چنانچه دارو چون
حل کردد و از کیسه فرو چکد در قندیل دود و سر خم خل محکم باید کردن و دو زبانشا به
شب بجز ارد تا آتش کرم داشته باید و هفته و النهایه في اسبوع الثالث چنانکه محلول

ومقطر ومحلول کرده وازکیسه دو فتیله چکد این اکسیر زیبق منعقد واکر زیبق را د نوشادر
محلول ابیض کنی جمیع سواد ازوی زایل کردد و غایت او انجاست که نوشادر محلول کبریت
خود بماند و سیاه و تیره نکردد صد مثقال زیبق معدنی منعقد دو مغرفه حدید منعقد
کند چون کرم کردد ده مثقال طلق محلول بروی طرح کند به نوبت ثابت کردد بچند بار
بیشتر که ازوی چیزی بیرون نیاید ازو باز بیرون اید فضه تنکلوشاهی و این عمل طوف
ذهبت ولاریب فیه خداوند دشمن انکس که کاشف اسرار حکما باشد حرز بحاو شا
کیپرنایلی والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

بسم الله الرحمن الرحیم

اینست مفتاح کنز الیواقیت و ان بکمالات که هر چندی که خواهد در عمل اورد
بروی اسان تر از ان باشد که طعامی بسازد یا لباسی در پوشد و سر کشف خواهم کرد
بی بندی و واصل بدانکه مس را کبریت تمام است که لیموانی و نوشادر را کبریت
تمامست که تصعید کنی و سرکه را کبریت تمام است که مقطر کنی اما مس قبرسی و تو در
کافی و حل عقد و اکر مس قبرسی نیابی الواح مس مجدد و معدنی غیر مغشوش داد که ده
و در کوره فقاعی نه در ان موضع که مجر تو دره باشد البته مکلس کرد و سحق پذیر شود
بعد
باب بجافی سحق کند و هر چه باب حل میشود در قدحی پاک میکند تا جمیع باب سحق
میکند و بعد از انکه خشک کرده باشد شش ساعت تمام سحق کند و بروغن زیت غیر
مغشوش چرب کن و بعد و یک بار یک دانک بوره ارمنی برنه در سحق و صیان دو نوبت
بکداز و مستزل کن تا مس قبرسی فرود اید چون حدید محرا این مس بسوز اند آنچنا
شرح دادم و باب بسای چنانکه بیان کردم و بجوشان چنانکه بیان کردم و سحق
چنانچه نوشتم اینست جسد مکلس و نوشادر کافی یکی لا غیر جزوی مسحوق در یخ جزو
اب صافی کن در قدح چینی هوا در دیوار بلند بکینه قدح خالی در افتاب هذا افتاب سرطان
واسد تا مصعد کرده مانند کافور ریاحی سفید و شفاف اکنون این جسد مذکور و روح
موصوف با هم دو وزن باید کرد و بکداختن تا جسد روح مطلوق کرده پس اول آن شش نیا

از سنگ خواهد ارزان شود / تو عمل کن که تمام است واما / سی قبرسی خواهد شو

مس مکلس با یک بار نوشادر مصعد سه ساعت سحق کن در قدح زجاج در صحن چینی صلایه
زجاجی بعد از سحق نیم ساعت تشویه کن نرم و نیم ساعت فرو کذار تا سرد کردد انکاه یکبار
دیکر نوشادر اضافه کن و سحق کند سه ساعت و نیم ساعت تشویه و فرو کذار تا سرد کردد
انکاه باز همین کن تا بشش نوبت سحق و تشویه واعفا این شش بار دوازده بار کرده
نه زیاده نی و نه کم انکاه قابل ذوب کردد قدحی مطین چینی بسر کوره تشمیع کرم کن
چنانکه انکشت را منع کند این مس را دو نیم دو وزن کرده بر کاغذی کرمه بدان قدح ریزد
هموار کن تا در حال بکداز دو باز چون نقصان نوشادر مجدد کند و از سه نوبت
بکذرانند که زیان میبرد این جسد سیاه چون سرکه مقطر عنبی بیند در حال سبز
کردد و مدت سحق و تشقیه ان میان افتاب و سایه بیک هفته جسد بیکبار روح
مطلوق کردد و بدان شرح و بیان که در کنز الیواقیت تمام کند این عمل مبارک راو
در بعث و در لعنت و سخط خدای تعالی باشد که این اسرار بر نادانان و جهال افشا کرده اند
مفتاح کنز الیواقیت تمام شد فصل اینست مفتاح کنز اللآلی بدانکه طلق چون محلول
شد و یک بانه روز بیوه شمس مقطر طبخ با فت چون خمیر شد و بعد از ان غسل و سحق چون بنوشادر
کافی که هفت بار بعد از تصعید ثانی حل و عقد یافت البته طلق بدین غواص میشود
بسحق و تشقیه و تشویه و امتحان انکه قلعی بدان ثابت کرد دارد و باز بیرون نیاید و صحیح
و سواد بیان کردیم و در تجربه صحیح کردیم که چکونه زایل شود و تمام اصل در کنز اللآلی ربع
کیپرنایلی والله اعلم بالصواب
اینست مفتاح الکنوز جزو تنکلوشاه

بسم الله الرحمن الرحیم

اینست کنز اللآلی فی القصه الکنز الاول فی الطلق الذائب الکنز الثانی فی الطلق
المکلس والمحلول الکنز الثالث فی الروح والجسد باب عمل کنز لولو اول دو ذوب و
غواص و تشمیع طلق که ان بمثابت زیبق ثابت است چون غواص شود خاصیت زیبق
مصعد تشمیع داود با نوشادر کافی مصعد مذکور که هفت نوبت حل و عقد یکی در
طلق نفوذ بکند پس نوشادر کافی را کبریت در افتاب طاقانا ب صافی تصعید کن جزو

مذکور فی قشر الجمرة و دو روز در سرگین اسب دفن کند بعد از آن بیرون آورده در طبقه ... ... بیندازد تا سبز شود و آنکه

سوی کند تا موضع دارو در مقطر او بر زدیابول مقطر و طبخ حکیمانه میکند تا حل گردد

چون آب روان بر سر کوزه تشمیع بر قدح زجاج مطین تشویه نرم دهد تا عقد گردد

باز سحق کند و بمثابت عمل اول حل کند بر وجه مذکور عقد کند و اگر نه سبز بود

جمام کرم نگاه دار در حل شود و در کوزه کوسفند منبع هم چنان چون هفت نوبت حل

و عقد یافت طلق یعنی محلول سواد دوازده ساعت تمام در بول صبیان مذکر و مؤنث

مناصفه کرده هفته در خمره مطین در میان آفتاب و سایه برورده و سه نوبت

در قرع جینی مقطر کرده طبخ کند دوازده ساعت تا طلق چون عجین کرده باب صافی سحق میکند

و میشوید تا نمک بول که در وی افزوده باشد برود و طعم تیزی ملح زایل کرده و سفید چون

کافور باشد چون خشک شد و سحق دوازده ساعت کامل یافت قابل تشمیع است

آن نوشادر که هفت نوبت حل و عقد کرده باشد در خورد این طلق مدبر میدهد

تا یکبار در خورد ... شش ساعت تمام سحق بکند و یک ساعت تشویه و بغایت نرم

و یک ساعت ... در نار رش شود باز بکدیگر اضافه کند تا بشش نوبت تمام این طلق در

وزن کرده با نوشادر آنگاه غواص باشد لا غیر آنگاه اگر خواهد عمل کند و طلق ذات

غواص ابیض و قلعی که سواد و صریر نداشته باشد سه نوبت در میان این طلق بگدازد

ثابت کرده دوازده و پاس سلیم بیرون آید بی نقصان و سواد قلعی بتوده مطبوخ بخل الخمر

المقطر اثنا عشر ساعة حتی ییبس فی القطع ساقی از آن و ساقی از روی قلعی با برادهٔ او

در قرع ... مطین در کوره مطین بطین الحکمة و باتش متوسط مقطر کند ابی سیاه مقطر میشود

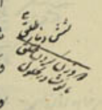
ثقیل متعفن و ان سواد اوست بیکنوبت یا دو نوبت تمام زایل گردد و مانند کوکب

درخشنده گردد و صریر بقشر البیض که آن طلق حیوانی است چون مکلس باشد طریق

او آنست که او را از آن پوست تنک پاک کند و سحق کرده در نوشادر محلول طبخ کند

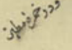
یا در بول شمس مقطر مذکور دوازده ساعت تمام آنگاه که چون خمیر شد با بصافی بشوید و در

سحق تا بول برود و طعم و تیزی و شوری ملح یکبار زایل کرده آنگاه عجین کند بنوشادر محلول









و در خمره مطین که از آن پر باشد در کوره غاران هند بازنهد و ثانی و روغن با آب صافی سحق کند و بشوید

تا تیزی و تلخی نوشادر برود و باز بنوشادر محلول عجین کند تا سفید بیرون آید و در چون

کافور و هیچ لون سیاهی در وی نماند و اگر مفرد را عمل کند چنانکه هر نوبتی دوازده ساعت

سحق نیبیب کاه آنگاه در کوزه غاران هند تا سفید بیرون آید هر دو نوع مجربات

چون یکبار سفید و براق شد و در زجاج مطین بر سر کوره تشمیع در میان خل

مقطر دوازده ساعت طبخ کند تا در طبخ با بیرون آید سحق کند و قلعی را یکدوتو

در تلحیف این بگداز و صریرها و بیکبار زایل کرده آنگاه در درجه ثالثه میان این

طلق غواص تلحیف بگدازد تا ثابت کرده و از دوپاس سلیم و بی نقصان بیرون آید

در باب بیاض هیچ عمل از اینها سان تر نیست و این مفتاح فتوحات و مصباح روح و صلاح

کائنات و سایه حرامات و گنج گنجهاست و لولو بی قیمت و منتهی راندگره و مبتدی را بهره

کنز ثانی در تکلیس و تحلیل طلق پس اگر خواهد که این طلق مکلس کرده آنچنانکه

بیان کرده مشروح و واضح و مبین و روشن کرده و وزن کند با نوشادر محلول آن تعدد کرده

میان در قدح از زجاج با چینی هموار مطین بطین الحکمة در کوره مربع اندرون و بیرون بطین

الحکمة مطین و خشت بمیزان حکمت در ناری که ... چهار ثقبه بر سقف آن کرده باشد

تصعید همی کند در شبانروزی تمام ربع کند که شب و روز مساوی بوده و روز دوازده

ساعت محلول خورد مکلس دهد تا شب دو وزن کرده شش ساعت سحق و یکساعت اعنا تشویه و یک ساعت م

و شب دوازده ساعت تصعید بنار لین تا روز تکرار عمل تا آنگاه که نوشادر با بون

طلق شفاف و سفید و براق و نورانی چون قمر منور بیرون آید چون نوشادر با بون طلق بپرد

ایغاثت کامل است و طلق مکلس کرده چون هبا و هم چنان غواص باشد از آن نوشادر محلول

و بدین دو وزن کردن بروز تصعید کردن بشب و سحق و تشویه و اعفا چون بدین

مثابت رسید این طلق مکلس به نوبت بر روی طرح کنی ثابت کرده دوازده پاس

بیرون آید اگر خواهی دو نوبت این قلعی را تلحیف این بگدازی ثابت کرده دوازده پاس

سلیم بیرون آید اگر خواهی که بر مس طرح کنی آن نوشادر شفاف براق را حل کرده فی وقد

ودود خود داین کلس دهی و جرسه ساعت سحق و نیم ساعت تشویه سپد هی و نیم ساعت فرو میکذاری
تا سرد میکرود بازاعادت میکنی و سادریاتی میکنی تا انکاه که قدری از وی بر لوح مس فکنی
الحال بکداز دو دود نکند و از باطن او غوص کند و چون بشکنی سنکی او را سفید کرداند چون
سیم زیبق شفاف انکاه مس و اچند بار حل و عقد باشی خود با کبریس را نعز کرده اند و کو
ان نوشادر باشد جمیع عیوب مس زایل میشود انکاه پنج مثقال از این مس بکداز و دو دنک نو
از این اکسیر اعنی طلق مکلس غواص مشمع مذکور بروی طرح کند نقره دو باسته بیرون اید
اما اکر خواهد که حاصل کرداند نوشادر حکمار الجهت نوبت حل و عقد باید کردن و نوشادر
حکما انست که جزوی بود و غیر مطحون جزوی قلیا اشنان غیر مغشوش و جزوی زاج سفید
مشوی و جزوی نوشادر کانی مصعد و جزوی مصطکی نباتی غیر مغشوش و جزوی فضله
کلاب اعنی استخوان که اخته که سفید شده باشد و جزوی براده حدید پاک غیر مغشوش
جزوی موی سر ادمی تنبه جوان بمغز اینچه دد کرده و جزوی بوره ارمنی و جزو نبات
مشوی کرده و جزوی نمر مشوی منقی هر یک جدا سحق کرده و باز جمع امیخته دوازده
ساعت تمام سحق کرده در شش چندان بول صبیان مقطر طبخ میکند تا نصفی از بول طبخ
برود و نیمی که بماند از ان راصاف کند و در قدح زجاجی مطین چهار انده میکند تا عقد کردد
نوشادر حکمان یابس کند و در قنی سنر مذکور بروجه مذکور و باد و ده در حمام کرم
بحرارت حمام حل کند و باز بر قدح زجاج مطین بر سر کوده تشمیع طبخ نرم کند تا
تا عقد شود هفت نوبت این نوشادر حل و عقد بباید ماند سی کرده نامذ که
در ده روز تمام بحرارت افتاب سحق و تشقیه این طلق را چون اب حل کرداند اکر
منقی بود چنانکه بوی رسید او را ثابت کرداند و اکر در اشویه قصبه فارسی باشد در
کل حکمت چون تشویه ها ثابت کرده و چند انکه بیشتر کداز نیکوتر و بهتر بیرون اید
از دو باس سیم بدر اید تمام شد عمل غواص کردن طلق مکلس کرده طلق و حل کردن او
بر تجربه جمع معمول بیست کاب مکرر بی نا دواز این عمل کیونس طلق و خزاین مدبرک
معمول کرده کلس سیم دد دروح و جبه جزوی فضه دو باسته بر کیرد براده سازد و از ا

براده مشی



براده شش دینار بر کیرد و یکدینار زیبق منقی مذکور با وی سحق کند سه ساعت و نیم تمام
و نیم ساعت فرو کذارد تا سرد شود باز یکدینار دیکر زیبق برهند و سه ساعت تمام
سحق کند و نیم ساعت تشویه دهد و نیم ساعت فرو کذارد تا سرد کردد بتکرار عادت
روح با جسد ان شش دینار براده یا ورق فضی دوازده دینار تمام کردد نه چند زیاده
نه ذرکم بلکه مساوی بعد از ترکیب بیست و چهار ساعت کامل سحق کند و یکساعت
تشویه دهد و یکساعت فرو کذارد و اعادت کند تا سه نوبت تمام است انکاه نوشادر
وزن شود و با
در خورد سید هد و تشویه میکند تا سرد کردد و دو نوشادر هیچ دینار تمام بیرون اید اکنون
بین الفدحین المذکورین باتش ملانه تصعید کند بدوازده ساعت کامل دور بیهی
تا نوشادر و زیبق تصعید میشود و جسد مکلس تا اکر زیبق و نوشادر بلون فضه از
قدح زیرین بر قدح اعلا نشیند چون لولو مکنون شفاف و غلطان اکنون فضه
و نوشادر بحال لفضه زیبق دکن روحی و نقره مکلسه دکن جسدی و نوشادر بعینه
منقی اکسیر حمره و بیاض در ان هر سه پس این نوع او حل باید کردن و اول خوردن
زیبق مصعد منقی دادن و تشویه کردن و تقبه و سحق تا انکاه که غواص کردد یکدینار از
بر پنج دینار نقره کداخته انداز دیه سه نوبت در ورق فضه و خمیر بهر دیناری دانکی نقره
بر هدو به سه نوبت یکی از وجسد فضه مکلسه را هم بدین طریق تشمیع کرده اند که
وکی جداخواهد طرح کند یکدینار بر پنج دینار مس کداخته بسه نوبت طرح کند هر نوبتی
دو دانک جزوی در دو نوبت تا نیکو دارد بخورد و خمیر اعنی نقره محلیه باید که چنان
خود کام تمام بیست بهر دینار دانکی خمیر تمام است و اکر هر دو باهم با هم درنکند خمیر مذکور
انکاه بنوشادر غواص کند غایت کمال عمل است و این اعمال که امروز شما خدایان
کس ختمناک باد و روز قیامت که این کتاب مبارک مجرب بدست نا اهل در دهد
یا جاهل را از این اعمال اکاه کرداند یا اکر بدست نادانی افتد دمن که تنکلوشاه کبیر
در این اعمال هیچ شکی ندارم منا قوله الحاجی
بسم الله الرحمن الرحیم

واعقلک که نکوارزو م

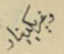
حرره تنکلوشاه کبیر

ابیث کنز الیواقیت الکنز الاول فی الروح والجسد الکنز الثانی فی النفس والجسد الکنز
الثالث فی الجسدین والروح الکنز الرابع فی اکسیر الاعظم فالحمرة کنز اول در ترکیب
روح وجسد وازین ترکیب انس بخار حکمت حدید محمر شود وازحدید محمر زر اکسیر و نقره
زر شود و تا تو بحکمت و میزان حکمت جسد را روح مطلق بکنی از وی تا به نیابد و
تا جسد با روح برابر نشود در امتزاج نیاید و قابل ذوب نشود تا ازین نکو دو روح نشود
اینکه ترا در علم جسد و روح تمام است طریق علم ترکیب جسد که آن مس مکلس
و روح محض که آن نوشادر مصعد است نوشادر کانی باید و از نوشادر معمول که اهل
صناعة دارند و از نوشادر حکمت احتراز باید کردن درین عمل و نوشادر کانی
البته مصعد باید کرد نوشادر بی عمل مدخل ندارد و از ابیات با آفتاب وافی
مصعد میشود و مفید است و از بول انسان مقطر تا در تقطیر سفید شود به تو
حفظ و بول صبیان بهتر باشد مذکر و مونث باهم باید نوشادر را اگر خواهد از آب
حال واگر خواهد از آب دریای انسانی مقطر که حکما آن را ماء البحر خوانند البته باید
که مقطر باشد تا سفید کرده یکنوبت تمام است واگر بدو نوبت کند شاید غایت کمال
باشد و میزان آن ده است تا یکی اعنی شاید که بول مقطر یا آب صافی ده جزو باشد و نوشادر
یکجزو باشد که آب ده جزو بود و نوشادر یکجزو باشد که آب ده جزو بود و نوشادر
دو جزو و چهار جزو آب و جزو نوشادر در قدح چینی که دیوارش بلند بود و بیش
هموار یکجا در قدح آب و نوشادر دارد و یکجا خالی بود سرگشاده در آفتاب نهد
و اسدی بنهد در روزی که باد و غبار نبود تا نوشادر را از ماء البحر مقطر یا آب صافی
مصعد کرده بعد از آن نوشادر را از آب بیرون آید بخاصیت نظر شمس و برد هوا و قدح نشیند
سفید و شفاف چنانکه جوهر الماس کافور ریاحی نتوان شناخت بگذارد در آفتاب تا خشک گردد
باحتیاط باستخوان تیز بر گیرد نیست تدبیر تصعید روح تدبیر کلس جسد مس کانی را اس
قرصه سازد چنانچه مس جید غیر مغشوش را چندانکه خواهد الواح دقیقه بسازد و در
کوزه جدید و در کوره فخاران در آنجا وضع کرده نهند تا کوره ایشان سرگردد و مکلس شود

وسحق بیر با آب صافی کند در قدح چینی بقهر زجاج وهرچه باب حل میشود در قدح
دیگر میریزد تا همه باب سحق کند آنگاه بنهد تا جسد درین آب نشیند باحتیاط آب
از سرش صافی کند و جسد را خشک کرداند و سحق بلیغ کند و بروغن زیتون غیر مغشوش
چرب کند و بعد از آن بوده ارمنی بنهد در سحق و بگدازد و در میان دو بوته
تا او بوته بالای کف در بوته زیر مستنزل کرد و جسد سرخ شفاف است مس فرنجی
صافی این را بدین تدبیر اول مکلس کرداند و بر تدبیر جسد واگر دیگر باره بروغن زیت
چرب کرده بگدازد و مستنزل کرداند باز بطریق اول مکلس کند در غایت کمال باشد
چون سحق کرد نگاه دارد این است تدبیر کلس جسد اکنون بدانکه جسد مکلس هست
و روح مصعد هست خل مقطر می باید و بس خل عنبی بیض سه ساله در غایت
کمال باشد و کهن بکمال نشاید والبته مقطر یکبار تمام گرداورا مفرد در قدح چینی
با سفالین مطین مقطر کرد باقی تا سفید شود و تو بیبا و در وزن کردن است
و سر حکمت در آن تدبیر است و جمله حکماء عالم من المشرق الی المغرب اسرار این
مخفی اند کرنداند که این جسد از آنچه طریق روح شود که دو وزن کردن است و
سر حکمت در آن جسد حد بقرابد بذوب و حدید محمر کرد در بیان کشف سر کرد
این مس مکلس شش دینار و از نوشادر مصعد یکدینار در وصلابه زجاج با
سحق چینی سه ساعت تمام سحق بکن بعد از آن بر قدح چینی مطین بر سر کوره تشویه
تشویه ده باحتیاط باتش چون چراغ چندان که کرم کرد تمام است و در کوچی
او را سحق بکن که روح بغارت هوا امتلائی کرد چندانکه تشویه کرده و به نیم ساعت
فرو گذارد تا سرد گردد آنگاه یکدینار نوشادر را اضافه کن و بزمان مذکور سحق
کن و بزمان مذکور تشویه ده و بزمان مذکور فرو گذارد و هر نوبت یکدینار
نوشادر تا آنگاه که دو وزن کرد این شش دینار مس مکلس دوازده دینار
کرد چنانکه ذره کم و زیادت نباشد اگر در تشویه نقصان کرده باشد در نوبت
هفتم اضافه کند و سحق چنانکه می باید که شش دینار جسد دوازده دینار کرد

با روح اینجا روح با جسد ممتزج شد اکنون مانند موم گدازد و در گداز حکمت جسد
روح مطلق کرده بیان ذوبان فلج چینی مطین بر سر کوره تشمیع نه و بیان
گرم باید کردن که انگشت منع کند از لمس روح و جسد دو وزن کرده بدان فلج
در نیکا در کاغذ پاک کند و بر فلج در یزد و پر مرغ پاک هموار کند بر فلج چنانکه
همه جا یکسان باشد تا گاه مانند شمع مصفی در گداز آید و روح و جسد هر دو با هم
یکدیگر گدازد و روان شود و این از این حکمت و عجایب صنعت و بدایع قدرت خدا است
که جسد چون مکلس و روح فرار چون نوشادر که از بی آغاز آتش در گداز نجاید
بحسب خاصیت روح مطلق ظاهر میکند چون یکبار حیث روز دیگر در وزن برد و
یکبار دو بار شود و آنچه در فلج دو شده باشد بتراشد و بان جمع کند و وزن کند هر چه
نقصان کرده استادان دوازده دینار که اول بود از روح باشد که جسد مصعد
نشود و ما نقد ر که نقصان کرده است نوشادر مجدد مصعد اضافه کند و تشمیع
کرده باز بطریق اول بگدازد و باز سرد کرده وزن کرده هر چه در باید نوشادر مجدد اضافه
کند و بگدازد تمام است و از سه نوبت نگذرد و اگر بعد از این روح
مطلق اگر چه سیاه باشد اما چون خل مقطر بوی رسد فی الحال چون قرمز کرده
گداز ابر مکدر بیرون آید و سبز و روشن کرده اکنون مدت تمام میان پکهنا است
خل مقطر چند انکه جذب کند با حتیاط بدان خل نمناک میکند و بقهر زجاج در
صلابه چینی با حتیاط بدان خل نمناک میکند و بقهر زجاج در صلابه چینی یا زجاج
سحق میکند در موضعی که گرد و غبار در انجا مدخل ندارد و بی آفتاب در میان تمام
پکهنا یکبار بگذرد و در نجا تا باران مختلف کرده و دو هفته در سبزی چنان روشن و با شعاع
و لطیف و نورانی و شعله زن بیرون آید که پنداری بجای زدی صنوبر آمیخت و نجار
حکمت حکما و این نجار تا با حدید و وزن نکند مفید نشود زیرا که حدید که جسد است
تا با روح اعظم که ان نجار حکمت است دو وزن نشود نگدازد و دو وزن کردن آن
شش دینار را با یکدینار بر وجه مذکور مسطور شش دینار براده حدید غیر مغشوش بیوج





و هر یکم نار

و هر یکدینار دو نجار حکمت بدو ساعت کامل سحق کند و بروغن زیتون غیر مغشوش
چرب کند و بر فلج مذکور بر سر کوره تشمیع نشویه دهد نیم ساعت و نیم ساعت
فرو گذارد و تا سرد کرده تا بدین طریق هر یک نوبت یکدینار از نجار و مسحوق مذکور
چرب کرده بدهد الی نوبت غیر مغشوش تا آن شش دینار برادهٔ دوازده دینار کرده جهد نه
زیاده و نقصان آن نگاه بوطه محکم استوار کند و بدمد چند انکه شعاعات مختلفه
و نجاری منقطع کرده میدهد باتش سخت و دمیدن میکنانند تا آهن بگدازد و فرو نشیند
و چون سرد شود بوطه آن برداده کرده با یکدینار از نجار سحق میکند و بروغن زیت
غیر مغشوش چرب کرده میگدازد تا هفت نوبت تمام کرده و بقدرت خدای تعالی
آهن بلون یاقوت احمر شفاف و بیرون آید و زر دو سرخ باشد چون پوست نارنج
تازه چین چنان با شعاع تمام حدید که در کوره بتابی و سرخ کنی و نرم و دود
گداز چون نقره باشد و با زیچون یکدازی اکسیر کند و با نقره چون یکدازی زر جدا
دانک عیار شود و با زر و نقره که یکدازی زر تمام عیار شود ترکیب اندرا لقا
و طرح و اگر خواهی یکدینار از جسد و یکدینار زر محلول سه نوبت با هم یکدازد و در
خلاص نه آهن صبغ خود برد و دهد و زر سرخ کرده سه نوبت تمام هر نوبتی بمثقال
حدید زر گدازد و الغایة فی النوبة الثالثة زر سرخ اینست و زر سرخ اکسیر
فضه است یکدینار با یکدینار سه نوبت بگدازد حاجت بخلاص نیست تمام عیار
تنکلوشا هی که شعاع او با سرخی زند مشرقی و اگر با نقره جزوی سه نوبت بگدازد و در
خلاص هند چهار دانک عیار بیرون آید نوبت اول نقره بعیار ده و نیم دینار بیرون آید
سرخ شفاف مشرقی و نوبت دوم یکدینار دیگر حدید محمر سه نوبت با او بگدازد
و در خلاص هند چهار دانک عیار بیرون آید سرخ تنکلوشا هی و در نوبت سیم یکدینا
دیگر یا یکدینار بگدازی پنج دانک عیار بیرون آید و غایت کمال عمل اینست و اگر باز دو
نقره خواهد از جسد جزوی و از نقره که در و باسی باشد دو جزو از زر جزوی سه نوبت
با هم بگدازد و در خلاص هند ده نقره تمام عیار از خلاص بیرون آید سرخ و شفاف

نادری شرقی تکلو شاهی معمول این رسالهٔ خالص است مفتاح اسرار حکمت و مصباح
انوار صنعت و خمیرمایه اکاسیر حرفه و این عمل مبتدیان را تبصرات و منتهیان را تذکره
و این کبریا قوت اول است و خدا شاهد عدل است بر تصحیح این عمل که بکرار دیده
در ترکیب دقیقه از دقایق آن منا و لا العمل الی آخره مهمل و معطل نیست و نسلا
حکمت را همین بابت تمام است و کنوز از انجا بجا حاصل اید خدا داند که دریغ ننمودن
نکردم مبتدی و منتهی باید که در عمل تقصیر نکنند باب پنجم یا قوت دوم در ترکیب نفس
کبریت احمر هندوستانی شفاف موزون مانند مخ البیض در لطافت و شعاع چون
برقخانه یکی بعیار سیم سفید بیرون مفرد اعمل کند و تمام است شرح کوکرد مس ...
بیان کردیم که مفرد را چگونه مکلس کنی شش دینار مکلس بر گیرد و بر صلابه چینی نه و یکدینار
کوکرد زرد هندوستانی با او سحق کن دو ساعت و نیم ساعت فرو گذار تا سرد شود باز
یکدینار دیگر کبریت اضافه کن و بسای دو ساعت و نیم و شو به ده و نیم ساعت فرو
گذار تا سرد کرد دیگر یکدینار دیگر اضافه کن تا این شش دینار مس مکلس دوازده دینار
کرده و نفس و جسد آفرین و نه کو انکاه همچنان بکدار کرد روح جسد را بگداخته
و سرد گردان و وزن کردان و وزن کن و هرچه کاسته باشد کبریت مفرد را اضافه کن
و سحق کرده بکدار و باز بوزن او لچند انکه در یابد کبریت اضافه کن و بکدار این نفس
اعظم اعنی کوکرد سرخ آنچنان خاصیت دارد که کوکرد سرخ دارد اگرچه سیاه است اما
سرب را ثابت کند و سرخ شفاف گرداند و خواص حدید محمر جمیع در وی پدید اید اما
سواد زایل باید کردن یکی از سه با زاج قبرسی محلول یا بعسل نحل مقطر یا بروغن
زیتون غیر مغشوش و زاج قبرسی محلول اگر خواهد سحق میکند و از این یکی هر کدام که داند
در خود دید دهد و لشویه میکند تا کم شود و اگر خواهد سحق مذکور در ثلثه
می تابد در این محلولات هر کدام که دارد می پزد تا سرخ شود یا اگر بطلخ در زجاج مطین
سرخ کند چنانکه هرچه در طلخ سیاه میشود همه بزدید او طلخ عسل مقطر یا روغن زیت با زاج
محلول بلون دارد بماند با از لون خود بکرد دود و سرخ بیرون اید طریق رابع که از آن

باب پنجم در ...
طریق پنجم در ...
دینم ساعت ...
تا محلول م

بخار زنتوان کرد

بخار زنتوان کرد و بلد خامس شرقی نتوان شد الست که مسحوق را بخل مقطر یا بدهن
الزیت غیر مغشوش یا زاج محلول عجین میکند و در کوره بخاری می نهند تا سرخ بیرون اید
و دو سرخ کردن این نفس مدبر بغیر از این چهار طریق دیگر نیست و هر چهار مجرب
اینست کوکرد سرخ و سرب چون نوبت در تلطیف این کبریت بکدازی ثابت کردد و اگر ...
و اگر باز د بکدازی برابر و به نوبت در خلاص نقره زر را سرخ کرداند چون حدید محمر
و اگر سه نوبت با نقره بکدازی و در خلاص نقره هر سه بار بر نقره بعیار تنجداناک بیرون
اید تمام نادری شرقی و اگر با زر و نقره بکدازی از زر یکدینار و از نقره دو دینار و از این
جسد بارک محمر مسوم غیر مکلس جزوی سه نوبت بکدازی و در خلاص نقره زر و
نقره تمام عیار در خالص بیرون اید و در این عمل سرب را همین تنقیه بر ...
که از البوهان براده کند و آن براده را بمخ البیض مسلوق برابر کنی و سحق کرده بچو
عجین در حجره کنند مستطین که از وی بر باشد در طون حمام نهی بموجبی که حرارت آتش
باشد بیرون ناوکی و بکدازی و مهان دو بوته مستزل کردانند باز براده کنی و جزوی
با جزوی صفره البیض مسلوق عجین کنی و باز در طون حمام نهی غایت عمل سه نوبت
و در سرب تنقیه از این آسان تر و مفید تر نیست و تمام است و زاج قبرسی زرد و
سبز و سرخ هر کدام باشد در پرورده منقی در حمام کرم بحرارت حل شود والله اعلم
اجتنا انک محمر منو و کر بغیر از زر محمر مکلس کر قائم مقام ان زر مکلس غیر محمر است هیچ
جسدی قائم مقام او نیست الا حدید محمر و هیچ چیز قائم مقام حدید محمر نیست الا
این جسد انکه محمر و زعفران الحدید خود در عمل سیم بکار میرود و این عمل کبریت احمر
من اوله الی آخره مجرب مکرر نوشتم با شعب و فروع و اصول و از این بکمال خزائن
ملوک معمور شود و سلاطین را ذخیره باشد اغنیا و فقرا را مفید بود باب ششم
در کبریت یا قوت سیم در ترکیب جسدی که انرا مس مکلس و تدبیران بیان کردیم
و جسد دیگر زعفران الحدید است و افضل ان حدید محمر است مکلس و اگر نداره
سه جزو و براده حدید غیر مغشوش و نیم دینار زر نخ احمر شفاف مسحوق و نیم دینار

باب ششم در ...

زاج قبرسی زرد با زاج سرخ وسحق نخل غیر مقطر تا زعفران لطیف پیدا شود که هفته
کامل مانند قوس وقزح در الوان ولطایف وهیچ طریقی آسان تر نیست
که یک دینار براده حدید مغشوش ویک دینار زرنیخ احمر یا زاج اصفر دو وزن کرده
وجمله با خل مقطر سحق در آفتاب تا زعفرانی گردد ومدت طویلش یک هفته
زعفران حدید واز این جسد شش دینار برگیرد واز جسد مکلس مذکور یک دینار
~~با ازمحلش شش دینار برگیرد واز جسد مکلس مذکور یک دینار~~ وسه ساعت کامل سحق کند
ویک ساعت کامل تشویه متوسط حکیمانه بدهد ویک ساعت فرو گذارد تا سرد شود با
یک دینار دیگر جسد اضافه کند ومدت زمان سحق سه ساعت وزمان تشویه یک ساعت
واعقا یک ساعت تا دوازده ساعت ده دینار کرده وجسد یک شود آن را نتوان کرد
الا در بوته واگر در بوته نگدازی بزیان آید پس از این جسدین واز زنجار با بیضا
با نوشادر ثابت محلول ونوشادر بیمنات نوره محلول ثابت کرده وعنات نوره را
هفت نوبت حل وعقد باید کردن آنگاه نوشادر سحق میکند وعنات محلول مذکور
بجوید و ... میدهد وتشویه میکند تا چون سحر قایم گردد ثابت وحل او در دو
منفی است در حمام گرم تا بحرارت حمام در دو روز حل گردد آن محلول ثابت
در جسدین مذکورین دو وزن کرده می باید دادن وتشویه حکیمانه کردن بر کوره
تشمیع با دراقنا بعد از آن انگار زنجاری کرم دو واگر با نوشادر ثابت بجز محلول
دو وزن کنی چنانکه از جسدین مذکورین ویک دینار نوشادر ثابت سه ساعت
سحق کنی ونیم ساعت تشویه دهی ونیم ساعت فرو گذاری تا سرد کرد تا این دو ...
بیست وچهار کرد بما لا زیاده ولا نقصان آنگاه بطریق روح وجسد ونفس
وجسد بر سر کوره تشمیع بگدازی سه نوبت آنگاه نخل مقطر تنقیه کنی چند آنکه
جذب کند در سحق بلیغ خشک میکنی در سایه در موضعی که گرد وغبار نباشد
این عمل کند تا یک هفته تمام گردد زنجاری از دو جسد وزن کرده وسه نوبت
گداخته ونخل مقطر زنجار ساخته این ترجمه اعلی زنجار تغلب ... فضه

مطوسه

[illegible]

مطوسه را چون سه نوبت بتلجیف این بگدازی پنجدانگ عیار مغربی سبز شعاع
تنکلوشا بیرون آید باب نطوس فضه جزوی اهات اب نادسیه مجدد وجزوی
قلیای اشنانی شیر دار سفید بهم سحق کرده در ده جزو بول صبیان مذکر ومونث
مناصفه کند ودر خم مطین کند سر نهاده ودر آفتاب هر روز نخندیا تحرکت دهد
روز دیگر صافی کند وبوزن آن قلی اهات و آنها مجدد کند سه روز تمام وهر روز
منکوس کند آنگاه صافی کرده در قدح مطین بر سر کوره تشمیع طبخ میکند مع اکسیر
تا آب با ونیا که کرد واکسیر در وی حل شود واکسیر او براده حدید است یا زحل
حدید که با کبریت اصفر مغرد دو وزن که بوزن حق گران شش دینار زعفران حدید یا باشد
با یک دینار کبریت وسحق دو ساعت وتشویه نیم ساعت واعقای نیم ساعت چون
دو وزن کنی در صره کتان ببندی ودر آن با وی وطبخ حکیمانه میکنی تا آب سرخ آید
کرد واکسیر در وی حل کرده واگر زعفران هفت را بر نفس باید که متمتع باشد بنوشادر
غیر ثابت محلول واین آب کر الواح فضه را اگر بر آتش تابانی تا سرخ گردد ودر آن
آب غمس کنی در باطن وعوض کند ومانند پر طاووس وقوس وقزح زنجار ملمع
بیرون آید آنگاه در میان زنجار ملمع آنست که از دو جسد ودو روح ترکیب کنی چنانکه — [margin: یکبار از دو زرنیخ زنجار ملمع ح]
فضه را سه نوبت در تلجیف این زنجار بگدازی پنجدانگ عیار بیرون آید بخیر زند
بهم بیاری وانکه که سه نوبت بگدازی تمام عیار بیرون آید شعاع او سبز باشد
چون زر مغربی تنکلوشا هم واگر آن فضه مطوسه را در تلجیف مس مفرد
بگدازی سه نوبت چهار دانگ ونیم عیار بیرون آید واین اثر بسیار کار آرد زمین باد
دار که هزار جان وچهار دانگ زر ودو صد هزار معدن وکان از زر ودو صد هزار جان خزینه
پر از در ولؤلؤ ومرجان ارزد واگر یک دینار فضه دو با سیم با یک دینار کبریت اصفر
بگدازد در بوته سحق پذیر شود ومکلس تشویه یابد آن نوبت راست بعد از آن — [margin: بعد بار دو فص بیت باز دو حکم / تنقیه وتشویه ح]
در میان آن نحاس مکلس تلجیف بگدازد چهار دانگ عیار بیرون آید زر سبز
تنکلوشا هم واین عمل در غایت آسانی است وخزاین ملوک وسلاطین عالم

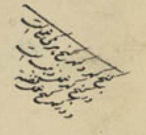
ازین معمور کرد دو این سوایه حکماء عالم است باب عمل چهارم واین کنز یاقوت
چهارم است وختم کنز المواقیت همراست ذدرخ مذکور براده کند وشش دینار
ازان براده یکدینار زیبق منقی است که بنوشادر محلول طبخ حکیمانه میکند تا
سواد او یکبار زایل کرده وماند کوکب دری کردد وبطبخ بغایت نرم واهنه
باید کردن در نجاج مطین بر سرکوره تشمیع انکاه یکدینار ازین روح منقی در
خورد شش دینار براده شمس محمر منور براده کرده دهد یعنی باهم بدو ساعت ونیم
تشویه نرم ونیم ساعت اعفا تا دو وزن کردد وشش دینار براده دوازده دینار
شود دو روح اعظم منقی با جسد اعظم محمر دو وزن کرد وانگاه از نوشادر محلول
~~در خورد میدهد هر نوبتی ازان دوازده دینار وز نوشادر یکدینار دو یعنی دو ساعت~~
~~وتشویه نرم ونیم ساعت اعفا تا دو وزن کرد وشش دینار براده دوازده دینار~~
~~روح اعظم منقی با جسد اعظم دو وزن کرد تا انکاه از نوشادر محلول در خورد~~
~~هر نوبتی ازان دوازده دینار وز نوشادر یکدینار دو یعنی دو ساعت دو ساعت~~
~~وتشویه نرم ونیم ساعت اعفا تا دو وزن کرد وشش دینار براده دوازده دینار~~
~~روح اعظم منقی با جسد اعظم محمر دو وزن کرد تا انکاه~~ از نوشادر محلول در خورد
میدهد هر نوبتی از دوازده دینار وز نوشادر یکدینار دو یعنی دو ساعت تشویه ورنیق که مفوم شده
نرم ونیم ساعت ونیم ساعت اعفا تا این دوازده دینار ~~هجده دینار~~ هجده دینار کردد
وسه دو زمام شش دینار براده زر محمر شش دینار زیبق شش دینار نوشادر
ترتیب که چون به وزن تمام رسید یکشبانه روز دیکر یعنی باید کردن ویکساعت
تشویه نرم ویکساعت اعفا باین نهایت سه نوبت رسد تمام است اکنون احتیاج
دارد بتصعید میاند وقدح از نجاج یا چینی مهندم برهم ساخته ووصل
وصل محکم کرده ومربع ظاهر وباطن مطین بطین الحکمة وخشت باتش
متوسط هجده ساعت اگر مایه او روح باشد ویا زیبق مفرد ویا نوشادر مفرد وقدر
ساعت کامل اتش متوسط تمام باشد بعد ازان که هر دو روح مصعد شود

چون مصعد را

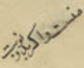
چون مصعد را با جسد دو وزن کند وهرچه در محلول وزیبق او را با زیبق ونوشادر نقصان یافته اضافه کند و
کند جدا ازان با جسد زر تا تمام زر تمام یعنی شود وشب تصعید از زیبق که شب ورو وتشویه واعفا میکنند بطریق
مشادی باشد تا زر مکلس کردد وزیبق ونوشادر وبلون زر محمر سرخ بیرون اید اکنون مذکور تا دو وزن
زر محمر هست وزیبق محمر هست واگر زر محمر باشد باید زر مکلس کرده وزیبق ونوشادر
وزیبق بلون زر غیر محمر بیرون اید باید نه بی نوشادر حل کند وزیبق وزر را هر
کدام که خواهد بدان مشمع کند چندانکه غواص کرد دا پس اکسیر اعظم اگر خواهد منفرد
عمل کند واگر خواهد مرکب مرکب انکه شش دینار از زر محمر مکلس برکیرد ویکدینار بغیر محمر
زیبق محمر در خورد دهد بدو ساعت یعنی ونیم ساعت تشویه ونیم ساعت
اعفا تا دو وزن کرد تمام انکاه نمایان روح وجسد انبوشادر محمر محلول
مشمع وغواص کند اگر مفرد باشد یکدینار نقره روباسته بکداز دو نوبت
یکدینار دارو بر مفرد مشمع روح با جسد ی در ورق زر کرده بروی طرح کند
زر تمام عیار مشرح ناری با شعاع سرخ بیرون اید واگر مرکب دو وزن
کرده را بنوشادر محلول منور غواص کرده باشد ده دینار نقره بکدازد ویکدینار
ازین اکسیر سه نوبت بروی طرح کند وخمیر بهند دیناری دانکه تمام عیار
مشرح شکاو شاهی بیرون اید تمام شد کنز الیواقیت وبحق آن بار خدای که آدم بی
پدر ومادر وحوا از پدر بی مادر وعیسی را از مادر بی پدر در وجود آورد و
درخت را پیش محمد در سجود آورد وبقدرت گندم در آتش رویاند و
گل از خار بشکفاند وقمر منور بر دست خیر البشر بدو نیم کرد واکر دابن صالح
بر دست عیسی درست کرداند ومرده زنده کرده که من درین کنز الیواقیت
نوشته ام در عمل اورده ام همچنان بیان کرده ام نه زیادت ونقصان
هر کس این عمل تجربات بر غیر اهل عرضه کند در دین مغلول شود ودر عقبی
مخذول وبی نصیب از شفاعت رسول واعمال او نامقبول شود والحال الله
هر کس که ساعتی در عمل آورد وپنهان دارد خدا از او راضی وخشنود

وصحیحه در دینی نیکبخت و در اخرت دولتی کرد و اینست اخر کتر ما در این قسم حرزه
تنکلوشاهی الکبیر البابلی و در محرات کرد این کنج نامه دروی نهانست هر کرا این
ببیند چشم او روشن شود چون در علی و در دیگر دکه خود چه دولت باشد اینست
کنج کهر در شمس منور کنج نامه تنکلوشاهی و در محراینست کنز الیواقیت و صحیح ذلک

بسم الله الرحمن الرحیم

اینست کهر کنج شاهی و کنج کهر تنکلوشاهی و دیگر کنج نهان قصه است و در کنج کهر بیان
ذهب است و عمل کردن اینست و می باید که مبتدی و مقتصد و منتهی از درجات
و مراتب و مقاصد در اصول و ارکان و فروع و شعب و اکوان و الوان در وسطی
واعلی بیان روح و نفس و جسد در مفردات و موازین و معیار و عیار و
مرکبات با طرح و القا در شمس و قرات همین طریق مستقیم نکاه دارد
که ازین جا بمنزل مراد توان رسید و این طریق میست که تنکلوشاه کبیر بابلی
و بعدد ستاره کان آسمان و ریکهای بیابان جهان و موی اندام جانوران دیو و بال الرحمن
و بعدد مردکان و زنده کان لعنت و نفرین و غضب از بار خدای جهان بران که کاشف

اسرار تنکلوشاهی بود عمل کنج کهر تنکلوشاهی بدانکه صبغ حمره در جسد مس است
و تا این جسد روح محض نشود و جسد جدید و انکه وی محمر نشود و اکر محمر شود
چون روح مطلق نباشد در وزن تا وزیادت میشود و بکاری نیاید و این جز بروح

حلال محض نشود و آن روح که حلال است نوشادر است در هر جه که هست البته
کافی باید که از نوشادر معمول حکمت و غیر کاری نیاید الا عقاب اکحا چون هفت
نوبت حل و عقد یافت البته طلق را حل میکند پس این نوشادر از نظر آفتاب بعد
مصعد کرده یکنوبت تمام است از نوشادر ده دینار و آب صد دینار قدحی چینی
دیوا ریلند که یکینه خالی باشد البته با فتاب سرطان و اسد و سنبله مصعد کرد و
از آب بیرون باید و در دیوار قدحی نشیند سفید تمام کافور و شفاف چون بلور بلور
و از جمیع اعمال ایضا عید نوشادر تر از همین طریق وافی و کافی است و این طریق



منث واکر بدو نوبت کنی غایت عمل باشد و از سه نوبت چون صمغ صافی بیرون
اید این نوشادر با احتیاط بر کیرد و حشات کرده نکاه دارد که یکینه علم اکسیر حاصل شد
باقی نوشادر در درجات اکر از بول شمس مقطر تصعید کند هم بدین طریق مدافقا
و مکرر کند تا بلون زاج زرد بیرون اید نوشادر اصفر اینست و اکر زاج سبز جافی
زنجاری محلول مقطر هم طریق عمل کند نوشادر اخضر اینست و اکر از براده نقره
بار متوسط بین القدحین بر کوده مرتع تصعید کند و تکرار تا بلون فضه بیرون
اید نوشادر فضی است و اکر براده ذر محمر یا غیر محمر باشد بنار متوسط بین القدحین
تصعید کند و مکرر کند تا بلون ذر بیرون اید نوشادر ذهبی و محمر اینست و اکر او
حدیدات و اکر اثات محمر باشد تا بلون وی بیرون اید نوشادر محمر اکلی اینست
و اکر زعفران الحدید همین طریق عمل کند نوشادر زعفرانی اینست و در بیاض تا هم مکا
فضه رو باشد که کافور حکمت نخاسی و کافور حکمت حدیدی اکر نوشادر از
هر دو و هر کدام که خواهد عمل کند تا بلون آن جسدی بیرون اید نوشادر شو
مبیض کافوری اینست و اکر از طلق محلول عمل کند تا ذا شب کرد سیما مکلس
شود و نوشادر بلون آن بیرون اید نوشادر مبیض طلقی اینست و فذلک تدابیر
در جمله نوع اینست که اکر خواهیکه نوشادر از مایعی تصعید کنی از اصافی نایه
کردن و در آفتاب وافی در این سه ماه که آفتاب در سرطان باشد و اسد و سنبله
ان مایع را اکر اب صافی باشد و اکر شمس مقطر باشد و اکر زاج اصفر و اخضر و احمر
محلول مقطر باشد بدان طریق که در آب صافی کفتم عمل کند که تمام است و اکر
اجساد و احجار مذکوره باشد بدر حمره در سرخ براده کرده باز و معکس شرخی با معز براده
کرده و قایم مقام ان که جسد حدید محمر باشد و اکر جسد اثات محمر باشد و اکر زعفران
حدید باشد جوی یا جوی نوشادر ده وزن بیاید کرد تا که نوشادر حل کرده باشد دو ده
زیبراد و سه دو اکر نه که نوشادر و غیر محلول باشد تا باید از براده هر کدام جسد که باشد
دینار غیر محلول باشد یکینا و ده و آنکه نه زیاده و نقصان میزان حق و معیار صدق و شق

تمام وزن شد در محلول م

ساعت تمام سحق بفهر زجاج شامی وصلایه زجاج یا چینی لاجرم مقدار شش ساعت سحق
بقدح هموار چینی مطین بر سر کوره تشبیع با آتش چون چراغ تشویه حکیمانه چندانکه
نیم کرم کردد و نیم ساعت آوازآتش دور کند تا نیم ساعت بکذرد و سرد کرده و یکدینار
و دانکی دیکر نوشادر را اضافه کند و شش ساعت سحق و نیم ساعت اعفا تا بشش
نوبت تمام این شش دینار باده دوازده دینار کرده و هر نوبتی دانکی نوشادر جهت
نقصان باشد آن یکدینار و دو تشویه بود اکر دوازده دینار بود تمام باشد
بکذارد اکر زیادة باشد تشویه نرم بدهد تا بیرون اصل آید و اکر کم باشد نقد اینقدر
کند در تشویه دوازده دینار تمام بیرون آید اینجا احتیاج دارد بتصعید و کوره تصعید
والاثال و اوانی که اظهر من الشمس است و ابین من القمر بین القدحین بدوازده
ساعت آتش میانه که میل بتیزی دارد البته نوشادر مصعد کردد اینجه
اکر باید کردن و عمل از محلول میکند و اکر نه همین طریق در دو وزن بجای می آورد
بدوازده ساعت تصعید میکند بدرستی و راستی که نوشادر را این اجساد مذکوره
بدین تدبیر مکلس کرداند با الوان اجساد بیرون آید بهر چه عمل کند و اکر دو بار
باشد برادة فضه و بجای آن کافور حکمت حدید و نحاس و بجای آن طلق محلوب
اما این نوشادر برای آن باید که هفت نوبت حل و عقد کرده باشد اکر نوشادر حکمت — بجهة طلق م
محلول باشد طلق را یکهفته در آفتاب حل کرداند و اکر نوشادر رکانی باشد طلق
ذائب و مکلس کرداند ~~و اکر نوشادر رکانی باشد طلق ذائب و مکلس کرداند~~ همین
طریق در دو وزن کردن مذکور بدوازده ساعت تصعید با نوشادر و بیض و کافور و توتیا
بلو طلق در زجاج بیرون آید اجساد مکلس شوند چون باب همه عالم اکر در ادنی و
اوسط و اعظم مبتدی و مقتصد و منتهی همین است که بیان کردیم امتاد این عمل — [margin note, illegible]
تمام است که نوشادر رکانی یکانی را یک نوبت بطریق موصوف معروف از آب صافی
با آفتاب وانی تصعید کند که فیه علم اکبر بجا آورده باشد و این درجات و مراتب در و
اعظم اعنی نوشادر از تجربات منست که شکلو شاه کیم و ترا ای مهوس اکر مبتدی و متوسط

ومنتهی

منتهی و واصل این عمل تمام است و رکن دیکر من مس است اکر براده مس مکلس است و نوشادر بلور
مس سرخ مصعد همین روح با این جسد در وزن باید کردن نقط و اکر مس مفرد اول بر خماهن
مکلس باید کردن تا اکر مکلس نکردد با روح ممتزج نکردد و روح مطلق نشود و اکر بجای
این مس مکلس حدید سرخ مکلس باشد هو افضل منه و اکر آنک مکرر باشد هذا مثله و
اکر زعفران حدید باشد چون تشمع شد انفع منه و اکر قائم مقام این اجساد زر مکلس باشد
مکرر و غیر مکرر این خود اکسیر اعظم است و لیکن این جمله از درجات و مراتب مجربات
و ترا همین طریق تمام است که مس را مفرد مکلس کردانی از یکنوبت تا سه نوبت و اکر مکلس
مرکب باشد آن خود اکسیر احمر است اعنی کوکرد سرخ و ترکیبات با کبریت اصفر و لبنان
خواهی در کداز و خواهی در تشویه و سحق و ذوب و جمله نوع مجرب است و ترا همین طریق
تمام است در ادنی و وسطی و اعلی که مس کانی اکر قبرسی باشد والله غیر مغشوش با الواح
رقیقه سازد و در کوزه فخار نهد در آن موضع که جو نوره نهند بدرستی که بسوزد و
مکلس و سحق پذیر شود بعد از آنچون آب صافی شود آب انرش بریزی و جسد را
خشک کرده سحق کند این یکنیمه دیکر است از نیما اکر نوشادر کانی یکنوبت با آفتاب
تصعید کرده و مس کانی بدین طریق یکنوبت مکلس کرده تمام است و رابطه میان
این هر دو حل عقد مبیض مقطر است حل عنی سفید بکا الله که یکنوبت مقطر کند
تمام است صنعت درمیان نکاه داشتن است که روح محض و جسد محض بدین نکاه داشتن
دو وزن است بیرون نباید باهم در کداز نیاید و چون بکداز جسد روح نشود
و از وی فایده حاصل نیاید پس عمل در وزن کردن روح است با جسد مایه جسد را
شش دینار از جسد مکلس بر کیرد و یکدینار و دو دانکی تا روح با وی سحق کند شش تمام
بعد از آن قدح چینی هموار مطین بر سر کوره نهد آتش مبیع نیم ساعت با آتش نرم تشویه
دهد چندانکه حرارت آتش کند بر کیرد و بنهد تا نیم ساعت بکذرد و این دانکی نوشادر
تشویه است ~~چون سرد شود یکدینار و دانکی نوشادر سحق تشویه است~~ چون سرد شود
یکدینار و دانکی نوشادر مصعد تجدید کند و شش ساعت سحق و نیم ساعت تشویه دهد

اعفا تا شش نوبت تمام این شش دینار جسد دوازده دینار کرده یکدینار زیادت بود
در شش نوبت تشویه برود و بمیزان حق و معیار صدق دو وزن نکرده و این اثنا
عشر دو وزن نکردن روح و جسد است بدین ترتیب اکنون در ذوب دو وزن
باید کردن قدحی مطین چینی باید لاغر بر سر کوده تشمیع با آتش نرم چنان کرم کند
دست را منع کند روح و جسد بروی ریزد بر کاغذ پاک کرده و بر مرغ هموار کند
تا قدح همه جا یکسان باشد کران چون شمع صافی بر آن آتش کداخته کردد تقدیر
خدا و این از امتزاج دو وزن است چون کداخته شد رود بصلایه ریزد بکذارد تا سرد کردد
و آنچه در قدح است و آنچه در صلایه است جمع کند و وزن کرده همان قدر که
نقصان کرده است نوشادر مجدد اضافه کند و شش ساعت تمام سحق کرده باز بدین
طریق بکدازد و هر نقصان در اول بنوشادر مصعد مجدد کند سه نوبت در
کداز دو وزن بیرون آید و اگر چیزی زیادت باشد بتشویه بوزن حق در و اکر در بار
مجدد تا در ذوب دو وزن بیرون آید اینجا جسد و روح مطلق شد کر اکر صد دینار
جسد طرح کند همان یکدینار باشد اکرچه تیره و سیاه باشد چون خلعتی مفطر
بوی رسد شد الحال چون جوهر منور و متلو که از بر سیاه مکدر بیرون آید این جوهر
سبز و روشن و طریق تمامی این عمل چنان است که هفت روز تمام این جوهر
سرکه جذب کند و بعضی اضافه کند و در سحق خشک کرده باز اضافه میکند در سایه
کر نزد باشد آفتاب بود روز هفتم سحق کرده در زجاجه کند و نکاه دارد که خمیر مایه اکسیر
حمرة این روح را و جسد را دو بار دو وزن نکردی یکنوبت در تشویه و یکنوبت
در کداز نوبت سیم دیکر این جوهر باز را محلول دو وزن میکنی و حدید باید
غیر مغشوش براده کرده شش دینار زنجار یکدینار و دانکی و سحق و شش ساعت
و تشویه نیم ساعت و اعفا ساعت و نوبت شش و در شش نوبت این شش
دینار حدید دوازده دینار تمام کرد و یکدینار زنجار در شش نوبت در تشویه برود
و چون بدین بمعیار حق و صدق رسد در بوته بکدازد بنفخه شدید

چندانکه قوت دارد و طاقت دارد تا شعار بخاری یکبار مرتفع شود چون منقطع
شد فرو کذارد تا سرد کردد براده کند و جزوی با جزوی زنجار را بامزد و شش ساعت
سحق کند حاجت بدو وزن کردن هفت نوبت بباید کداختن نوبت اول در
وزن کرده و شش نوبت دیکر جزوی با جزوی سحق کند و اکر معوق داند دهن چرب کند
نباید و هر دهنی نشاید الا در نباتات دهن زیت مقطر و در حیوانات و بیض
البیض و در انسان که غالب است دهن العذره و دهن الشعر و اکر بدهون یاد
مذکوره نباشد نشاید و عمل تمام آید و اکر باشد جوهر را و بهر و روشن تر آید نوبت اول
و دوم و سیم دیرتر کداز دو لون دیر قبول کند اما در چهارم و پنجم تا ششم و هفتم
زود کداز دو لون قبول کند چون بنوبت هفتم رسید این حدید محمر اکر با زر
عمل کند زر اکسیر باز نماید و در کداز دوا بدین جسد در وزن باید کرد نا اول شش دینار
بوته بکدازد و یک دینار جسد باوی بکدازد و فرو کذارد تا سرد کردد باز بکدازد و یکبار
جسد بدین حدتا بشش نوبت که از آن شش دینار جسد که در خور شش دینار زر
دهد و در خلاص هندسه نوبت بدین طریق زر چون یاقوت احمر بیرون آید و این زر
اکسیر است و اکر با نقره عمل کند همین طریق دو وزن کردن و اکر با هر دو عمل کند همین طریق
دو وزن کردن تا سه نوبت جزوی با جزوی از نقره مصعد و همان از هر دو بمیزان
حق و صدق زر جزو و از نقره دو جزو و از حدید سرخ جزوی و در کداز بطریق مذکور دو وزن
کند و در خلاص هندسه نقره و زر سرخ و در زرنیخ آید بیرون
زر مشرقی شکلو تا هو چو بمعیار صدق یکدینار حدید محمر دو دینار نقره خالصه یکدینار
ذهب مشرقی دو وزن کند و در کداز دو در خلاص هندسه نوبت زر و نقره زر مشرقی شکلو
بیرون آید ترکیب ثانی یکدینار فضه دو باسیه در کداز با این جسد حدید محمر دو
وزن کند و در خلاص هندسه نوبت نقره بمعیار چهار دانک و نیم زر مشرقی از خلاص
بیرون و نهم دیناری دانکی معدنی اضافت کند پنج دانک و نیم عیار زر مشرقی بیرون آید ترکیب
ثالث جزوی زر مشرقی با جزوی حدید سرخ دو وزن کند و در کداز دو در خلاص هندسه نوبت

ترکیب اول

زواکهر کرده واکر بکلس کند بنوع مذکور و با هان نوشادر و مجر ذهبی نجار اعظم سازد والا
ازرز و مجر جوی وارزقضه مطوبه دو یا سه با یجزوی جون باهم بکداز دواحتیاج
بخلاص نداردوزمشرح شفاف درخشنده باشد جون کوکب دری درخشنده باشد
جون کوکب دری درخشنده واین تراکیب الفا و طرح در این عمل مبارك و در تجربات
مفرده و مرکب صحیح شعبه دیکر تما نداهن لاکبریت کراکرجه بس خواهد که ازان مال
شود درجه اول سحق کرده و بروغن زیت غیر مغشوش جرب کند جرب کند و بعد سحق و تو
ارمنی اضافت کند و بیت لبوطقهن بکداز دکه از اعلی دو اسفل مستنزل کرده این
مس فرنجیه ناصلتر و بهتر و نیکوتر باشد بصد درجه پس اکر خواهد در کداز با کبریت
دوون کند و اکر خواهد مکلس کرده در تشویه و همین دو طریق است و پس اکر در
کداز باشد شش دینار دمس بکداز دو یکدینار و دو دانکی کبریت هندوستانی سحوق در کاغذ
کوفته بروی طرح کند و بد مدتابکو در دوا و بخور دجون شعاع برآورد یکدینار و دو دا
انکی دیکر بروی طرح کند و بدمد تا بکو درد و داود بخور دتا شش نوبت تمام از هفت
دینار دیکر یم بران شش حبه کد اخته طرح کند بسوزد و سحق نیز شود با آب
سحق کند و در پوست جند انکه تواند و کرانیت و چهار ساعت نشاید سحق او
پس اکر در زیت غیر مقطر طبخ کند سواد او زایل کرد دو روغن سیاه میرود و تجدید
میکند تا روغن بلون خود بماند در طبخ واکر در بوته می تابد و در این روغن
غمس میکند و اکر باز اج اصفر و اخضر و احمر هر سه حال الحلول با مقطر
باشد جون در این ماء بعات طبخ کند در زجاج مطین با آتش تیز یا انکه در بوته
بتابد و در این محلولات مقطر دیزی سرخ بیرون آید یا انکه تنقیه میدهی و این
محلولات مقطرات هر کدام که داری در خورد سیدهی تا رخ بیرون آید امادروا
دوورنکردن او در تشویه ماء به چند است شش دینار مایه و یکدینار و دانکی نقره اغیر
کوکرد اصفر و شش ساعت سحق و یکساعت در این عمل تشویه و یکساعت اعقا با به تو
تمام کرد بعد از ان بطریق عمل روح و جسد به نوبت در ست تا دردوب دروزن بیرون

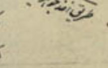
ایدالیز

ایدالینت کبریتا احمر و جهان تدبیرات که می تابد و در عمل خل مقطر محکم زند تا سرخ بیرون زاید
بدان عمل خل مقطر همین کند و در الوان تقار دهد تا سه نوبت سرخ بیرون آید این کبریت
احمر و افضل من المعدنی و اکبر انات است و انکه معلول المزاج سیاه مکدر اللون
چهره زود کداز د در تلخیص این جوهر مبارك سرخ و موزون و ثابت و تابدار و درویا
و خلاصه و شفاف و مشمع کردد و جمله عیوب او بخلاص مبدل شود تنقیه او بهما
قد تمام است مجربا صحیحا کبریت او را و با اصفر الیبوسیا بس دو وزن کند و مقبله
ازواج اخضر یا احمر یا اصفر در ادف در سحق با ایشان اضافه کرده خمر خمر اهطین
در الوان جمام بهند بیرون او درین البوطقین بکداز دو تا از بوته اعلی در بوته اسفل
متنزل کرد یکنوبت تا دو نوبت و نهایت تا سه نوبت جون کوکب دری در خشنده
بیرون آید سه نوبت بتلخیص این جوهر مبارك بکداز دو بدین ترکیب سه کانه
کرد و حد بدی اشارت کردیم عمل کند حق تعالی شاهد عدل است و پادشاهی و معبود
مطلق بذات و صفات ان یکتای بی همتا و به رسل و انبیا و مقربان حضرت بار خدا
که انچه خاصه درین درج مبارك نوشتم کنج کهر تنکلوشاه کبیر است و هم بدین
طریق که مکتوبات معمولات و مدت دوازده سال در تجربات بدین هر دو
عمل مبارك مداومت نمود و دوری خطا و زلل الیست و از انچه نوشتم
چیزی نماند و چیزی زیاده و کم نیست و اکوکب نکته و یکدقیقه مهملات
کاتب این حروف ملعون و مردود و مخذول و کاشف اسرار حکمت نزد خدا مردود و
مطرود و حرزده | تنکلوشاه | کبریا بیلی

بسم الله الرحمن الرحیم

این کهر کنج تنکلوشاهی در عمل نقره مجربا صحیحا کاملا تاما بلا ریب و لاشك بدانکه
تا کوره تصعید و تقلیح و انثا الحرکرد و زیبق مصعد باشد و صبر یا بار بوزن
او بیارد و جبر نقصان وزن اول بزیبق مجدد کند و در نوشته بطریق مذکور الا درین
نوبت سحق یازده ساعت و تشویه یکساعت و نیم اعقام چند نوبت و تصعید دوازده ساعت

صبغ بیاض در فضه بیست شش دینار فضه
بوکبر دو باشش دینار زیبق منفی ملغمه
دوازده ساعت سحق نماید یک ساعت
تشویه نومر حکیمانه و یک ساعت اعقام
و دوازده ساعت تصعید کند بکداز د
صح

اما در نوبت سیم سحق ده ساعت و تشویه بکاعتا عقا وان هفت نوبت لا غیر چون
مرتبه بدفعه چهارم رسید نوبت چهارم و پنجم و ششم و هفتم سحق به ساعت و تشمیه
تا هفت و تشویه نیم ساعت و اعقا همچنین بر طریق اسان تا در نوبت ششم
یا هفتم زیبق بلون نقره بیرون اید به مصعد کرد در سحق زنده نگردد چون کوکب دری
درخشنده بلون لولو خوشاب روح مصعد منور مدبر و اگر این عمل روح مصعد
منور است اعنی زیبق مذکور و جسد مکلس مدبر است اعنی فضه مکلسه و روح
شفاف اعظم حلال است اعنی نوشادر فضی بحری در پابدا لا انفس مبارک وان
جوهر زنجفر است و قایم مقام کبریت مبیض و قایم مقام فضه مکلسه کافور

حکمت که نخاسی نباید حدید یک و قایم مقام هر دو طلق مکلس شمع پس از زنجفر زرد
که چون طلق را حلب کرده باشد باغ در کیسه کتان و بعد از حلب سه شبانروز سحق
کرده در صلایه در زمان خشک تا سحق باشد و زنجفر احمر شفاف بی سنگ و غبار
لون نه نیره یکروز تمام کنی تمام است و هر دو با هم یکروز سحق باید کردن تا این
معجون مذکور کبریت چهار ساعت تمام بر آتش نرم در زجاج مطین بر سر کوده
تشمیع در خل عنبر سه سال در بیض مقطر طبخ حکیمانه کرده باشی و در طبخ یابس
شده بعد از سحق بلیغ از این ده دینار و از مس مکلس مفرد الا مرکبا ده دینار هر دو
با هم دوازده ساعت سحق باید کردن و نمک طعام مشوی و هو الطهر من الشمس ده دینار
هر سه با هم سحق کرده بین القدحین بر آتش متوسط هیجده ساعت تصعید کند جوهر
زنجفر مصعد کرده نوبت دوم و سیم جزوی با جزوی نمک مفرد چون مشوی است
عمل کند بغایت سفید بیرون اید در این نوبت اگر خواهد که نقره بیرون اید با فضه مکلسه
دو وزن کند و تصعید کند تا بلون فضه نقره بیرون اید و اگر کافور حکمت حدید او
نحاسی عمل کند بلون کافور اید و اگر از طلق مکلس عمل کند بلون طلق اید و اگر از بلور
مکلس مبیض عمل کند بلور اید و اگر با نوشادر محلول نحواس عمل کند بلون نوشادر اید
سه نوبت بدان طریق عمل باید کردن که بیان کردیم اگر ... انتظار اختصار

کند همان جوهر زنجفر بعد از تصعید در نوبت ثالثه در ارکان عمل بر انکه بنیاد کردم
رکنی است اما رکن جسدی وان فضه مکلسه است و قایم مقام ان کافور حکمت یا نحاسی یا
حدیدی و قایم مقام هر دو طلق مکلس و رکن روحی وان زیبق فضی شفاف مصعد
منور است و رکن نفسی وان جوهر زنجفر است مع در جانه و رکن چهارم روح
محض حلال وان نوشادر فضی محلول است پس ترکیبات از طریق تشمیع است که
فضه مکلسه و جوهر زنجفر و زیبق مصعد تا شمع شود در اجتماعی که
و تا غواص نباشد لون ان در اجتماع ذات نزود و از دو باس بیرون نباید پس
طریق تشمیع انست که از جسد ده دینار بر گیرد و بر صلایه در دو زجاج پا
چینی لاغیر سحق کند باید نوشادر محلول تا در سحق خشک شود بر قدحی هموار
چینی مطین بر سر کوده تشمیع و هو الطهر من الشمس با آتش چون چراغ تشویه بنور
دهد یکساعت و با احتیاط از آتش دور کند و یکبار دیگر یکساعت باز صلایه دهد و سحق
کند با یک بار نوشادر محلول تا در سحق خشک کرده باز تشویه دهد بطریق اول و
اعقا چون بنوبت هفتم رسد امتحان کند بر لوح نحاس تا انکه قدری از نحاس
تافته و قدری از جوهر مکلس مشمع بر وی طرح کند اگر چون شمع صاف بگدازد
و دود نکند و بنشاند تا نکه ان موضع چون لشکی شکنی چون سیم دارد ازین حد تجاوز
نکند و تمامی عمل تا دوازده است تا بوزن حق و عیار صدق باز اید انجا اگر
خواهد طرح کند یک دینار بر هفت دینار مس گداخته به نوبت لهو دینار
دانکی اضافه کند به نوبت دیگر از نقره و یا سیم تکاو شاهی بیرون اید
اگر زیبق فضه مصعد منور را خواهد که عمل کند هیجده دینار زیبق مصعد
بر صلایه زجاج لا غیر یعنی زجاج لا غیر باید بناء عقاب فضه محلول سحق کند
چندانکه در سحق خشک بماند و تشویه دهد بر سر کوده تشمیع و یکساعت
اعقا تا سر دگرد همین طریق چون تکرار بدوازده رسید امتحان کند بر لوح مس
بطریق مذکور و از هیجده نکند تا اگر خواهد که در این عمل شروع کند و طرح والله اعلم

اما تبییض الکبریت این است که کبریت را از جوزی سحق
کنی با شیر او ... تا ... قلی ... کنی ... باب
در صلایه کنی ... ده ساعت ... تصعید کنی ...
... تا اینکه مصعد شود ... تمام
سفید ... تا ...
و اگر ... کنی ... که ... تشویه ... در ...
دیگر ... تحت ... کنی ... تشویه ...
همچنین ... بعد تصعید کنی ... از ...
و تصعید کنی ... تا سفید شود ...
و در ... تصعید کنی ... مقابل ... ده ...
کنی ... و تشویه ... یکی ... برده ...
تا اینکه مصعد شود و سفید پس ... کنی از ... محلول
و تشویه کنی تا سرخ شود ...
اما طریق دیگر که ... حسین کاشفی در شرح این کتاب
... شده است تجربه ... در تبییض کبریت ... تصعید
اما ... این است که ... در شرح ...
... سفید ...
[illegible]
...
...
...
تا اینکه بیرون ... و سفید شد ...
...
والسلام

و ... ابراهیم ...
قال ...
...
...
...
[illegible]

بگمونیا را زیبق مشمع طرح کند در کوره زر

او ده هفت دینار مس بگدازد اگر قرص مشترک به سه نوبت وهر دینار دانگی معدنی
اضافه کند به سه نوبت اینجا نقره روحی تنکلوشا از جوهر زرنیخین هیچ در باب [illegible]
علی نیق وطرح او یکی ده هفت اینجا عمل آبان کردیم من اوله الی آخره اگر در ترکیب بزرک کند
انکه از روح مصعد مشمع جزوی واز جسد دو جزوی واز نفس جزوی اگر جزوی
جسد مشمع مکلس اعنی فضه مکلسه مشمعه کرده برگیرد وجزوی روح
محض عوض مصعد اعنی زیبق با وی سحق کند دوازده ساعت بعد از ان جوهر زرنیخین
جزوی ضم دوازده ساعت بر قدحی هموار مطین چینی یا زجاج باید برکوده تشمیع
بگدازد وهر سه تمام بگداخته کردد چون صافی وهر سه یکی کردد چون بگداخته شد به
صلایه درنهد و سرد کند اگر بوته نا اول باشد والا نوشادر وزیبق مصعد مشمع مجدد
کند مناسفه غیر جوهر دوازده ساعت سحق کرده در سه نوبت اینجا روح ونفس
وجسد هر سه یکی باشد اکسیر اعظم است یکدینار بر بیست ویکدینار مس بگداخته طرح
کند به سه نوبت وهر دیناری دانگی معدنی اضافه کند این از روباس وخلاص تمام
بیرون آید واین فضه وزیبق تنکلوشاهی است نقرهای معدنی چون با اینها بگدازند
سوای آن نقره معدنی خالص وروباسی آید و منکر تنکلوشاه الحکیم کشف اسرار وکنوز
واشارات حکما کردیم وتجربه من اوله الی آخره درین درج مبارک نوشتم واین اگر
چه چهار عمل در دو فروع وتعجب آمیز تا یکعمل بزرک است وچهار رکن روحی ونفسی
وجسدی مع تدابیره من اوله الی آخره وکاشف اسرار آن ملعون عند الله و
مطرود عند الملائکه ومردود عند الناس عمل دیگر عمل طلق است واز جمله
مبارک است وزیبق چون ثابت کرد خاصیت طلق دارد بلکه طلق زیبق است
ثابت وزیبق طلق است محلول پس ترا درین عمل همین طریق تمام است
که نوشادر [illegible] قصبه اخضر [illegible] فی ماء الحار او فی حمام الحکماء حل کرده باشی
ومحلول در قدح زجاج مطین [illegible] کرده تشمیع عقد کنی وحل کرده باشی [illegible]
نوبت حل وعقد مکرر کنی وما نندیم [illegible] که عوض ونفوذ کند در طلق محلول

و اگر از جوهر زرنیخین [illegible] خواهد [illegible]

سرکوه سر بعون

وجز ذوز

وغیر ذوبها وتدبیری دیگر بیست وچون طلق محلول داری واین نوشادر محلول موصوف
داری همین طریق که تشمیع روح ونفس وجسد گفتیم هیچ ده دینار طلق ویکدینار نوشادر
وسحق چندانکه چندانکه خشک کرده وتشویه یکساعت ویکساعت اعفا ونوبت
دوازدهم امتحان برانکه قلعی مره وسواد سه نوبت درمیان آن بگدازی
اگر از روباس بیرون آید تمام است این طریق ذوبها واما طریق مکلس
او بدو وزن کرد ناست که این نوشادر هفت نوبت حل وعقد کرده که محلول
او یکدینار ودانگی وطلق محلول شش دینار وسحق شش نوبت ساعت
وتشویه یکساعت واعفا یکساعت تا شش نوبت تا این طلق بدوازده دینار
کرده ویکدینار در تشویه برود ومیزان حق وصدق اینست انکا بین القدحین [illegible]
کند به دوازده ساعت ومصعد بار حل کند ودر خوردوی دهد تا دو وزن شود
وطریق مذکور باز تصعید کند تا نهایه عمل انجامد که نوشادر بلون طلق
بیرون آید اینست نوشادر وطلق مکلس کرده واگر خواهد که به تشمیع بگدازد
محتاجست به تشمیع بیست قلعی مره وسواد را سه نوبت در تجفیف ان بگدازد
واز روباس بیرون آید اگر نوشادر حکمت هفت حل وعقد کرده باشد و
هو اطهر من الشمس وابین من القمر که گفته دوازده آفتاب سرطان سحق کند [illegible] طلق محلول برای
بماء محلول حل کرداند ویکدینار ازین طلق محلول در دوازده دینار زیبق
گرم کرده طرح کند ثابت گردد وچندانکه بیشتر بگدازد بهتر آید خدای [illegible] همانا گواه
ما کافیست که حکیم تنکلوشاه کبیر مکرر [illegible] این عمل [illegible] وسعت شروح
موصوف مذکور است با کنز اللآلی وکنز الیواقیت ضم کنند باهم درجات ان دوچرا
عالی کرد ولیکن من در مدت دوازده سال بعض مداومت نموده ام اینست
کنز گوهر شاهی با کنز الیواقیت ضم کنند وطریق کنز تنکلوشاهی با کنز اللآلی فضه با
فضه وذهب با ذهب چون هر دو کنز دیگر در صحت مجربست تا این درج مبارک
درجات تمام وعالی کرد   حرره تنکلوشاه الکبیر البابلی

بسم الله الرحمن الرحيم

اینست مفاتیح کنوز سبعه در تدابیر طلا و یکدو قیقاه ازد تا نو اگر یکبار کی سحق بدهد
و سحق کند با اب در ماه عنکبت کرده و بتابد ده نوبه بیان ده دزاج محلول د نو در باب خباز
تا سواد از او زایل شود و بعسل خمیر کند و یکنوبت دیگر در خمره مطین در اتون خمر
نخاران نهد و یکنوبت بروغن زیتون غیر مغشوش چون بیکبار رخ شود تمام
و سرب منقی مذکور بتلجیف وی بکدادی سرخ ثابت و نابدا را سیر و نابدو ازدار
در وزن سرب زیاده نشود نوبت ثالثه چون تمام شد نوبت چهارم بتلجیف
زجاج شامی مسحوق بگدازد و بیول عسل کند چون حدید محمر باشد ترکیب او جزو
ازین جسد و دو جز و فضه دو باسته و جزو ی از زعفران خلاص بیرون ناید
ذر خلاصی نادری تنکلوشاهی تمام عیار موزون و مجربست و صحیح مفتاح
کنز نیم جزوی مس مکلس با جزوی زعفران الحدید دو وزن کند برابر تدبیر
کرشش دینار مس مکلس دوازده ساعت سحق کند و دو ساعت تشویه دهد و
دو ساعت فرو گذارد تا سرد شود باز یکدینار دیگر اضافه کند و دوازده ساعت
سحق کند و دو ساعت تشویه دهد و دو ساعت فرو گذارد تا سرد شود تا شش
نوبت جسدین مذکورین در وزن شود و مقر تمام نشود تمام نباشد زیرا که
غواص مشمع نیست و چون غواص شود بنوشادر زنجاری کرده وان روح و
دو جسد تدبیر کامل آورد دوازده دینار ازین جسدین در وزن کرده یکدینار
نوشادر محلول و شش ساعت سحق کرده و یکساعت تشویه و یکساعت فرو گذارد
تا سرد کرده باز یکدینار نوشادر اضافه کند تا انگاه که ان دوازده دینار همچنان دینار
کرده و شش دینار کرده و شش دینار نوشادر در وی افزاید انگاه بگدازد سه نوبت
چنانکه روح با جسد میگدازد و چون نقصان وزن او ل بنوشادر تجدید میکند
چون سه نوبت ذوب یافت حجر کرمی سه ساله سبیض مقطر زنجار
سازد یکهفته و نقره سوده یا مطوقه مذکوره سه نوبت در تلجیف

ارزنجار

ابن زنجار بگدازد تنکلوشاهی تا نادری تمام عیار بیرون ناید بعد سه دینار با یکدینا
معدنی محلول بگدازد سه نوبت مجرب و صحیح است
باذهبی حل کند و در خورد زیبق محمر مصعد میدهد تا بعلم تشمیع کامل شمع
کرده یکدینار پنج دینار نقره گداخته طرح کند به نوبت و بعد دیناری دانگی
معدنی اضافه کند تمام عیار بیرون اید اگر تنکر و حکمت
باشد چون بنوشادر محلول غواص کرده یکدینار فضه را زنخالص کرداند
و کبریت احمر معمول با مکلس الصمغ چون بنوشادر محلول مشمع و غواص کرده اکسیر
فضه است یکی بر هفت و اگر جسد زر محمر مکلس بنوشادر محلول مشمع کرده انگاه
جسد فضه است یکدینار شش دینار فضه را زر خالص کرداند و قایم مقام جسد زر
محمر زر نحر مجرب است و قایم مقام ان حدید محمر مکلس و انا محمر مکلس و زعفران الحدید
مکلس چون اجساد مکلسه در مرتبه خود کرباشند چون بنوشادر محلول غواص
شوند اکسیر باشد یکدینار علیحده بر هفت دینار نقره گداخته به بار طرح کنند هم
دیناری دانگی معدنی اضافه کند و در بیاض اگر زیبق مصعد را بنوشادر محلول
غواص کند اکسیر است گداخته یکدینار بر شش دینار سه نوبت بگدازد و بعد
دینار دیگر معدنی اضافه کند قایم مقام ان فضه مکلسه چون مشمع شود
یکدینار شش دینار مس را نقره خالص کرداند و قایم مقام فضه مکلسه کافوری
مذکورین متخذین من النحاس والحدید و قایم مقام ان طلق مکلس و تدبیر قشر
البیض در تدابیر طلا نکردم اینجا یاد خاطر من امد تدبیر ان پوست بیضه ماکیان
مسلوق را از پوست تنک پاک کرداند و باب باید و خشک و سحق کند تا هبا
منثور شود و در کوزه نو کند و در اتون فخار ان نهد و بیرون ارد و باب حریف
بوده و سکر بنوشادر همچنین کرده چهار نوبت سفید و شفاف بیرون ناید دوازده ساعت
یکساعت و نیم تشویه میدهد و یکساعت فرو میگذارد تا سرد میشود تا انگاه غواص
کرده در قلعی و تمامی عمل انگاه باشد که چون قلعی منقی بی سواد میشود سه نوبت

بتلحیف وبگدازی وباتش کوره بتابی بگدازد ثابت این نوشادر محلول کردن
عمل بکار میدارد باید که هفت نوبت حل عقد کرده باشد این را غواص کردن طلق
خوانند بگذبار با داثالث دینار فضه مکلسه تشمیع کند نوبت اول قلعی را در
نوره مطبوخ محلول مبیض عنبی مقطره سالاد درفرع سواد بیکبار زایل
کرداند به نوبت وسه نوبت در تلحیف قشر البیض مکلسه بگداز دم بیکبار
زایل کردد وسه نوبت در تلحیف طلق غواص بگدازد ثابت کردد واز دوباس قمار
بیرون اید هر دینار را انکه نقره کانی خالص درباشد زیبق اضافه کند به
نوبت مکدازنا از دوباس بیرون اید مجربست وصحیح تدبیر فضه مکلسه
نوشادر کانی محلول هفت نوبت حل عقد کرده را نحو رد فضه مکلسه برهد
وبر سر کوره تشمیع تشویه سه هد بار سحق وتشعیه میکند تا انکه کرلوح
تافته بماتش قد برسد انک اکسیر متشمع بر سر کوره بر وی نهد ودود نکند وبگدازد
وشکی مس را سفید کرداند وشفاف چون نقره ثابت یکمثقال بر شش دینار مس
کداخته طرح کند به نوبت، در کدازند هر دینار را انکه معدنی اضافه کند نقره دوبا
باشد وقایم مقام فضه مکلسه کافور حکمت نحاس است وقایم مقام کافور
حکمت نحاسی کافور حکمت حدیدی وقایم مقام هر دو کافور طلق مکلس یا طلق غواص
در جمیع احوال جهت ارکان جسدی بنوشادر حلال المحلول کرد وح محض متشمع
کنند چون متشمع شد یکمثقال بر شش دینار مس که کداخته باشد به نوبت
طرح کند نقره دوباسه بیرون اید چون شش دینار را بیکدینار معدنی اضافه کرده باشد
مجربست وصحیح است تمه که اخر کتاب مفاتیح الکنوز است کبریت مبیض قایم مقام مذکور
با جوهر زر نخین مذکور بنوشادر حلال المحلول غواص کند وبیکدینار برده دینار
مس متوقر طرح کند نقره دوباسه بیرون اید واکاسیر دو حمره زر مکلس متشمع
وبجای ان زر مکلس غیر مجرب ومکان ان حدید محمر مکلس وبجای ان تلک متشمع
وبجای ان زعفران الحدید وبجای ان مس محمر مکلس اینها ارکان جسد اند در حمره

ودربیان فضه مبیضه مکلسه است مبیضه است وبجای ان کافور حکمت نحاسی
وبجای ان کافور حکمت حدیدی وبجای ان طلق مکلس اینها ارکان جسدیست
دربیان اما ارکان روحی در حمره زیبق منقی مصعد محمر است ونوشادر ثابت
ثابت محمر وکوکرد سرخ متشمع وشنجرف حکمت متشمع ومس زنجار ساخته بانوشادر
محلول یا کبریت احمر ساخته با کبریت وارکان روحی در بیان زیبق مصعد مبیض
وجوهر زر نخین وجوهر کبریت مبیض قایم وچون بنوشادر محلول غواص کردد
اکسیر فضه وحمره باشد تمام شد مفاتیح کنوز سبعه وتدابیر کلی وبکد تحفه ازدقا
ان در اصول ارکان وفروع وشعب در ادنی ووسطی واعلی در تحمیر وتبییض
وتسوید وتصغیر وتطویب وتصعید وتشمیع وتکلیس وتقطیر وترشیه
وذوب وطرح در ارواح وانفاس واجساد وجمله در کنوز در مفاتیح کنوز
بیان کردم وحق تعالی بر من ختم ان سبابودر قیام قیامت اکر هیچ تدبیر
تجربه صحیح در فید کتابها وردم وچون تجربه کردم بیکنوبت قناعت نکردم
وهر غلط نکرات کرده ام ودروی فساد وخلل زلل باشد هر تحفه ازدقا
مرکبا ومفردا مهمل نیست وخدا ایتعالی دشمن روزکار انکس که بداند وکشف
کند واما عمل بها وانتجت بصحة ذلک کلها ووضعتها فی لاکاسیر منهما
ومحمدا ایوب ذلک کلها مجربا کاملا تمت بعوننا الملک الوهاب
عمل شمس مجرب   بستان یکمثقال شمس وبازیبق ملغمه کن وتصعید
کن وهر بار انچه کم شود افزون کن تا هفت نوبت کرد چون موم شود
کر توان خواهی واکر یکمثقال شمس وباره زیبق ملغمه کن وبابی تا نرم
شود بعد از ان پنج مثقال کبریت ابیض داخل کن بعد از ان تصعید کن وعملا
کن وابریخ دوبی دیزی وتشعیه وتشویه کن بر باد کرم کرده ده نوبت و
علامت تمامی زیبق انست که بر صحیفه قری بکداز ودود نکند وصبغ دهد
پس با بیست قرم شمس ویکمثقال از ین دارو جمله را بکدازی شمس اعلا کردد

عمل اب مريخ بكير زيبق رطل خل عتيق صافى ودر جامى نه در افتاب ونصف خل زاج زرد بروى افكند وبكروز در افتاب بكذارتا رنك زاج بديدا ايد انكه صاف كن ودر جامى كن وبيفكن دوا وهر زيبق ازان اب بخش زعفران حديد ونيم وبخش زعفران حديد سه بحرانى وبهر رطل ازين بكمثقال زعفران وبكمثقال ملح قلبا بيفكن ودر صلايه كن وداخل كن اين اب مريخ كه مخفى داشته اند ومحو بايد كه مستور دارد تمت الرسالة الشريفة القدر والرتبه بيد الفقير الحقير المحتاج الى رحمة الملك الجليل الجميل محمد على بن محمد اسمعيل بن محمد شريف القزوينى فى التاريخ يوم الثلثا سادس شهر رجب المرجب من سنة سبعة وثمانين الف بعد الهجرة تمة

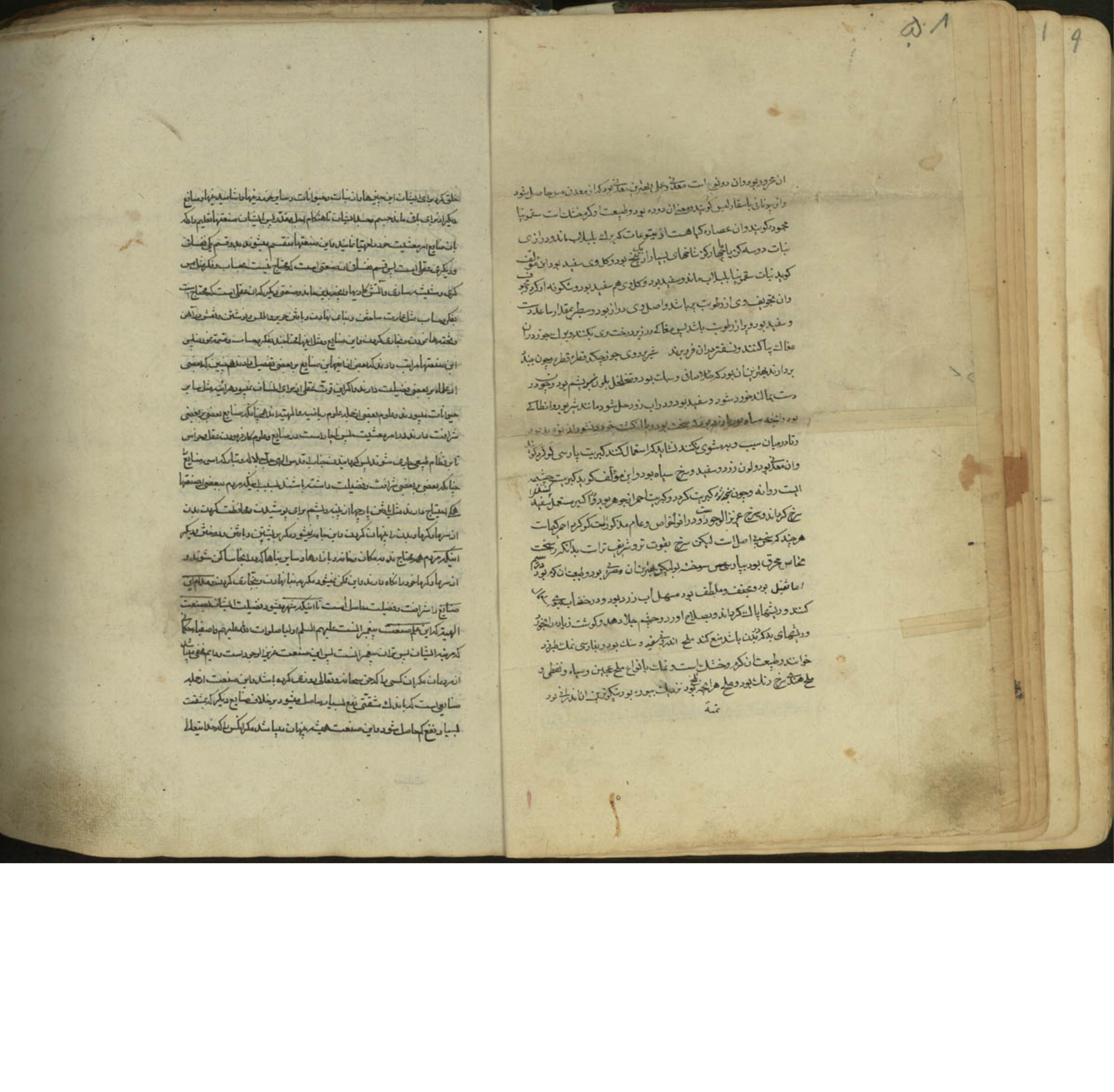
بدانكه زيبق بپارسى سيماب است واورا اسم بسيار است بلغت اكيران از ابوب الغبان الغبط الرّيم الحى الماء السحاب النور الزواد وقال الروحانى عين الحيوان اللبن الخل الذكى الغرار الروح النافد الطيار لبان عطارد فندانق ثقيل رقيق رطب جسد ماء الحوق عبان فيلاماء الشمس ملاك اللارض ماء الخلاق العبد القطان الحجر لبن العذرا چون مصعد نباشد اين اسمها دارد وچون مصعد شود طلق جامى قنديل النجوم ركبته الاسد وبشيرازى جيوه كويند وبهترين ان بود كه زنده بود واستعمال نكرده باشند وبغايت جهنده باشد واكر در كرباس پاره كنند وبفشارند تا بيرون ايد وكرباس سياه شده باشد استعمال كرده باشند وطبيعت زيبق كرم وترى بود بدانكه شب بر انواع است وانرا زاج بلورين كويند از كوه كرد وبغرد مانند يخ پس انچه از كوههاى يمن خيزد لونان سفيد بود كه بزردى مايل باشد وبهترين انواع شب ان بود كه بيمانى مشهور بوده باشد بدانكه مغاريقون دو نوع بود نر وماده وبهترين ماده بود كه بغايت سفيد واملس بود وانچه نر بود بد باشد وطبيعت ان كرم بود در اول وخشك در اخر كويند تر بود در دويم وتخم سياه ما باشد ودر استعمال ان بايد كه بغربال ابريشمى بمالند تا فرو ريزد بدانكه جلنطاطيس زاج بود انواع است

بنفش زاج دبر

وسرخ وسبز وزرد وزاج سفيد را قلقنديس كويند وشوقارنيز خوانند وبيونانى قلقطار كويند وزاج سرخ سورى خوانند وزاج زرد قلقطار است بپارسى زاج شتر دندان كويند وبهترين ان مصرى بود وبراق مانند ذهب بود وكسى خشتيه چون در دست بمالند ريزه شود وپاك بود وكهنه نباشد ونوعى ديكر از زاج شود هست بپارسى زاج كفشكران كويند وبشيرازى زاج سياه خوانند وزاج احمر واصفر واخضر در قوت مانند يكديكرند ولطيف ترين همه سفيد است واقوا ترين پسند بود وغليظ ترين سرخ بود زبد البحر بپارسى كف دريا بود والدنج نوع است يكنوع بشكل اسفنج فربه بود وسطبر وبوى او مانند بوى ماهى بود ودر ساحل دريا باشد ونوع دويم بشكل ما اخضر باشد كه در چشمه بحر سند با اسفنجه وبيا انجويف بود وبوى وى مانند بوى طحلب بحرى بود ونوع سيم بشكل كرم بود وبراباسيون خوانند وبشيرازى كهرا يوب كويند ونوع چهارم بصدف چركين ماند بسيار مجويف وسبك ونوع پنجم بشكل ماش خط بود واورا هيچ بوى نبود تاكه بزردى مايل بود در طبيعت ان كرم وخشك بود بدانكه زراوند مدحرج زراوند مدور خوانند ومصرى بود بتازى وى ماده بود بپارسى زراوند كرد خوانند وجند كجور كويند وزراوند راهم كجور كويند وبهترين ان بود كه برنك زعفران بود وبغايت فربه طبيعت ان كرم است زراوند طويل نجره ستم خوانند وى نر بود وبهترين ان بود كه هرنك زراوند مدحرج بود وسطبر بود واز انكشت زبر است وطبيعت ان كرم است زرنيخ الوان دان بانواع است زرد وسرخ وسبز وتيره وسفيد وبهترين ان زرد بود مانند طلق زرد وبراق وبوى كبريت از وى ايد وبپارسى زرنيخ بدخشى خوانند وطبيعت او كرم وخشك است زنجفر بپارسى زنجفر خوانند وبشيرازى شنغرف ان مخلوط بود ومصنوع بود وبيونانى قنبار قنبارى خوانند وان بود از كوكرد وزيبق سازند وانچه مخلوق بود از كوكرد حجر بر معدن زيبق رسد ومستحيل شود بجفر وقوت وى معتدل بود در حرارت ودر وى قوت محلله بود وكويند كرم است وخشك در دويم زنجار بپارسى زنكار كويند وبيونانى فنطوس ومعنى

درزاج سبز قلقند وقلقت كويند

ومعطى زرنيخ بوده نشد قبيزلود رفتا بر بلس زنبر ثبن ان ورتى بود صح



اگر مجرد بود وان دو نوع است معدنی و حل بهترین معدنی بود که از معدن مس حاصل شود
وان یونانی باسقالیس گویند و معرب آن دوده بود و طبیعت ذکر و صلابت سقمونیا
محموده گویند وان عصاره گیاهی است از یتوعات که برگ بلبلاب ماند و درازی
نبات دو سه گز یا چهار گز شاخهای بسیار از یک بیخ بود و گل وی سفید بود و این مؤلف
گوید نبات سقمونیا بلبلاب ماند و سفید بود و گل وی هم سفید بود و شکوفه او گرد مجوف
وان مجوف وی از رطوبت پر باشد و اصل وی دراز بود و سطبر مقدار ساعد دست
و سفید بود و پر از رطوبت باشد پس مغاک در زیر درخت وی بکنند و برای چوب در آن
مغاک پاک کنند و نشتر در آن فرو برند شیر بدوی چو نچکد قطره قطره و چون ببندد
بردارند بهترین آن بود که خالص صافی و سبک بود و متخلخل بلون ابریشم بود و چون در
دست بمالند خرد شود و سفید بود و در آب زود حل شود و مانند شیر بود و آنچه که
بود و آنچه سیاه بود [illegible] بود و [illegible]
ونا در میان سیب و بهی شوی بکنند شاید که استعمال کنند کبریت پارسی گوگرد گویند
وان معدنی بود و دو لون زرد و سفید و سرخ سیاه بود و این مؤلف گوید کبریت چشمه
ایست روانه و چون منجمد شود کبریت گردد و کبریت احمر انجوهر بود و اکسیر مستعمل سفید
سرخ گرداند و سرخ عزیز الوجود است در افواه الخواص و عام مذکور است که کرم احمر کبریت
هر چند که [illegible] اصل است لیکن سرخ بقوت تر و شریف تر است بدانکه [illegible]
نحاس محرق بود بپارسی مس سوخته گویند بهترین آن مصری بود و طبیعت آن گرم بود در سیم
اما ثقیل بود و عفص و ملطف بود مسهل آب زرد بود و در حقنه [illegible]
کنند و ریشها پاک گرداند و بصلاح آورد و چشم جلا دهد و گوشت زیاده را بخورد
و ریشهای بد که در تن باشد منع کند ملح اندرانی سفید و سنگ بود و بپارسی نمک طبرزد
خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است [illegible] بانواع ملح عجین و سیاه و نفطی و
ملح هندی سرخ رنگ بود و ملح هر آنچه [illegible]

تمت

خلق کرد برای ایشان این چیزها از نبات و حیوانات و سایر [illegible] صنایع
دیگر از برای آنکه مانند جسم [illegible] ایشان تا هنگام [illegible] ایشان صنعتها تعلیم داد که
این صنایع امر معیشت خود را مهیا نمایند و این صنعتها منقسم میشوند به دو قسم یکی فعلی
و دیگری عقلی است پس قسم فعلی آن صنعتی است که محتاج نیست بحساب و فکر [illegible]
[illegible] صنعتی دیگر آنکه از عقلی است که محتاج است
بفکر و حساب مثل عمارت ساختن و بنا نهادن [illegible]
[illegible]
این صنعتها [illegible] بعضی از این صنایع بر بعضی تفضیل [illegible]
[illegible] بر بعضی فضیلت دارند [illegible]
[illegible] علوم [illegible] صنایع [illegible]
[illegible] صنایع و علوم [illegible]
[illegible] صنایع
[illegible] بعضی بر بعضی [illegible] فضیلت داشته باشند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
صنایع را شرافت و فضیلت حاصل است [illegible] فضیلت [illegible] صنعت
الهیه [illegible] صنعت پیغمبران است علیهم السلام [illegible]
[illegible] پیغمبران است [illegible] صنعت [illegible]
[illegible] این صنعت [illegible]
[illegible] صنایع دیگر [illegible]
بسیار نفع که حاصل شود و این صنعت [illegible]

الهام کنند و اگر این صنعت نباشد مهم اشیاء نظام عالم نباشد مثل کسی بیان کرده که
این صنعت را دو قسم است یک قسم آنها که نکرده اند از طرح جهالت بی نهایت دوم قسم دیگر ظاهر
کرده نهایت [illegible] این هر دو صنف یکی یکی کرده [illegible] که این صنعت را بیان کنند و گفت
و جوهرها و [illegible] مثلها و تشبیه آورده اند و [illegible] کلام خود بعضی را بعضی دیگر [illegible] کنند
تا شود این صنعت و ذکر آن انبیا [illegible] در عالم باقی باشد و مثال الله
[illegible] پوشیدن این صنعت که [illegible] جمیع [illegible] متعلق شده از
انفعالات و نبات و حیوان و گفتگو که [illegible] حیوانات و [illegible] تشبیه آورده اند
[illegible] که این صنعت [illegible] نامیده اند و بعضی یاد کرده اند [illegible] و وصف
هر یک بعضی کم کرده اند [illegible] اتفاق دارند و مدح کرده است [illegible]
حکما [illegible] خصوص [illegible] تحقیق که [illegible] بیان [illegible] کتاب مذهب حکما [illegible]
[illegible] بیان [illegible] مناظره [illegible]
[illegible] الهام و توفیق [illegible] دقایق [illegible]
[illegible] باشد انشاء الله تعالی [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible] باقی است [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible] خلایق [illegible] ایشان [illegible] الله
[illegible] حکما [illegible] گذشت [illegible] بعضی [illegible]
کنند [illegible] ایشان [illegible] حکما [illegible] صنعت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] گرفت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] گرفت [illegible] حکومت یاقوت که
[illegible] حکم باشد [illegible] حکم کنند ایشان قبول کنند و هر کلام [illegible] فضیلت
[illegible] باشد و هر کلام [illegible]
[illegible] یاقوت [illegible] السلام علیک [illegible] یاقوت
که [illegible] خدمت تو آمده ایم تحقیق [illegible] حکومت [illegible]

فضیلت

فضیلت و شرافت دهی و [illegible] مرتبه [illegible] بود [illegible]
بود چون یاقوت کلام ایشان را شنید حکومت بر ایشان را قبول نکرد [illegible]
[illegible] طلای احمر [illegible] کامل [illegible] مزاج و ترکیب معتدل است و کامل تمام است از هر چیزی
[illegible] منسوب به آفتاب است به سبب شرافت ذات [illegible] آفتاب [illegible] حیات عالم است
[illegible] معاملات [illegible] خلایق [illegible] است [illegible]
[illegible] طلا [illegible] است [illegible] طلا است [illegible]
[illegible] مقام اوست [illegible]
که هر گاه طلا نباشد [illegible] یاقوت [illegible] یاقوت [illegible] احجار
این هر دو معامله [illegible] محتاج ایشان [illegible] ایشان
[illegible] طلا [illegible] احجار است [illegible] شرافت [illegible] کمال
[illegible] احجار [illegible] مرتبه طلا [illegible]
[illegible] شرافت و فضیلت طلا [illegible]
و نقصان در کیفیت [illegible] زمان و مکان [illegible]
[illegible] طالب [illegible] مرتبه [illegible]
جماعت [illegible] که طلا [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] این کلام را از یاقوت شنید [illegible] ایشان [illegible]
گفتگو [illegible] است [illegible]
این [illegible] طلا [illegible] طلا از جمله احجار است که حکمای فلاسفه
[illegible] بعضی از فلاسفه طلا [illegible] طلا
[illegible] احجار است [illegible] حکما [illegible] طلا [illegible]
بعضی حکما [illegible] طلا [illegible]
[illegible] ذکر کرده است [illegible] حکما [illegible] احجار [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] تشبیه آورده اند [illegible] سبب [illegible]

در هند قوی غیر تو از جهت آن پس جواب داد یاقوت ایشان را که امر چنین است که شما گمان کرده اید اما
ملازمت ما از تواضع است نه به حکومت نه من پس نجار خاموش شدند پس طیور بیامدند ایشان در خدمت
یاقوت و گفتند السلام علیک و رحمة الله و برکاته پس یاقوت جواب سلام داد پس گفتند ای یاقوت بدان ای امام
من که را این گفتگو بیاورد یا توانی نمایان این جواب مکن بنگر میان من و تو صلح هی و خویشی هست حال
آنست که ما قبل تو آن تقدیر معدن که شکم مادر و بود و بودن ای تو که تا آگاه داشت و بعد
تو مکن تا کمال رسیدی و میخواستی که صورت ملاشوی و کامل شدی طاعت تو مکر پیدی مثل
چنین مکن در شکم مادر ماست و هیچ حرکتی با تو هم نرسید عارض شد ترا رطوبتی و معدن
پس نهان رطوبت را حمد و عا اندیشه شد شکر هی که تو رسید در وقت طبع با آتش تو پس ان رطوبت
بخود کرفتی خواهکه شخص تو تشنه آب لمحو دیگر بار شدت تشنگی پس بسبب شدت پس تو منعقد جسم
تو سفید کرده ان بیا مزاج تو سرخ بود پس جهت جسم سرخ است و سفیدی عارض شد مادر از جهت
انکه سابق نبود یابیوست بلکه ظاهر نبود یابیوست سرخ پس هیچ بلقوت یافت حرارت طبع
تو و نقل شد بحرارت باطن پس پنهان شد رطوبت در باطن پس قوت یافت سرخی بسبب حرارت
و ظاهر شد ظاهر جسم تو رنگ سرخی و سفیدی در باطن تو پنهان شد پس بسبب بسیاری حرارت
جسم تو سرخ شد و بسبب بسیاری منکی و پس شفاف و درخشنده که هیچ است پس ملک
بر حرارت و بسیار رنگ و بسبب خشکی اجزای تو محکم شد و سستی تو محکمی بدل شد و آتش نمیتواند
که ترا بسوزاند و در تو تا ثیر کند در طوبت ملا نمیتواند و لطیف کند و نمیتواند ترا آتش مکلی
کند همچنانکه بجادات دیگر بطل مکلی میکند و همچنین آب نمیتواند ترا حل کند در تو تغیر و همچنین
بسبب شدت پس تو نمیتواند سوا آهن کار کرد شود مثل سوهان و غیر آن از جهت آنکه است
من سو مثل نیست و هم است بلا بلی اگر خواهد کسی که رنگ سرخ نباشد مثل رنگ تو کمکی
نیست او را سلطنت آن رنگ مگر بعضی به من که هر کاه آن رنگ را بعض تدبیر کند رنگ تو
در بعضی اجسامی در تدبیر جند روز بیم تیره بعضی در کمال شد چند روز بسبب یا تجربه با نیکها با سند
باشد و بعضی سرخ تیره رنگ ترم اند بکرمها و نمالع بعض شیشه است نی که هم رنگ سرخ میباشد
و شرافت من بر منجاج که شیشه باشد مثل شرافت و فضیلت تو است بر من و بسبب این عزت

ای جماعت

ای جماعت تو را حاکم نمود ند پس جواب ده سوال ایشان را و حکم کن میان ایشان پس چون شنید یاقوت
بلور را سر فرو انکند و در فکر شد اندکی در جهت پس نظر کرد بطلا و اشاره میکنید که ذهب جواب کند
او را بلیغ را مامور شده پس گفت ذهب یا یاقوت بدان ای سید ما من بسیکه قاضی ابخان
کیست که حکم کند میان دو خصم و در و مدعی و مدعا قضا قطع است بعوض حق را از ایشان بر طرف
که حق از او است پس اگر قاضی خود یا دیگری مدعی باشد باید شخص دیگر بلقیس نماید دو جهت خود
امر قضا را با او مفوض نماید ما تا قاضی حکم بطلان سازد و جای قاضی هر دو خصم او را منع شی در موضع
خود قرار بگیرد و هر گاه قاضی شاهد باشد در امری از دعای شخص الیها شخص دیگر را امر قضا را خوا
بی حضم جانب خود اهل سلطنت چون قاضی شهادت خود را ادا خواهد کرد تا حق بر کرد قرار بگیرد ای
یاقوت ای سید من هر چند من سید انجام من از جمله کسانیم که حق را ثابت شده و محبت
کمانه عهد ه ان را بیاید پس تو حاکم باشی و میان ایشان حکم کن و تعلق بحکم منما پس چون شنید یاقوت کلام
ذهب را دل او آرام گرفت و خوشحال شد بسبب آنکه بعض حکومت را و لیکن یاقوت جواب داد
کهای جماعت شما میگوئید هر یک از شما چیزی را که خواهید و دور نیست از محبت بودن این امر
حکومت و لیکن بهترین سخنی است که براستی زینت کرده باشد و قبیح ترین سخن را سخنی بی حقیقت
و ظلم کرده خاصه بجهت پادشاهان چرا که ایشان هر گاه راستی را شعار خود سازند و انصاف دهند
هیچ نمیاند پادشاهی او را احوال رعیت نیکو میشود و هر گاه دروغ گویند و خیانت کنند فاسد میشود
ملک ایشان و هلاک میشود رعیت ایشان بجهت اینکه دولت یکی را نمیاند چون شنید کلام
یاقوت را ساکت شدند همه پس نجار پس جواب است نمی غضبناک در خیل یاقوت ایستاد و سلام
کرد بر یاقوت و گفت حمد میکنیم خداوندی را که یگانه است و بی نیاز است و قدیم است و همیشه
ذات مقدس او باقیست خداوندی که بوده است و نبود پس از ایجاد مهرها و نماها و جوهرها و
آنکاه خلق کند و جن و انس است و مرن یافت و مشتاد و کاینات شامل است آفریننده
مخلوقات است بخلاف صنعتهای ایشان و صانع مصنوعات ما الفت دهنده و هیات
ایشان و کرد ایشان همه بجهت عالم وجود یافته مختلف و حال ایشان متفاوت در مراتب و بلندی
داد بعض ایشان را بر بعضی او است یکتا در همه مخلوقات نه چند همچنانکه عدد اول فرد است و عدیم

باقی میماند بعلم خدیم

او نه نیست پس عکس آن آفتاب و باقی اعداد از فرد و زوج و زوج فرد و هرچند که کثرت شد عدد زیاد
شد مراتب ترتیب پس خلق کرد به وی عالم قمر طبایع چهارگانه که ضد یکدیگر بودند همه اشیا از ان عناصر
جهات شش گانه پدید آمدند با اختلاف رنگها و مزاجها و گوهرها ایشان طبایع ما اصل که منتهی می‌شود کون
هرچیز ایشانند پس مثنوی مسالک حق تعالی که وصف شد پس میگویم من بتحقیق که منم نیز و منم
سبیل نجات و اصل الهها و اول نها منم در کشف یقین مثل ان انعام در رحم پس چنین امر سبب که
وجود

ای جماعت اصحاب پس همچو کلام او تمام نشده بود که جمعیت اصحاب جو داس رب بالسیار و سلام
کرد بر یاقوت و همه جماعتی که حاضر بودند بی عادت طلبیدند و شروع در گفتگو نمود که گفت جمیع خلایق
سراست که بنیاد بزرگ است و مقدار است و عزیز صحیح است و حق نار و غالبست اکثر بینند سبب
عدد نداست آسمانهای چرخ زننده است و بادهای وزنده و دریاهای بر هم انشسته است
ان حقا و نیک که ملوی است از وصف کردن او چگونگی ذکر و فکر کنند که ان خبر نیست در شناختن
او عقلهای عارفان تفصیل اعداد ایات نادر نشده مثلها است و تکلیف کرده بندگان را با درخود
تا رستگار شدند و برسند به بهشت و نعمتها که همیشه در ان بهشتها باشند اما بعد سلام ای
سیدی من که صاحب کرم و احسانی بتحقیق که شنیدی سرکشی این رنجوران همه اشخاص که حاضر
بودند و نصیحت کرده خود را منفعت نمود دیگران را و سود این تریاق شایسته علاج کرده خود که
او بیشتر نا توانست بسبب انکه او مطابق کرده شده است قبول نمیکنند هیچ تدبیرهای اطاعت نمیکند
هیچ عمل بلکه چه هرچند نیکو تدبیر نماید او نیکوتر بمیل او نصیحت اینکه تدبیر بحر ریاست داد از
حرارت گرم ننشسته جهت تفرقه طبع اما انا الشرق او مثل آفتابست که انا الشرق میگوید پس او را وجه
باشد که یا انا الشرق میگوید و طرف را صفت کند و میگوید هرچند که اثبات او را تدبیر کنند

ثابت نشود و مفارقت نکند با هیچ او اما عمل نماید سبب انکه او معیوب بعطاره بهت
عطار مطلب لطافت و شقاوت ست و انکه جسم او و اسعد سعادت شد او بخش
بحوست اکرچه با ملکی مذکر است و با مونث مونث است و این خصلتها همه پسندیده نیست
و مقدمت و اسطه سبب کم ثابت شدن او سما احوال الحنفیه تغیر پیدا بدین اعتقاد بگفتگوی او نیست
و اعتقاد با و نمیتوان داشت و شاید که خیانت هم از او سر بزند اگر کسی با و اعتقاد کند در امری
خیانت میکند در امر او و ثابت نیست در قول خود او و دروغ گوست و صاحب علم غش است
و اما قول او که اول اصحاب است که کمال شده انها نها و سر انها است پس انچه است این فخر برای انکه
که این ادعا میکند و با امری تمام نمیشود تا صحیح کرده دیگر هست پس فعل نه که هست از
او نیست و اما قول او که اول میشود در منافع مردمان همه این منفعتها او میشود است برای مردم
بجهت انکه انسلیم او هست و بلغم و برص بهم میرسد و در جهاد مردم بسبب اسلیم او بهم میرسد
و سعت میشود در دلهایی که با ان غذا میخورند و در دلهای ایشان میبرد و هر کاه خواستند با
که دفع مضرت او کنند شیره موی میخورند و چیزهای معطر با لو میخورند تا ضررها او باطل گردد
پس این خصلت نیکو نیست و اما فخر او که اول و اول معدنها است و اصل انها است پس او
سبب فخر حاصل نمیشود بعد حتی که فخر از برای طبیعت او است که در کمال است در اعراض
که با و ملحق شده و بسیط است بسبب ان است خود و هر کاه شیء که بالذات بسیط باشد از برای
او فضیلت خواهد بود بسبب غیر پس منم اول اصحاب و سید انها بجهت اینکه من منسوب به علم
و او اول ستاره نیست که سبب فلک بهم میرسد و انها همه ستاره‌ها روشن تر است از جهت
و جوهر او بهتر است از جهت جرم فلک او بالای همه افلاک است و از برای من است سلطنت به
همه اشخاص تحت من است حتی اینکه شمس که آفتاب باشد که سرها همه کواکب است نفس
تو ساکن است و هرگاه میان من و میان شمس مقارنه بهم رسد خوف و اوهام الحنین
اگر نوری من نهیب نرسد با اینکه او سید ستارها است و پادشاه انها است و هرکاه که جدا
میخواهد نصیحت او برسد چون نوری من باو برسد منفعت در دیده میشود وصول او
میکنم که اکر هر وقت که بلطف و همه فرق ملیحی بود اونه همه انفس میتوانند خود را خلاص

کند با مذهب را در آتش خلاصی یکبار بخوردن و با وعظ و طوبت بر هم بند جمع نقره هرگاه امتحان شود
با وی مس بلغیر مس را نسبت ادا نقصه خالص بیشتر نکرد او را مگر بعضی در آتش سبک و بعضی صلب
نرم و بعضی زنها و شکننده همه منم جود و میکنم همه بخار راحتی میکند سلک الملک که بحث علاوه جرمها
که هیچ بر او بیشتر نامه و فولاد در از بهار و نیرو و سبب سختی که با اوست و صلابتی که او دارد نیکو
کار او را میکنم با بلال جزی و بعضی بتابند بهم و الکیمیا ظاهر بی سری سختی است پس این همه کرهی
و ترکیبست را این طبع نه بلست و بعضی متقلب میشوم به همه که اهواز سفید و سرخ میشوند و سبز
و بعضی ملتزل میشوم بنوع سرهمات در رنگهای چشم در جهار سوختن آتش و سندولهای افعال بنه
جمیع زردها های آن را بجهت تحاویش را مویی که طولانی یابد شرح آن پس کسی که تو انک که تغیر
در باطن معنی نظاهر بی آورد و تلخیه در ظاهر بتست بباطن بر متقلب بر مذهب میشوم با بدلی از
سعی من مدح کرده شده ام بر زحکام منم وصف کرده شده در کتابهای پیشینیان منم اول منم
آخر منم که بیشتر میشوم بیش و میگریم بسیاهی بر هر گاه مقاومت کنم بر حرارت نیران ناپاک شود از
من اجزای کثیف بجرعه منم مثال حکما و مثال زده شده ها و منم مرتبه همه [illegible] پس که [illegible]
مثلهای که برای من زده اند و رمزهای که در من بوده اند بتحقیق علم را باشد منم مثل بخارج
منم [illegible] و مفارقت کننده پس کسی که بمن فخر کند هر آینه بمن فخر [illegible] سیانم متحمل
کننده و عقد کننده منم شیخ کبیر منم طفل صغیر پس نیست کسی مثل من و مقاومت نمیکند با من کسی
پس [illegible] شجاعت [illegible] جواب [illegible] وقت [illegible] است [illegible] و استاد
داد و غضبناک بود سبب آنکه شنیده بود از سرب مدح خود را [illegible] که [illegible]
پس افتتاح کرد بکلام بگفت حمد و ستایش خداوندی راست که ترکیب داد آسمانهای جمیع
زنده [illegible] خداوندی که [illegible] آسمانها و [illegible]
از ملائکه صاحب صورت و صاحب قوت را شکافنده صبح و مسخر کننده بادهای [illegible]
جنبنده [illegible] ستاره [illegible] پادشاه
[illegible] خداوندی که [illegible] خواسته بود [illegible]
[illegible] خداوندی که [illegible] پس کسی که [illegible]

بگذرد

بگذرد که میشوم [illegible] آتش [illegible] سرب بتحقیق [illegible] و طول
مادی [illegible] خود را و [illegible] مدح [illegible] خود [illegible]
خود را [illegible] طبیعت [illegible] آتش [illegible] میکند
و [illegible] جسم تو [illegible] میکند [illegible] فساد میکند ترا
از طبیعت تو [illegible] سرکه و ترشی که کمتر از حرارت آتش است [illegible] جسم تو را [illegible] میکند
و [illegible] زحل و زحل کوکب نحسی است [illegible] الحکم سعاد
نیست [illegible] التربیع [illegible]
میشود [illegible] سعادت
در [illegible] حکم بسعادت [illegible] نفع [illegible] رسیده باشد
و دیگر [illegible] افلاک [illegible] کواکب ثابته [illegible] فضیلت [illegible]
چون سرب [illegible] کلمات را شنید [illegible] سید [illegible]
[illegible]
[illegible] کواکب [illegible] صفای [illegible] است
[illegible] است [illegible] لطیف است در بالای
کواکب [illegible] در بالای آب [illegible] صفا [illegible] جوهر است
[illegible] میان کواکب و با حکم سعادت [illegible]
در [illegible] نیست [illegible] فلک او در بالای فلکهای دیگر است
[illegible] است
[illegible] فلک است [illegible] ستاره ها
[illegible] فلکها [illegible] افلاک [illegible] است
از حیثیت [illegible] کواکب دیگر [illegible] فلک [illegible]
[illegible] قطع مسافت [illegible] فلک [illegible] است
منتقل میشود [illegible] آسمانها [illegible] منتقل

میشود و قطب زمین بس میکردند و همه کواکبها [illegible] میکردند هر یک [illegible] و نصیبی و [illegible]
از ایشان بهره میدادند پس حرارت او مستقل بر برودت میشود و غالب میشود و [illegible]
پس اسم او نحس است و [illegible] خود سعد است و انجا هر گاه سعادت میبخشد سعادت
او مدتی مدید بر عالم باقی میشود و همچنین هر گاه نحوست میدهد مدت طولی نحوست
میدهد و اگر بیان کنم احوال زحل را و منافع جوهرهای که منسوب باو میشوند [illegible] طول میکشد شرح
انها [illegible] کلامها [illegible] است [illegible] لفظ و خوش آمده است [illegible] معنی [illegible]
گفت [illegible] بتحقیق که تو بسیار [illegible] سخنگو [illegible] که خود را
در مقام و مرتبه [illegible] در آوری باوجود آنکه من [illegible] از تو باین گفتگو و گواهی میدهد
باین امر [illegible] که [illegible] من [illegible] هر گاه من [illegible] شوم [illegible] میشوم و از
من [illegible] میشود [illegible] آنکه [illegible] من [illegible] حال آنکه من [illegible]
شدم [illegible] شوم [illegible] رسید [illegible] من [illegible] طبیعت [illegible] آنکه [illegible]
جوهرهای دیگر [illegible] نداشت [illegible] رسیم [illegible] خواستم [illegible] شوم [illegible] رسید
من [illegible] غالب شد [illegible] من مریخ منم آنکه [illegible] کرده [illegible] منم آنکه
[illegible] حکماء منم [illegible] حکمای [illegible] منم [illegible] حکماء منم [illegible] پادشاه
[illegible] منم [illegible] سعید منم سعید کننده منم غالب بر هر طبیعتی منم [illegible]
[illegible] همه اشیاء را منم نگاه دارنده [illegible] منم [illegible] مطهر منم [illegible] اجابت کننده
برای [illegible] که [illegible] خواسته باشد و هر کس [illegible] شناخت [illegible] نیست [illegible]
میشوم در منفعت [illegible]
دارد شرح [illegible] منسوبم [illegible] نامیده شده برای لهو و خوشحالی [illegible] کوکب [illegible] سعد فلک
منم [illegible] تو با من [illegible] هر گاه تو [illegible] خود [illegible]
غالب شوی [illegible] مغلوب شوی [illegible] طبیعت
[illegible] هر گاه [illegible] حکیم [illegible]
که میان من و تو است [illegible] کلام را

آسیب

آسیب طول مقام نشود [illegible] لشکری [illegible] نظر کردند [illegible] کردند
[illegible] بعضی از ایشان [illegible] بعضی [illegible] تفکر [illegible] در باب [illegible]
عطارد گفت [illegible] گفت [illegible] دیگران [illegible] آمد [illegible]
[illegible] است [illegible] ایستاده [illegible] شمشیری [illegible] کشیده
پس گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته [illegible] شمشیر [illegible]
گمان کردند [illegible] شمشیر [illegible] است [illegible]
[illegible] کشیده [illegible] غضب [illegible] گفت [illegible]
[illegible] انسان شکر منعم است [illegible] انعام شده [illegible] است [illegible]
[illegible] احتیاج ببرهان نیست [illegible] شکر [illegible]
[illegible] تسبیح [illegible] میکنیم شکر [illegible]
[illegible] است که خالق آسمانها [illegible]
[illegible] است و افعال کاینات [illegible] مختلف [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] بعضی [illegible] ضعیف و بعضی [illegible]
بعضی [illegible] و بعضی سنگین و بعضی سبک [illegible] طلب کننده [illegible]
مختلف بودن هیات انسان [illegible]
حکیم [illegible] فضیلت و شرافت [illegible]
[illegible] احتیاج [illegible] وقت [illegible]
شد [illegible] عطارد [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
قول پیغمبر صلی الله علیه [illegible] خدا را
مرتبه خدا [illegible]
[illegible] کثیف [illegible]
[illegible]

حرمان را لباس سیاه میکنی و در این لک [illegible] کنایت [illegible] میپوشانی و غالب میشوی و او همچنانکه
مخصوص بکرها است بر شخص [illegible] غالب شود بسیار از ان خلاص شود مگر [illegible]
در تحت حکم او [illegible] با وجود اینکه طریقه [illegible] اتفق است مثل
عادت تو که متصل [illegible] هرگاه داخل شوی [illegible] که [illegible] طاهر یا کیفیت [illegible]
کدام تو خلاص شود مگر اینکه [illegible] شیخ کبیر [illegible]
که [illegible] میکنند [illegible] میکند [illegible]
همچنانکه اهل [illegible] طبیعت [illegible] است [illegible] که فنای طبیعت است اهل [illegible]
[illegible] میشود [illegible] همچنانکه [illegible] صاحب مال [illegible]
از تو حرکت و [illegible] باشد [illegible]
که [illegible] میکند [illegible] مخصوص [illegible] پناه
سلطان یا پادشاهی [illegible] همچنین [illegible] پناه [illegible]
تو [illegible] سیاهی [illegible] مسلط میشود [illegible] میگیرد همچنانکه
میگیرد دشمن دشمن خود را یا عاشق معشوق خود را [illegible] میکند [illegible]
جوارح او [illegible] میگیرد [illegible]
میشود همچنین [illegible] خلاص شود مگر [illegible]
و [illegible] تعلیق [illegible] است [illegible]
کدام [illegible] جسم [illegible]
که [illegible] جسم [illegible]
[illegible] جسم [illegible] صورت [illegible]
[illegible] همچنانکه [illegible]
[illegible] مدح [illegible]
[illegible] مدح است [illegible] مدح کرده اند [illegible] حق تعالی مرا مدح کرده و
فرموده و انزلنا الحدید فیه باس شدید و منافع للناس [illegible] برای [illegible]



درهم اعمال اثبات [illegible] اسباب [illegible] و سایر اسباب بجهت [illegible]
که بقای خلایق با انست [illegible] منم
حدید منم شمشیر [illegible] منم که قطع و وصل میکنم منم [illegible] راست [illegible]
منم آنکس که مدح کرده [illegible] منم که [illegible] منم آنکه جمیع حکما مرا مدح کرده اند
منم آنکه [illegible] کرده اند [illegible] منم آنکه [illegible]
[illegible] منم آنکه [illegible]
که [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] حدید [illegible]
[illegible] فضیلت [illegible]
فضیلت [illegible] فضیلت [illegible]
و کسی که [illegible] و کسی که [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] عدالت [illegible]
[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] عدالت [illegible]
و عقاب [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible]
میان عالم [illegible] امور عقلیه [illegible] امور
عقلیه [illegible]
[illegible] شریعت [illegible]
حلال و حرام [illegible] ثواب

سرشکه با سرکه یا [illegible] شده با زفت [illegible] می شود



یا مثل اینها اما این را محبت گویند و اما عشق مثل آنکه مرد زنی را دوست میدارد یا مثل این سبب
حاصل شده نه بر آنکه از راه طبیعت انسانی یا شهوت بل از عشق است و همچنین زن مرد
را دوست میدارد و شهوتی نه از آن است که قرار یافته میان ایشان عشق و ایضاً هر چه غالب شد به طاعت
و مروت سبب آنکه جدا میکند میان زن و شوهر او محرم است در دین شرع و هر کار که ترک کند
قطع کرده و میکند از طبع خود و مثل این میشود لیکن از برای فضیلتی نیست و همچنانکه ترک کرد چون را
کسی از برای من تند [illegible] نخواهد گذاشت یعنی مدح میکنیم خداوند را و ستایش میکنیم و شکر [illegible]
اصل خود و هرچند که [illegible] اقرار بدانند به بزرگی [illegible] و [illegible] ملکی را ابتدا میکنیم به [illegible]
سپاس خداوند مالک من که مرا توفیق داد به خصلتهای پسندیده و نگاه داشت مرا از افعال
و ناخوشیها و میگویم سپاس و ستایش خداوندی را سزاست که [illegible] صبح است و متعجب کنند
بادهاست نیکان بحق است و فی بیان است او خلق صاحب بزرگی و کرم است و بنا و عظمت
در رحمت انجا خداوندی که بنا نمی یابی کننده ذات مقدس او و هم پادشاهی گیرند تا تعلق او ذکر
بسیار آمده شب و روز نعمتها [illegible] شب را پوشش و روز را روشنی کسب معیشت خلق کرد
موجودات را چنانکه خواست و ترتیب داد امور را باراده خود و قسمت نمود روزیها را اهل [illegible]
زندگانست دهنده و کننده و مرگانست انجا خداوندی که افزایش این صنعت را مثل آفرینش
انسان و این چنانست که اول بود نطفه که صورت نداشت و انشا در رحم پس تحقیق یافت
پس متولد شکل انسان نطفه بعد از آن قوت یافت بر آن نفس فعاله و صورت نفس پس چون
صورت پیدا شد چنانست که [illegible] نفس [illegible] اعضای این پس کامل شد اعضای او پس صورت پیدا
از اعضا پس رسید پس [illegible] یافت در [illegible] و حاصل شد تا رسید [illegible] که او را انسان
نامیدند پس ایستاد تا حد معلوم و بعد از آن نقصان راه یافت که هنگام پیری او رسید
و بنیه او ضعیف شد و بنیه او تحلیل یافت و حرکت و قوت او کم شد و اعضای او مضمحل
شد [illegible] فاسد و [illegible] گشت بهمان صنعتی که اول داشت تا وقت رسید [illegible]
حکم و تربیت خداوندی حق جل جلاله در قیامت [illegible] متفرق او را جمع میکند [illegible]
با [illegible] که [illegible] معارف [illegible] پس حرکت [illegible] میکند

کثافت

کثافت گناهان و آلودگی که در دنیا بهم رسانید و پس او را میبرند به بهشت و همیشه در لذت
و نعمت خواهد بود و مر ایشان را مرگ نیست و همچنین است این صنعت و مثل انسانست که
اول بار است که نطفه بهم رسید و در رحم [illegible] مانند طفل یابد و انواع او جمع شود و بنظام معلوم [illegible]
اینکه بعضی اتفاق افتد پس هر گاه کامل شد اکسیر میشود و وقتیکه احتیاج ماند بهم رسانید و تعبیر
کرده شد [illegible] و [illegible] و بعضی [illegible] آمد که حیات او سبب [illegible] است
پس عمل [illegible] شد [illegible] که کدورات و ناخوشیها پاک شد
[illegible] آمده [illegible] میشود جسد
و [illegible]
و بسیار [illegible] های [illegible] مرتبه کمال میرساند هر گاه خواهد کسی [illegible] کند [illegible]
و [illegible] که [illegible] امده [illegible] قبول نمیکند پس [illegible]
کلام [illegible] استادند [illegible] کفتند که [illegible]
[illegible] کفتی [illegible] بکار [illegible] در [illegible] خود و وصف [illegible] با [illegible]
مادر [illegible] استاد [illegible] کدام [illegible] که این صفت [illegible] استاد پس [illegible]
پس [illegible] ای آقایان من [illegible] که شما جمع شده اید در این مقام [illegible]
هر [illegible] شما فضلی [illegible] شما است و کلام را قطع کرده تمام [illegible] شرط صحبت [illegible]
[illegible] است [illegible] هر گاه سخن [illegible] شما [illegible] حکم [illegible] جواب سوال
شما [illegible] مشغول [illegible] نظر کرد [illegible]
و [illegible] شد [illegible] کفتا [illegible] بسیار [illegible]
مقاصد تو [illegible] سعادت [illegible] کلام مرا [illegible] میکویم [illegible]
[illegible] من [illegible] طلا [illegible] است [illegible] غذا [illegible] تربیت که [illegible]
و نگاه داشتم [illegible] است [illegible] باقی [illegible]
[illegible] که طبیعت [illegible] تمام است [illegible]
[illegible] است [illegible] پس [illegible]



وتشلمعا وندیرا سزاست که او آنست و یکانه و بی نکو است تا اینکه او را شریکی باشد و
همتائی ندارد از خداوندی که او را فرزندی نیست و نه معاندی که از امر او تواند سرکشی
نماید و لایق است بجهانیان شدن موجودات هستی دهنده عالم را تغییر دهنده نمایانست
مهربانست بر خلقان و منت بر ندارد بر بندگان بانعام خود بخشنده است بیگانهای
نیک داناست بر احوال کاینات و بجمیع حادث میشود از حوادث بخشاینده خداوندی که ملکات
میکند بر وجود او مصنوعات او معلولات میکند وجود او را اینکه هیئت اوست و فنا
بر ذات مقدس او معنا نیست و قادر است بر انچه خواهد بذات خود قادر است و قدرت
عین ذات اوست تا اینکه قدرت عارض ذات باشد مثل ممکنات که قادر بر قدرت خود
که هر گاه قدرتشان زایل شود ایشان باقیست و قدرت حق تعالی اینطور است یعنی همچنین
که ذات او همیشه باقیست همچنین حیات و علم و سایر صفات او تعالی شانه همه قدیم
نیست و قادر بالذات باید قدیم باشد و عارض حادث شد و مثال در این الشیست که آتش بالطبع
سوزنده است و هر گاه فرض کنیم که سوزندگی از ذات آتش علیحده شد معلوم است که ذات
آتش هم بر طرف شد بجهت اینکه سوزندگی در آتش ذاتیست نه عرض اما مثال عرضی آنست
مثل هوا و آب که ممکن است که بحرارت آتش گرم شوند که سوزندگی ما نند مثل ذات آتش
بلکه گرم و هر گاه فرض شود که سوختن از آب و هوا زایل شود ذات ایشان باقیست چنانکه عرض
بود سوختن ایشان و حال ایشان زایل شده بود چنانکه ثابت شد که حق سبحانه و تعالی قادر بالذات
وا فرید بمقتضای قدرت خود بعضی را ... بقای موجودات بتولید بعضی از بعضی بحکم الهی
... حکمت الهی اقتضا کرد ... ترکیب میباشند موجودات بعضی از
بعضی استحکام که عالم فانی خود ... بعضی بعضی ... بحکم خلاف
موضوعات ایشان بعضی ... آفرینش ... اقتضا کرد ...
بوده است این صاعت ... بعضی ایشان
و بعضی ... ایشان و ... ایشان ... ایشان و باعتدال
تمام تر از ایشان ...

کداو ابن

شمائلهم الکرم ...

... الرحمة التی ... الکلام ...

کداو ابن بوعلی اعتقاد المزاج از همه بهتر است اما بعضت و سرخی ... شده چشم او قوی
مانده ومن شاء الله وصف میکنم ... شمار ... ستارهای که شما
منسوب باو بینید و ... که بیرون ... من ... ایشان ...
در اعتدال از ... بجهت اینکه ... جمع ... زیاد ... میشود
اول ... سید ... معلوم ... همه ... که ... میشود ...
اما ... شیخ ... که ...
... است ... است
که ... است ... است که ... است
از ... است ... است
... است ... معتدل ... طبیعت ...
... است ...
... است ... است ...
... است ... است ...
... است ... است ...
... است ... است ...
و طبیعت ... خود را ...
سپاس خداوندی را سزاست که ... جماعت ...
... صفات ...
که هم از احوال این ...
حکم ... است ... جماعت ...
کرده ... حکم ...
میان دو کروه ...
شود ...

... است

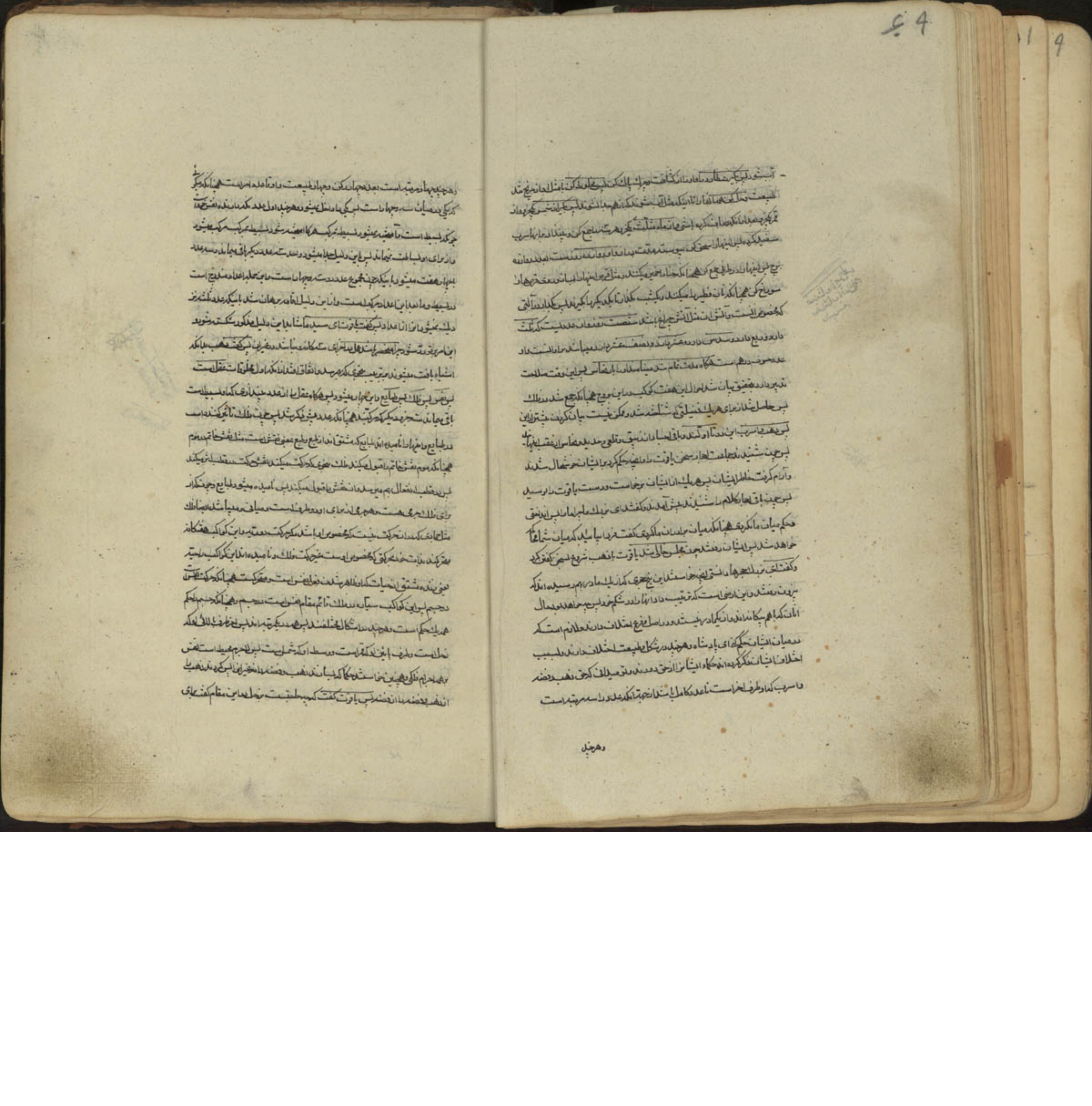
...

شوند و قاضی نماند که حق با کدام است پس و لعبت که خواهش نفسانی را حیث را قاضی
ترک کند و عمل نماید عدالت بنهج شرع شریف نظر کند و بعضی نیز بر طرف که بنهج اینحکم کند
پس این صفت ناموافق دست عدل ... حکم پس شما اتفاق بنکال انصاف و غضب که به این سه مقام
افتاده و مندست پس اکر غلطی و شبهه ... من ... بر ... در ... و معرفت خواهم افتاد
مرا رجوع باین امر نیست و ایضا اکر قاضی بر کسی حکم کند و موافق نباشد حکم او حکم پادشاه از او
قبول نمیکنند و ما و حکم ملوک و پادشاهان اکر مخالف کرد قاضیان دیکر بها ایشان حکم کنند
و هرچند مرتبه ایشان نیست توان پادشاهانست همچنان که مخالفت و بنک ما نه بحکم دین
مع ذلک حال من شما را خبر دادیم علت حکم خود را پس هر کس بخواهید از میان خود بجهت حاکم کنید و
خیر و شر پس خاموش شد و اسلطان میکشید که ما ایشان بجواب کویید پس بجماعت بر نظر کردن
و میان ایشان نزاع بهم رسید و آخر بهای پس اتفاق کرفت که یاقوت قابلیت این حکم دارد چون که ما در وما
ظلم نکرده و طریق عدالت با اوست و ما همه امر او را قبول داریم و در این معنی سو کند یاد کنیم چون که
یاقوت همه از ایشان کرفت سلطان میکشید که نقش میکوی پس ذهب یاقوت کفت حکم
کن میان این هشت معدن یکی کیس یاقوت کفت باید تو فیق دهد خدا تعالی شما را که
حکم ذکر کرده اند شما سنکهای شما لشاید یعنی شما همه مطلوب نیستید نکه هر یک از شما
شباهتی دارید بجوهر کانی و شما بحالی کرده اند و شما مثل اند و اند بجوهر صفات جوهر با شبیه کس
نه انها و بحال است بطبع شما و بعضی بنک شما و نباشید که همه جماد و لیکن است که از برای
او معطوف و میانه باشد و طوق جوهر باکه شبیه شما کرده اند و بحال است و که این جوهر ایشان
شبیه است بحال جوهر دیکر شبیه است جوهر بجوهر و سلطان ایشان شباهت دارد شمس که ذهب
باشد و نقره بلعل کو کوی است که سلطان بهم رسید پس بعد از آن بحال پس اکر کسی عرض ما نکند
و بکوید اول کوکب که سلطان بهم رسید بحال بود پس شمس پس قمر جواب این اعتراض آنست
که چنین است که کفتم و لعبت که فلکها اهل یا پیره باشند و هر یا پیره ملعطو و قطبها ساکن و
محیط دوایر متحرک اند پس چون از حرکت دوایر بهم رسید قطبها متحرک شدند و محیطها پس این عدم
موجود میآمد از آنکه سکون عدم حرکت است همچنین شمس عبد الله موجود حرکت با او

۶

رسید

رسید نبوت آنکه از عدم او بجود او اولست پس قمر اقرب است پس بحال ما کر بکوید که جزوی
محیطها را بنها رسم میکند شبیه یکدیکر بحال و قمر هم محیط شمس این پس اکر بکویی اول بحال
و ثانی قمر و قطب شمس است جواب این سخن کلام این تحقیق که هر کاه توهم کنی با یره را با پر محیط کنید
رسم میکند از عالم بالاتف و باین وسط را هم نبود پس خواهد بحال از اول قطب و قمر از جهت
بود و اول و شمس باید وسط پس این نسبت شد که شمس و قمر اول موجود اند اما اخر بها یکی محیط
مرکز و ترکیب همه شکلها است پس ایستاد آن سخن که حق اسلطان میکشید که جواب خواهد شنید
این بجماعت دیکر معطف ساکت نفس در هم کشیده و نفت این سالکها بجان او باید این سه
نفرح کلمه کرده و توانکر به این ما نده ما را این بلاف که من سیل بحارم و امثل باین بیع کرد
جواب آنکه نعالی کفت این نسق به تحقیق داخل این اهل نکرفته اند الحکم یا قوت اما قول
کنیم و تو سخن کفتی بقیل اکر بنی سخن اعتراض معنی کفتی هست کفت بسبب که تحقیق
کنده منقلبی و بر این سال شکوه این بقیل پس یاقوت کفت صاحب انصاف بسیار کشید
جهل در این ایستاد و کفت طالع ایشان بشتاب نه کیفیت و اکر صبر کنند این شیوه
اعتراض در ایشان اشک نظر کرد پس کفت طبیعت بر هر طالعی یک کار دارها باید صبر و اتمام باد
شتاب نکند ساعت و خصوصا هر کاه نزد پادشاه و سلطان بحالی جمع شده اند ساتحلی
سلطان و حاکم را بایکدیکر کفتکو نکند مکر اینکه اورا رخصت دهند و لیکن درین وقت تحقیق
امر نیست که حق بحال منزل حق تعالی بجنس این کرده اند از برای هر یک فضیلتی و کرها باشند از عالی
انسان جمیع فضیلتها را پس انسان بهتر از همه حیوانات است همچنان که هر یک را از حیوانات
را فضیلتی است جمیع فضیلتها انسان جمع است و باید دانست که لعبت که ترک
نکند کسی فضیلتی این جماعت را همچنانکه لازم است فضیلت که برای شمس و قمر و بحال
پس میکویم من که حکما جمع شده اند برای نسبت کانها که کوکب که منسوب باشند
و کفته اند که ترکیب انها از این سبب کان است و ما نظر انها پس میکویم انچه نسبت
انسکه است اکر به شود به نحل بکیر از نحل و سیاهی یا رنان بر خت کن تا سفید شود و با
کن و لطف شود پس بکیر و متوجه او از نحل کن تا طبیعت بخار بتان باشیه معتدل شود یعنی





خسته شد نه تمامت بود این همه جای ... تا ... کسی ... را ... و ... غریبانی
ایام فراموش کردی ... ست ... عفونت ... و ... بسیار ... تو ... هرگاه
آمیخته شوی ... ها ... ایشان ... میکنی ... را ... ما ... که تو ... و
تسلط ... و ... که ... نمیتوانی ... و ... میکنند ... طبع تو ... ایشان
و ... اصلاح ... است ... ها ... کسی ... که اسم ... گذاشته ...
و ... کرده ... کسند ... پادشاهی ... که صاحب خبر ... و مردم
ضعیف را دوست میداشت ... سیاست میکرد ... شهر
که ... سال ... داشت ... که ... پادشاه تمام شد
مردم ... طلب کردم ... خواست که ... خواستار ... کسی
اسم صاحب خانه ... کرد گفت ... اسم او شوم است ... که این اسم
صاحب خانه ... گفت ... مریم ... که ... اسم غلام ... یا ... کسی
غلامی نیست ... گفت ... غلام ... که ... تربیت داده ... اسم
او ... گذاشته گفت خوب اسم خیر بهتر است ... اسم شوم ... که ... خیر ...
ناگاه ... و ... سینه ... و ... سینه او
کند ... خلاف ... سنگ ... و ...
و ... منفعت ... حیوان نفع ... بی ... اکرم ... تربیت
هر ... سبب ... طبع ... و دفع ... دشمنان ... سلاح میکشند
و دفع میکنند ... مرتبه ... طبع ... میکند
... ها ... و ... میدهند ... اصلاح ... ایشان
میکنند ... را شکر میکنند ... ایضا ... بسیار ...
... شوی ... تو ... نیست ... که ...
خصوص ... باشد که ... من ... که
مرا ... کند ... کسی که خواهد ... طلوع ... بیرون

میاید

میاید ... سعی میکرد ... من ... علم ... ها ... آتش ... د
در ... میکند ... آتش ... بیدار ... و ... میکنم و ... میشوم ... من ... تقرع
و ... پیدا میشود ... داخل میشوم در ... مردمان ... اصلاح میاید ... موضع
... ها را ... گاه ... داخل میشوم ... آشیان ... زینت
میکنند ... نقش میکنند و ... مقام ... باشد ... ها ... پنهان
نیست ... پوشیده ... کنند ... صاحب ... گو که
... کلام ... بعد ... سخن
او ... کرده ... بیا ... گفت ای ... ما ... تجرد
... ایشان
... کند ... تعالی ... را
خلق کرده ... شکر میکنم ... میکنیم ... خدا
و ... است که ... است ... بسیار است ... مخلوقات ... است
و ... است ... کنند ... است ... خداوندی ... عقل
و ... عذاب ... خداوندی که ... مخلوقات ... کرده است
... انعام کرده ... مقام ... کرده است
بعضی ... بعضی ... مخصوص ... ایشان ... مخصوص ... خداوند ... سایر
حیوانات محتاج کرده ایشان ... سبب بقای ایشان باشد ... کرده است
... خاصیت ... محتاج کرده ... کرد سبب
... ایشان ... کند ... میکنم ... بالک میکنم منم
... ها ... کتابهای حکما اسم ... تامیه ...
اب ... مثل ... بسیار ... ها ... خشک میشود ...
در ... ها ... در کتابها ... باب ... که
استاد ... سفید کنند ... کنند ... ها ...



ولکن بهشتی که حق تعالی در آخرت وعده کرده معین نیست بلکه هر جا خواهند اختیار دارند که
هر چه خواهند بخورند و تصرف کنند و کسی ایشانرا مانع نیست و کسی این نعمت را خرج طلب نکند و
دیگر آنکه باغ دنیا میوه ان تمام میشود بسبب چیدن و میوه بهشت تمام نشود بسبب چیدن
در اینجا بجهت قوم مهیاست همچنانکه حق تعالی فرموده است که در بهشت هست انچه نفس خواهش
آن کند و انچه چشم از ان لذت یابد دیگر آنکه انسان در دنیا متنعم او بسبب چیدن و ناامیدیست
حاصل میشود این چیدن و ناامیدی مگر بهشت نسیان هر گاه بیاد میدهد بلکه بهشت باکره
ترتیب داده نعمت المستر عقب بار میکند و بود از بهشت خواهد بود ما هر گاه در اتش نظر کند و کی
آن که هر گاه تبدیل آتش بود دیگر ان او بر سد ضربی عظیم از عیب دنیا باشد که او را سوزاند
پس آتش دوزخ چنین است و کرمی او و سوختن او بیشتر اگر این آتش خاموش میشود و آتش جهنم
خاموش نمیشود هر گز و مردمان در ان میسوزند و جسمهای ایشان تازه میشود و همچنانکه آتش
دنیا فانی میشود و عذاب را میکشند ایشان در جهنم همیشه خواهند بود پس هر گاه ملاحظه میشود
این مرحله میکند انسان از جهنم و رغبت بر بهشت و حق تعالی از جهنم بسبب الحکمه است هست
و این مثالیست که نعیم بهشت او بدانکه نفسها هر گاه ... حسدها باشند متعلق به ...
حسد و ظلم و غضب و ... معاینه ماند پس چون مفارقت نماید از این حسد او جدا این صفات
ذمیمه میماند در نفس بسبب ملکه گناهان و آلودگیها و هر گاه شرافت یابد بسبب علوم
و صفای باطن بهرهمند بسبب اخلاق حمیده و رذایل شریف از این بدن مفارقت نماید
ملذذ میشود و مسرور میشود بعالم الاکبر ... هر گاه او بوده و در بدن صورتهای خوب در مقامات ...
قرار می یابد و میشنود نغمهای که هر گز نشنیده و پس خوشحال میشود و شادیها میکند که آنچه
از آن خورده و نا امیدیست بهتر است از جهت ... که بدنیا بهر جا بخواهد نهالی بهشتی
موجود لذت که بر تر است لذتهای روحانی است و دیگری صفات و اخلاق حسنه است
پس ملذذ میشود در ان خوشحالی ... پس بانچه در ان ناامیدیست همچنین هر گاه تعلق
گیرد بنفسهای حسد و حاصل کند بجهت خود صفات زشت و ظلم و غضب و جهل و امثال
پس چون از این بدن مفارقت کند در نفس میماند میتواند که بعالم الا و رسد پس دعا ان حال

بنهان

بنهان میشود بسبب ... که به ... خود را پاکیزه نکرده از گناهان و صفتهای زشت
پس متعال ... او ... ... بدنیا که ... خود ... اعمال ...
آدم پس ... شده ... بدنیا پس این حال ... ...
و ... که ... بنعیم و بهشت ... ...
... ... کمان ... ... همچنانکه این نوشادر ... ...
این نوشادر را پاکی ... ...
... ... سنگین و سیاه زشت
و کثیف ... ...
کمان ... ...
... ...
... ...
... ...
شد ... ...
... ...
... ...
... ...
آدمیان و حیوانات ... ... احتیاج ... آدم ... هر گاه ... ...
هر گاه ... ... اصلاح
آورند ... ...
... ...
خواست ... ...
که ... است ... ...
... ... مخلوقات و ترکیب یافته مصنوعات

کلام ...

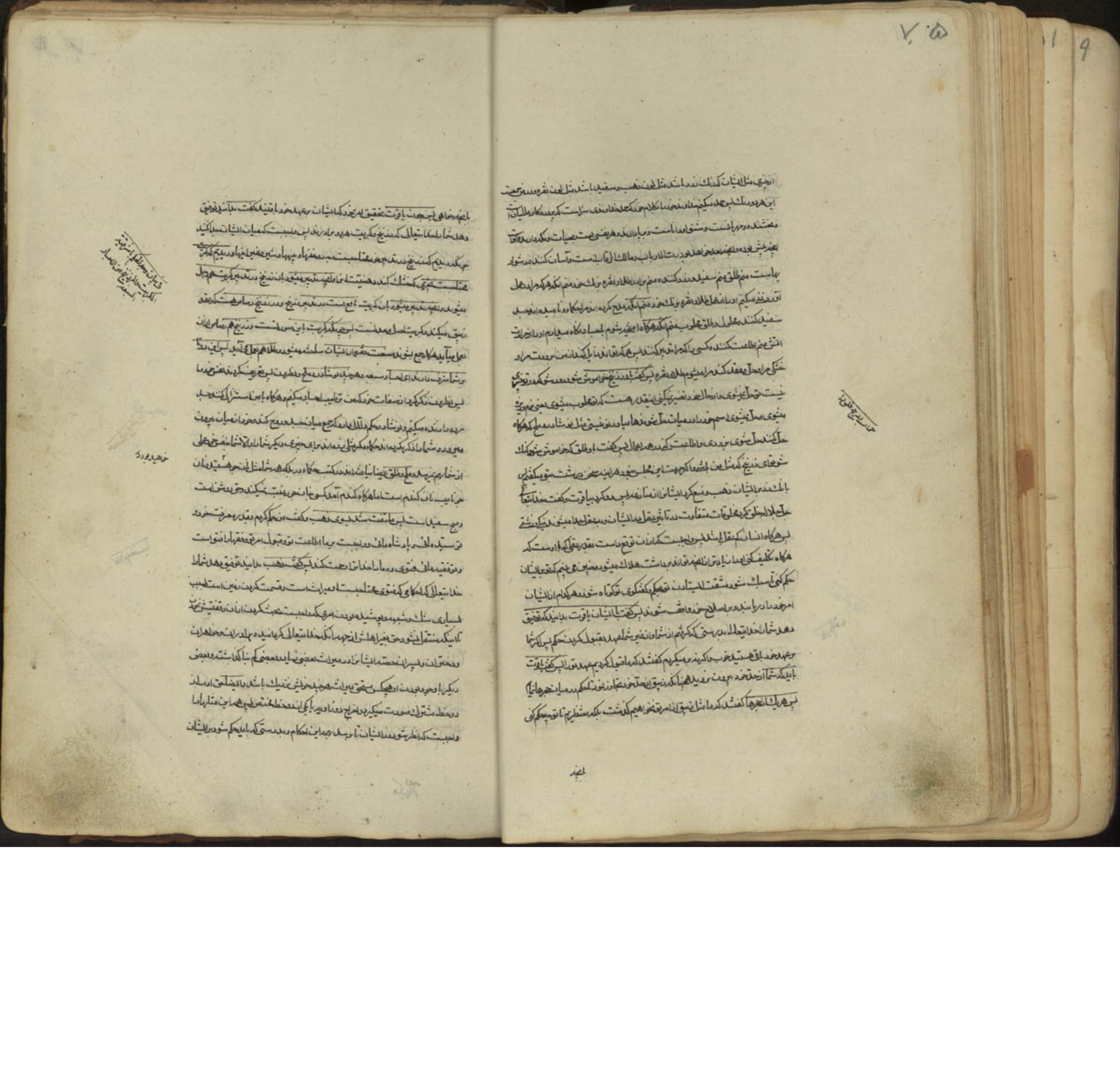
دریا است و به اجزای وجود انجمن بهم پیوسته از کتم عدم خلق کرد و آسمان و زمین را در شش
روز پس چون کامل شد هستی و وجود همه چیز ... باید دانست که ... [illegible]
یعنی متولد که بعضی از بعضی که متولد میشوند ذکر ... [illegible] ... مثل انسان و دواب
و غزال و مار و عقرب و ... ایشان مانند باشد و ... [illegible] ... مختلف
مثل آنکه ... [illegible] ... متولد میشود ... [illegible] ... باشد که ... [illegible]
مانند ... ممکن است ... نبات و حیوانات و معدن ترکیب ... ممکن نیست ... [illegible]
... جزو هوا ... بیشتر است ... حیوان ... [illegible] ... بیشتر است لکن جزو
... بیشتر است ... و این سبب ... حرکت ... مکان ... [illegible]
و معدن ... بیشتر است پس حاصل نبات میان حیوان و معدن ... [illegible]
حیوان ... [illegible] ... نبات میان حیوان و معدن ... [illegible]
هوا میان زمین و آتش است ... میان ... میشود ... [illegible]
... فضیلت است ... [illegible] ... منفعت ... [illegible]
از ... [illegible] ... جهت ... [illegible]
... سیاه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... که ... [illegible]
... [illegible] ... فضیلت ... [illegible] ... باد
... [illegible] ... است ... [illegible]
... [illegible] ... میان ... [illegible]
... [illegible] ... اند ... [illegible]
صحراهای ... [illegible] ... میکنند ... [illegible]
... میکنند ... [illegible]
... [illegible] ... باشد ... [illegible]

کلام ظرف

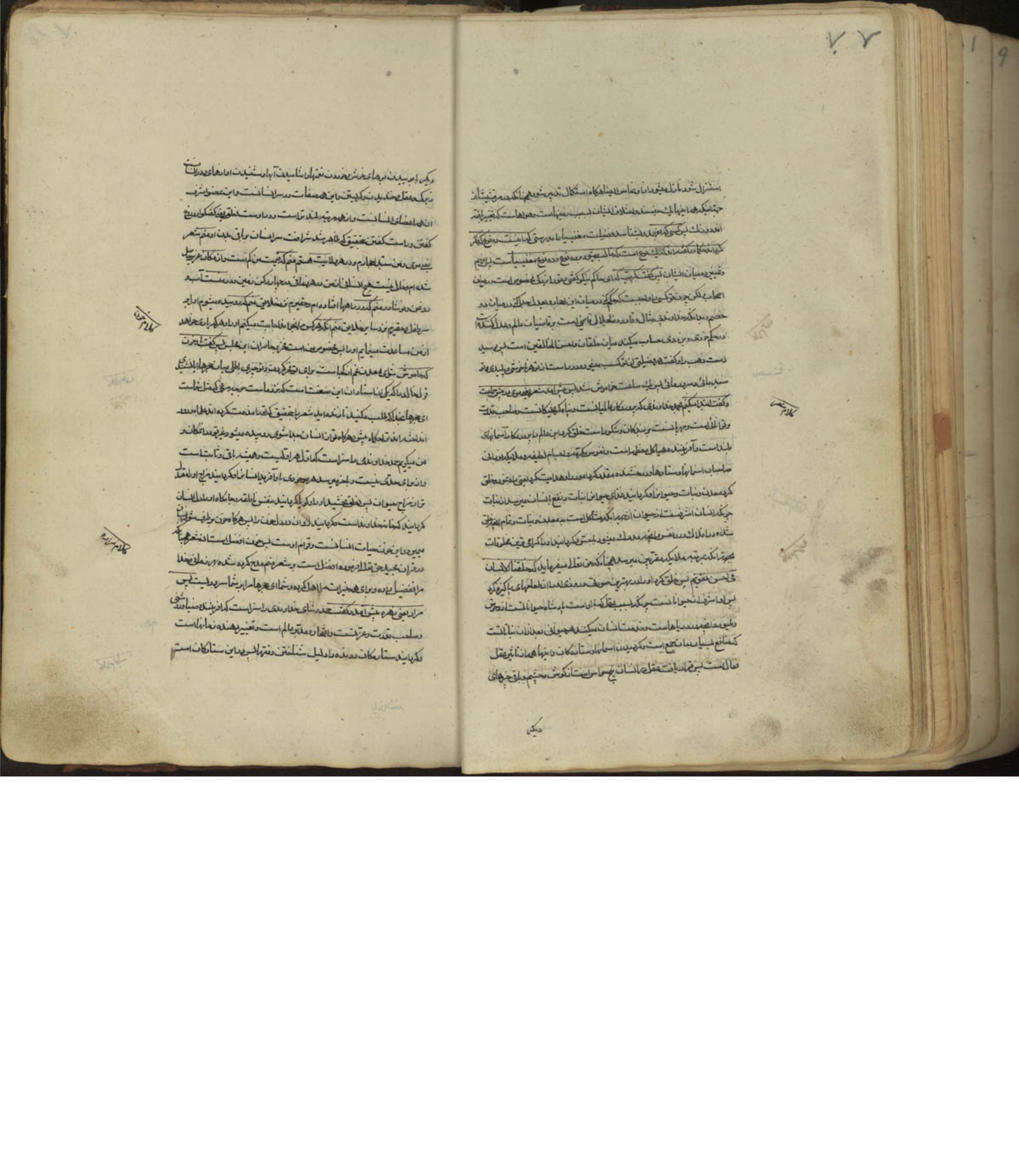
بگیرند

بگیرند ... [illegible] ... است که ... [illegible]
گویند ... [illegible] ... است ... [illegible]
که ... [illegible] ... لوح و قلم است ... [illegible]
و تفضیل کننده ... [illegible] ... است ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... مسکن ... [illegible]
... [illegible] ... حق تعالی ... [illegible]
... قیامت ... [illegible] ... حق تعالی ... [illegible]
... [illegible] ... آفتاب ... [illegible]
... [illegible] ... آب ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... صورت ... [illegible]
... [illegible] ... است ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... مصالح ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... است که
... [illegible] ... کلام ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

کلام عاشق











جاودان ولیک چشم خروس [illegible] آمد چون مرغ دید [illegible] حجر [illegible] را فریاد برکشید و گفت ای ظالم
یا ای ظالم تو را انجا میرسد که چشم [illegible] جان تو جدا نشوم تا [illegible] که چشم تو را
[illegible] سکیم پس جمع شدند یاران از جواب خروس [illegible] گشتند و
نزد یاقوت آمدند [illegible] حجر [illegible] شکایت [illegible] اهل [illegible] گفت [illegible] بعضی
[illegible] میان [illegible] سوال کرد یاقوت گفت سبب چه بود [illegible] حجر [illegible] گفت
[illegible] رسانید [illegible] جوهرهای کریم [illegible] گذاشت و ابد
[illegible] است [illegible] میکند [illegible] ذهب [illegible] میرسد با وجود اینکه مکان [illegible] میان
[illegible] است [illegible] ملامت میکنیم [illegible] میان ظلم کند [illegible]
یاقوت گفت [illegible] ذهب [illegible]
خروس رسیده [illegible] یاقوت [illegible] حضور [illegible] با این نحو
گفتگو کند [illegible] نیست [illegible] حجر [illegible] ظالم [illegible] است اگر این [illegible]
نکنیم [illegible] شعر و گفت ای [illegible] میکند و
[illegible] میان این جماعت ذهب گفت [illegible] خواهیم که [illegible] مصلحت [illegible] قبول
نکنیم پس این جماعت [illegible] حجر گفت [illegible]
حاضر شوند [illegible] سوال کنیم [illegible] جماعت [illegible] سلام کردند پس
جماعت حجر [illegible] گفتند که ای خروس [illegible] حکیم [illegible] وقتهای [illegible]
ساعتهای شب و روز [illegible] اوقات [illegible] اصل [illegible]
حیران [illegible] است [illegible] احکام [illegible]
[illegible] اهل صنعت [illegible] کرده اند ولیکن [illegible] احکام [illegible]
[illegible]
[illegible] بسیار [illegible]
[illegible] حکیم [illegible] است [illegible]
[illegible]

فلك

فلك [illegible] آسمان [illegible] مختلف [illegible]
[illegible] سوال کردند [illegible] که مطلوب ماست [illegible]
[illegible] آمدند [illegible] آمد [illegible]
[illegible] تاج [illegible] نصب کرده بودند [illegible]
بودند [illegible] تاج [illegible] گفتند ای پادشاه [illegible]
گفت [illegible] یاقوت [illegible] ذهب گفت [illegible] تحقیق
[illegible] پادشاهان [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ذهب گفت یاقوت نیست [illegible] ایشان
کسی [illegible] گفت [illegible] ولیکن [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ایشان نظر کنیم [illegible]
[illegible] گفت ای [illegible]
گفت با ایشان یاقوت گفت [illegible] باشد پس گفت [illegible]
[illegible] نحوهای دیگر [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
این [illegible] اسم [illegible] موافقت [illegible]
[illegible] است [illegible] ذهب
[illegible]
[illegible] این جماعت [illegible] جماعت [illegible]
[illegible] این کلام [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] این کتاب [illegible] این علم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
خواهد [illegible] حیوان [illegible] است [illegible] ایشان [illegible]

شود و نکند انقبض خاطر ایشان میرسید و می پسندیدند بعد از آن عمل صنعتی نمیکردند اما همه از مریم و خضر شنیدند
بعد از آن عمل میجویدند و بعضی بعد از آن عمل صنعتی نمیکردند و میگفتند تجربه حیوانی نیست و در بعد از آنست
در میکشتند و تدبیر صنعت میکردند هرچند شد انسان که کدام یک حق گفته اند لیکن ایشان
عمر خود را باین صرف میکردند و چیزی بدست ایشان نیامد بجهت آنکه اصل و فرع علم را تحصیل
نکرده بودند بلکه بمحض تقلید و فند عمل میکردند و عمل ایشان به تدبیر و وفق حکمت نیست و حکمت
آنست که و نسبت که اصل علم را محکم نمایند مثل آنکه فرع آن را بنابر عمل بنظام و منطقی واقع شود
و افراط و تفریط نشود لیکن ای اشخاص که اصل حکمت را محکم نموده اند لیکن ایشان که عمل ایشان ضایع
شد از ترک معدنیات و نباتات و حیوانات میشوند همچنانکه ذکر شد لیکن طبیعت
و کسی که طالب این علم است باید که تجربه کامل کند چنانچه دست کو اشتغال شد بتحقیق
بیان نمودم در کتاب کیمیا المطلب که حال طالبان این علم چگونه باید باشد و طبیعت
و امکان اعتماد بر او نکند لیکن عمل آید تا خطا واقع نشود لیکن هر کلامی کلام که بافت مطلوب حکما
طلب نماید معانی آن و تمام نمود این امر تا اینکه کلام حکما را در کتابهای ایشان متوجه شود
و رمزهای ایشان را بیابد و هر کلام از کلام ایشان را بجای دیگر جمع نماید و با هم ضم نماید و بیان نماید
لیکن جمع نماید این اجزا را و ترتیب نماید و در معانی رمز اکر نماید تا وقوف یابد بر منافع و ضررها
و بشناسد صفتها و طبیعت های حکما ... [illegible] لیکن سلوک کند طریقه را تا بدین
لیکن هر کاینست یافت شد این علم بتحقیق و یافته اصل آن و ثابت شد در خود و جهت آن
مرتبه که شک در آن نداشته باشد و باید که اول شروع نماید در کتابهای حکما و ملاحظه را
و این کتاب مثل عمده باینست که این کتاب میرسد شناختن حجری که حکما گفته اند
و بدانکه حکما متفق اند که حجر یکی است و منقسم میشود بدو قسم و سه قسم و چهار قسم و پنج و
شش و هفت و هشت و نه و ده و یازده و دوازده قسم و ذکر کردیم اسباب منقسم شدن
انواع در کتاب ایضاح و مخبر ها و همه این دوازده قسم اجزا نیست که تعیین آن منقسم شود بلکه
هر قسم را در حجر موجود شد طبعها و شکلها و عددها از آب و دهن و ارض و نامیدند حجر را
انسان و ملا سفر و نامیدند او عالم و ملک و بیضه و حجر و هفته و دیگر اسامی و معنی هر یکیست

در میکردند

و میکردند بلیت جز سه علوانست لیکن اگر کوید که کسی که و نه این حجر چون حجری هست که از آن منفعل شد
تا از آن اثری حاصل شود لیکن موجود باشد که باید شرح آن در مکان و معین آن شاء الله تعالی بیان
کرده شود بعد ان شاء الله تعالی که این صنعت منقسم است بدو قسم یک قسم مراد و معنی او ست و یک
قسم مراد غیر او ست اما قسم که مراد به معنی او ست شناختن حجر است و تمامه دلیل و صحت این علم که
بسیار عزیز است و غیر شناختن حجر بکر به بسیار خواندن کتب حکما و در خواندن کتب حکما
این علم ظاهر میشود و مراد بغیر او اکسیر است چنانکه اکسیر را در ملک که مس را است سر را به
ذهب و نقره است و لیکن باید این صنعت منفعت بسیار است نشانه ایش اثر این منفعت است
که من شده باشد که صحت آن رسول باشد و تمامی که اکرمت حکما معرفت ملکیه با نهایات
لیکن طبیعت کمیابی که در تدبیر آن چه محتاج است بجهت غلط میشود و برای هر حجر لیکن این علم مراد
از جای خیر آنست که از آن منفعت انسان و حیوان باشد و این علم منقسم میشود بدو قسم یک
قسم را میناسند حیوانی و قسم دیگر را نباتی و نباتی ایضا منقسم میشود بدو قسم یک قسم را نباتی
مینامند و یک قسم را حیوانی نباتی و شرح میکنیم هر یک را از این اقسام بطریق که او ست
لیکن میگوییم که حیوانی آنست که ظاهر و باطن او یکی باشد و نباتی آنست که ظاهر او یک رنگ و الف
باطن او باشد و حیوانی مثل نقره است که رنگ ظاهر و باطن او سفید است لیکن هر گاه او یک رنگ
کند باید باشد که ظاهر او زرد شود و باطن او سفید باشد و ممکن است که مثل خارج او یک
رنگ باشد و مثل باطن ها با اینکه او را مثال کند که ظاهر او یک شود و هر گاه رنگ باطن
نمی شود با نهایات سفید خواهد بود لیکن این را نباتی میناسد مثل نحاس که ظاهر و باطن یک رنگ است
حیوانی نباتی آنست که اکسیر یک شود از خرج حق و ظاهر و باطن یکرنگ شود اما حیوانی
در معدن باشد و اتصال او کند و رنگش بطرف شود و با نهایات رنگ سفید شود چنانکه صبغ
کامل نشده که طبع و در نحاسیت او تغییر یافته باشد بلکه رنگی عاریه یافته و اما حیوانی
حیوانی نباتی است و اما حیوانی آنست که مثل خارج او یک شود و در معدن خاصیت و
طبع تمام باشد چنانکه اکسیر حق است و هر گاه در مثل نحاس حجر حق جزو دیگر مثل شود و نحاس نشود
و مثل او را تغییر رسید و ناقص میشود مانند شبه اکسیر و هر گاه در مثل نحاس و امتحان میشود

ناقص است و رنگ او زایل میشود و طالب گوهر جمیع میل دارد بطریق که بیان هست نه به
تکلف و طریق سهل که در تجربه آن چند هست که او را ابتدا شمارند علم العلل محتاج است شدید
بسیار تا اینکه از اعراض آن او به طرف شود و مطالعه شود و هان جمیع [illegible] دانند
که بیان فعل آن شد اما ناقص خواهد بود تا تجربه این سبب ناقص است فعل او و زر را التشا ثابت
تنها نه چنانکه ما این چنین نقاشان ما که فعل میکنند در علاج و دالحدید ها که او معدن نیست و زنگ
او انقلاب است و باقی نماند زنگ او در نگار و بسیار و تغییر نمایند به معنی بدل النحاس و میکرند
بیاض سفید آب با نعناع هم میکنند و سخن میکنند در زنگ النحاس میشود اما مثل النحاس معادن
نخواهد بود الکس کسی که همچنان این هم مثل النحاس است میگویم چنین نیست بلکه النحاس
یک چیز است که این زنگ با او است و طلا مانند چیز است در رنگ تغییر نمیابد پس چنین
خواهد بود صبح تجربه بالغیر او همچنین است زنگی دیگر که بدل النحاس میابد زنگ و انکلس
پوست محتاج است با مثل اما مثل النحاس نخواهد بود و این است جواب مسئله که سابق مذکور کردیم
و در این مثال بسیار است مختصر کردیم که تو یک فهم باشد تحقیق که قادر باشد اما

فصل بدانکه بعض بیان کردیم در صفت تجربه در کتابهای خود و ذکر کردیم جمیع تصنیف حکما در صفت
آن گفته اند و خواستیم که گفتگو کنیم در این کتاب بغیر آنچه گفته در غیر این تجربه تا آنکه در این کتاب
جمع نموده ام صفات تجربه ها را و مطلع نهاده و نیست آنها مثل تجربه بلکه تجربه یک چیز است
همچنانکه گذشت گفتگو در آن در این کتاب و چیزی دیگر بدل نمیشود و محافظ است تجربه
نظام طبیعت خود را و صورت خود را همچنانکه چیزهای دیگر حافظ صورت و طبیعت خود هستند
و لیکن در باقی اعمال چیزی دیگر هست که شبیه است به تجربه پس چون شنیده اند [illegible]
هلاک تعلیمات کشته شده و مشغول شده اند مگر اینکه در کتابها که هر که او فکر کند در بیان غلط
کتب حکما و میرسد به مشغول شدن تجربه حق که حق تعالی کلام مخصوص را هدایت کند بر راه راست و
تحقیق که گفتگو شد و شرح کردیم قول حکما را برای کسی که طلب کند تجربه را این تجربه است که ذکر کرده ام
در اینجا مقدمه تصنیفات [illegible] تا اینکه این کتاب تمام باشد محتاج به غیر نباشد پس میگویم که
یکیست در دو تیم [illegible] و چیزی دیگر داخل او نشود و محتاج بچیز دیگر نیست که اخراج داخل

الحدید

عمل الحدید

فصل

او شود

او شود بغیر آن تدبیر که لطیفاست که مرده شود به سبب اینکه خودش تدبیر خودش را میکند
و هر چند یکی است پس منقسم میشود به دو قسم و پنج قسم و هفت قسم و نه قسم و اما الحکما
گفته شده که یکیست پس محتاج به تفصیل نیست و اما اینکه در آن تجربه است [illegible]
از آن فکر مهیا شد و چیزی دیگر هست که او را دور طبایعست و ان انثی مهیا شد و این پنج جز میشود
و حرارت و یبوست و برودت و رطوبت و صبغ که ما آنها را اسما و قرارها نهاده حرارت و
یبوست و برودت و رطوبت جمیع هفت میشود و ما این بسیج که گفته اند و اما تجربه
سه جز است یکی جان و طبیعت و آن شبیه است به هوا و دیگری از دو طبیعت شبیه
آب ماء و خزانه او زر است و آن شبیه ارض است و متولد میشود از سه کانها [illegible]
چهار عناصر آن شبیه با شمس است و اصل همه یکیست در عدد دو است و در ترکیب سه
است و در تقلید چهار است که در جزء تمام میشود پس فهم آنکه ده نه چهار است دوازده
میشود و این عدد ارکان است که جمع شده و علاوه یک [illegible] کیفیاتست
مربع الکیان مستوی الجهات مسیع الارکان مفتح الکمیه و کامل میشود به دوازده و این نیز بیانش
شرح است که هر گاه ضرب کنی یک را در دو دو باشد شش پس ضرب کنی به سه اعداد آن که دوازده است
دوازده میشود پس همه یکیست و سه را جمع ده است با یک چهار را جمع سه است با یک
پس هر گاه ضرب کنی یک را در سه سه میشود و در سه چهار میشود و سه را هر گاه در چهار ضرب
کنی دوازده میشود که ظاهر شد از این ده مجموع [illegible] است و ده مجموع [illegible] ثابت
پس حاصل میشود واحد که غالب میشود بر همه حکم آنکه تمام میشود عدد از ان [illegible] اصل العدد
و ایضا قول ایشان که غالب میشود واحد بر عدد اما آنکه جوهر که آن یکیست و جوهر [illegible] هستند
و عرض ثابت نمیشود مگر به جوهر پس حاصل شد جوهر که حامل اعراض است حکم اینکه محتاج بود
پس او غالب است پس واحد غالب میشود بر همه و ایضا عدد ده نخست و واحد [illegible] است
و مدبر غالب میشود جمیع ما فوق خود [illegible] پس حاصل شد اینکه
واحد غالب میشود بر همه پس معنی برهان بسیار است در اینکه تجربه یکیست و تحقیق که قول
امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه البیان دقیق که سوال کرده اند آن حضرت که آیا کیمیا هست

[illegible]

مکث الکیانات و مربع الکیفیة [illegible]

دانند فرمودند بلی بوده است این علم و خواهد بود پس گفتند بیان کن از برای ما حضرت
فرمودند بدرستی که خدا اسرب و تاج و زیبق و جاج و حدید و زهره و غبار عکاس الخضر اینها
کجاست که نمی‌رسد آخر پس گفتند یا امیر المؤمنین حضرت فرمودند بگیر یا امیر نصف
او را آب بنصف دیگر را زمین بدان که زمین را آب کم تمام میشود همان پس
گفتند زیاد کن برای ما اعمال این حضرت فرمودند که برای شما کم گفتم زیاده نباید گفت
کما که حکماء برای زیاده میگفتند که آینه مردم با این علم بازی میکردند پس معلوم شد که این کلمات
شرح و تفسیر شرح بسیار است اما مجملا اینست که حضرت علیه السلام ذکر کرد پنج چیز که آن
اسرب و تاج و زیبق و حدید و نحاس است پس اینها همه زنند و جوهر بعضها طبع
و این پنج چیز میشود و صورت دیگر اینست که جوهرها هست آب و دهن و ارض و طبع
دیگر هر گاه جمع شوند جوهرها یکی حاصل میشود طبع دیگر که آن نجم است خواهد بود و ایضا ذکر
کرده حضرت اسرب را و معلوم است که خلط او را و تل سنا را اینست که سیماب عیار
حرف است و این کلام رکیک است و اشاره است به تلفیق ارکان عمل کیمیا و در نفس
و صنع است پس زاج طبیعت آن بارد یابس است مثل زمین و زیبق بارد رطب است
طبع آب و حدید حار و یابس است طبع آتش و نحاس حار و یابس است و سرب منقلب
و در ... ایضا منقلب است به دو قسم یک قسم ظاهر میشود در سطح آن و قسم دیگر
پنهان میشود پس لاجرم این تدبیر حار و یابس است پس او نسبت به حدید رطب است پس
حضرت بیان فرمودند که بگیر یا امیر نصف او را آب و نصف او را زمین همین ایضا آب
رطب و سیال است و دهن نیز سیال است و ارض حار و یابس و خشک است و این نیز خشک
نسبت به زمین پس حاصل شد که نصف آن آب و نصف زمین و نصف ارض پس هر گاه آب
داده شد زمین آب را ملایم شد و تعدیلات دهن تجمیع شد و تعدیلات آن تا نشف کرد
آن را میگردد اکسیر کامل و جمع شد علم اعمال به این پنج رکن پس هر کس تدبیر کرد چیزی که مذکور
شد و تدبیر آن تمام شد میشود که منقیا ... ایشان این ارکان را فعلیست خاص
خلاف دیگری پس هر گاه ترجیح کرد بیان این ارکان هم میرسد به ذات نهایت اعمال و نفع ...

بنّاست

بنّاست اما مگر کسی بداند بیان کند این معنی قول الحضرت است که گفتهای است در این
علم که آخر نمی‌رسد و وجه دیگر بدایت الست که الحضرت پنج چیز فرمودند که آن اسرب و تاج و زیبق
و جاج و حدید و زهره و غبار عکاس الخضر پس اول ذکر کرد اسرب را و آن پنج قسم میشود اول
است پس ایشان سحق میشود و تصفیه و تشمیع و تمریها ... این پنج است که در این
چیز که جوهر متفرق میشود در چهار رکن پس ذکر شد اسرب تحت شبیه و یک اسرب
چهار قسم منقسم میشود تاج و زیبق دو قسم دیگر حدید و زهره هم ... خاک عکاس الخضر
سیوم آن که این همه اند و جزء تمام میشود بنا و مراتب اعمال ... و اول تفصیل است پس تقطیر
و پس تطهیر و جمع و تبییض و جمع و تسوید و تبییض و تحمیر و حل و عقد پس این پنج لفظ جمع شد عمل
و مراتب آن و قول الحضرت که نصف او را آب کند و نصف او را زمین جهت اینکه جوهر قبل از حل کردن
ارض خشکی بود پس جهت تحلیل آب کرده پس فرمودند نباید کند ارض را آب و نیست
که آب هر گاه بارض رسید فرو میرود و آن را خشک میکند تا اینکه جوهر ... پس اشاره کرد
به آن تعقید اعمال آن پس هر گاه منعقد شد پس کامل میشود پس چون گفتند زیاد کن بیان از برای ما یا امیر
المؤمنین فرمودند زیاده نیست بیان و نباید بگویند به آن حکما و ... که حکما هم جدا اشاره ...
بل بحر است و آن متفق علیه ایشان است که هر دو شیء از آن قاعده عمل است ... اینکه
فکر نیست ترکیب مگر از تعقیب ... اسم ... حرف نباشد و ایضا ... قاعده
شکل کیمیا ... اطراف باشد مگر به خط مستقیم و معوج اما که به خط مستقیم ... میکند
بر سطح پس حاصل میشود جوهر از دو شیء متفق الشکل مثال آن این است که خدا تبارک و تعالی خلق کرده
آدم را از شیء واحد و از مخلوط شدن طبایع بود که ... پس خلق کرد آن ...
پس جهت با او جمع شد متولد شد مثال آن او ... و شکل ... خط مستقیم است که ...
همه اشکال بهم رسید پس بعضها از خط معوج است که حاصل میشود از جمیع اینها شکل کرده
تا و بیاست دایره و قوس ... است ... بحر است ... که ... خطهای مختلف
دو تا میشود پس چون ... آن ... قاعده ... دو نصف میشود ... حاصل
میشود که ... بهم میرسد پس تحقیق ... این ... قاعده عمل ... دیگر



داخل میشود که ایشان را تدبیر میکنند پس چون تدبیر [illegible] کامل [illegible] شد او را دو نصف کرده
کمان ما نیز دو نصف میکنند پس شکل که حاصل شده بود از چهار خط و چهار کمان [illegible]
عدد حاصل میشود که آن اشکال اعداد است پس خط مشترک است که دایره دو قسم کرده
را اعداد است و از آن اشکال دیگر متکون شده و این محقق است [illegible] میشود [illegible] پس
منقسم شد شکل اعداد آن که بود دو عدد پنج شد که حضرت علیه السلام فرموده   بدانکه
جفر بسیط است و نیز مرکب است اما البسیط [illegible] آنچه ما ذکر کردیم [illegible] است [illegible] الظاهر
شکل این دایره از آن خط هم رسید که همان اشکال حساب هست [illegible] دایره فرض
میشود [illegible] که نصف قطر آن ضلع مسدس او است [illegible] قطر [illegible] ثلث
[illegible] و سبع آن بیرون می‌آید محیط دایره پس هرگاه بگیریم [illegible] ضلع مسدس [illegible]
ضلع مثلث [illegible] جای ما [illegible] سیوم [illegible] پس بیان شد که ممکن
نیست [illegible] باشد [illegible] سیوم آن و تمام [illegible]
چهارم [illegible] پس نظر کن و فکر کن و قیاس [illegible] این معانی پس هرگاه بیرون آید
[illegible] است [illegible] نظر کننده [illegible] کتاب
من [illegible] کلمه [illegible] این [illegible] معنی هست [illegible] این
کتاب را [illegible] اول [illegible] اصطلاح اهل این فن [illegible]
دوم تصحیح کردن کلمات [illegible] سیوم [illegible]
[illegible] کتاب ما است والحمد لله رب العالمین   و اما آن [illegible]
که ذکر شد [illegible] ذکر میکنیم [illegible] امامت [illegible]
[illegible] شده [illegible]
[illegible] می‌آید [illegible]
[illegible] سیوم [illegible] است
[illegible] است والسلام علیکم [illegible]
العلم [illegible] الله [illegible] تمام شد

